



خلاصۃ النعمون

تأليف

علامہ محقق

مولانا محمد عمر سربازي

وبلاک عقاید واقعی اہل سنت و تصوف

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾

خُلَاصَةُ التَّصَوُّفِ

تأليف

علامہ محقق حضرت مولانا محمد عمر سریازی

- حفظہ اللہ تعالیٰ -

آغاز کلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌قیاس از آن خدائی است که دل‌های اولیانش را با نور محبت خود نورانی کرد و همم و ارواح ایشان را با راهتایی شوق به جانب دیدار خود متوجه گردانید و دیده‌ها و عقول ایشان را به ملاحظه‌ی جمال حضرت خود مستغرق گردانید تا اینکه از نسیم باد وصالش تشو و نما پیدا کنند و سرزنده شوند دل‌های شان از مشاهده‌ی انوار جلالش شیدا و حیران شد - پس در کوتین به چیزی غیر او توجه نکردند و در دو دنیا جز او را یاد نرمودند.

و درود و سلام بی‌پایان بر پیغمبر اولوالعزم که خاتم النبیا و فخر جمیع اکوان و پایه‌گذار و زمینه‌ساز نسبت خلق الی الخالق است و پدر اولاد و اصحاب او که ضامن و متصل ارتباط بنی آدم با خالق کائنات اند.

اما بعد می‌گویم احقر العباد محمد عمر غفر الله له و لوالدیه و لسانته و لمسانته! اگر چه زیبای فرومایه بی مثل پند نه بود که در این میدان قدم نهاد اما با این امید رشته‌ی خود را به ستون بندگان خدا بستن هم خالی از مناسبتی

و نفس نیست، چسارت را به کار بردم - به قول شاعر:
گر چه از نیکان نیستم خود را به نیکان بسته‌ام
در بهار آفرینش نمی‌جوی گندسته‌ام

أحب الضامين و تست منهم لعل الله يورثني صلاحاً
فی الجملة نسبتی به تو کافی بود مرا بلبل همین که قاقیه گل بود پس است
نه گلم نه برگ سبزم نه ترخت سایه دارم

همه حیرتم که دهقان به چه کار گشت ما را
وگرنه بدوستی احقر در میدان تصوف نهی دستم و از حقایق آن بی خبر -
آنچه عرض کردم خالی از مصنع و تکلف دانسته شود.

احقر در این موضوع «ضغایر الحکمة» را که ترجمه‌ای جبهلیه است
نوشته‌ام، که در این موضوع جامع‌ترین کتابی است تا در این مسائل به آن
رجوع شود. نام این مجموعه را «خلاصة التصوف» نامیدم که دارای باب‌ها و
فصل‌های متنوعی است. با این امید که این عمل در بارگاه پروردگار مقبول و
سبب تشویق علاقمندان به مطالعه‌ی دیگر آثار عرفانی گردد.

(مولانا) محمد عمر سرپازی
مدرسہ دینی مفتح العلوم کوجون

باب اول در بیان سلوک و طریقت

در بیان سلوک، طریقت، تصوف و صوفی

آدمی بعد از تدبیر و تأمل در ذات خود به این واقعیت پی می برد که وجودش به تنهایی ناقص و برای رسیدن به کمال وجودی، محتاج دیگری است و این امر آشکار است که آدمی وقتی که در وجود خود احساس نیاز کند ناگزیر در دل او انگیزه‌ی حرکت و میل به سوی کمال به وجود می آید در نتیجه خواهان و جوینده‌ی وسایط و وسائل کمال خود می گردد و در آن صورت به تلاش و کوششی جهت کسب واسطه‌ها نیاز پیدا می کند. و همین حرکت را اهل تصوف و طریقت «سیر و سلوک» و طریقت می نامند، و کمالات بشر از دو حال خارج نیست اند: یا علمی اند یا عملی و سلوک ضامن ر در هر گیرنده این دو نوع کمال است، بنابراین لازمه کمال وجود آدمی گام نهادن در طریق سلوک است.

طرایف و نکات دیگر پیرامون چنین بحث‌هایی را باید در درون‌ها جست.

در بیان تعریف موضوع و فرض تصوف

تعریف آن: العلم الباحث عن احوال السلوك يُسمى علم التصوف (و ماهية التصوف) فهي العلم بأحوال النفس الانسانية من جهة صدور الافعال الارادية

عنها جمیلة او غیر جمیلة.

موضوعش: موضوعه النفس الانسانية من حیث هی - و نزد بعضی موضوع آن احوال مکلفین اند از حیث تقرب و بعد من الله .

غرضش: غرضه ان نحصل للنفس الانسانية ملأة تصدر معها الافعال الارادية جمیلة طیبا.

نزدیک هزار قول در کیفیت و چسبی تصوف شیراز آنچه نوشته‌ام و تعریف‌های مختلف و غیره نوشته‌اند، اما آنچه نوشتم به نظر احقر بهتر و مطمئن تر است.

بیان تصوف و صوفی

اصل مأخذ تصوف: هر آیه و حدیثی که شئین ارزش و اهمیت فقر و زهد باشد در برگرفته ارزش تصوف نیز هست چون تصوف شامل فقر و زهد است بنابراین مثل آیه: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْبَبُوا قَبْلَ سَبْعِ أَلْفٍ﴾^(۱) و مثل حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که صاحب عوارف آورده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر چیز کلیدی دارد و کلید جنت محبت فقراء صابر است که روز قیامت همشین و قریب خدا می گردند. بسیاری بر این عقیده‌اند که تصوف نسبت به فقر دارای مفهوم گسترده تری است اما اهل شام هر دو را مترادف و هم معنی دانسته‌اند.

تعریف تصوف: آن، ترکیبی نفس و قلب است از تیرگی‌های درونی به حکم ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^(۱) به نظر احقر همین بهتر است. نزد بعضی هو الجد فی السلوک الی ملک العلوک. و نزد بعضی هو الاکباب علی العمل و الاعراض عن العلل و غیر از اینها هم گفته‌اند.

ریشه صوفی: در روایت حضرت انس رضی الله عنه آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعوتِ خلام را هم اجابت می‌کردند و بر خر سوار می‌شدند و صوف می‌پوشیدند.

به همین خاطر گفته‌اند: صوفی از لفظ صوف حدیث گرفته شده که این گروه در زمان اول اکثر پشمیته می‌پوشیدند و آن را نیک می‌دانستند. و در این مورد چند دلیل آورده‌اند: یکی حدیثی که ذکر شد، دوم، حدیثی که در آن حضور اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: از صخره‌ی روحاء هفتاد پشمیر برهنه پا و ^(۲)پوش که پیک بازگاہ الهی بودند عبور کردند.

سوم، در احوال مسیح علیه السلام هم آمده است که پشمیته می‌پوشیدند. چهارم، حضرت حسن بصری رضی الله عنه می‌فرماید که من با هفتاد نفر اهل بدر از صحابه رضی الله عنهم برخورد کردم که همه پشمیته می‌پوشیدند.

و از حضرت ابوهریره و حضرت فضاله بن عیید رضی الله عنهما در مورد اهل بدر

همین گونه ذکر شده و در حدیث جمعه هم حکایت پشمینه پوشی صحابه  روایت شده است.

این نامگذاری که برگرفته از حدیث است بسیار به جاست؛ چرا که در زبان عامیانه و تصوف به معنی پشمینه پوشیدن می‌آید مثل «تقمص» که به معنی قمیص^{۱۱} پوشیدن می‌آید.

و بعضی گفته‌اند: صوفی از صفت مشتق است یعنی: چون که گروه صوفیه به خاطر همت والای خود در پیشگاه پروردگار - جلّ جلاله - از همه گروه‌ها بعد از انبیاء - علیهم الصلوٰه و السلام - خاصان و برگزیدگان آنها برای اثبات تعلق معارف در صلب اول قرار گرفته‌اند و سبقت برده‌اند ایشان را صوفی می‌نامند.

و بعضی فرموده‌اند: نسبت صوفی به اصحاب شفه است - هر چند از نظر اشتقاق لفظی این وجه تسمیه درست نیست ولی از نظر معنی و مفهوم درست است چرا که اوضاع و احوال اهل تصوف با اصحاب شفه در بسیاری از موارد مشابه بوده از نظر افسی و دوستی با یکدیگر ترکی دنیا و جمع شدن برای یاد خدا که خداوند در شأن ایشان فرمود: ﴿وَلَا تَحْزَنْ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوءِ وَالْعَشِيِّ يُرِيضُونَ وَجْهَهُ﴾.

و نیز فرمودند: ﴿وَأَضْمِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوءِ وَالْعَشِيِّ﴾ گروهی بر این عقیده‌اند که لفظ صوفی برگرفته از صفات آشکارتر این است که این لفظ مثل لقب است برای این قوم - فرد را صوفی و جماعت را

۱- قمیص: پیرامون بیشتر برای پیراهن عربی به کار می‌رود.

صوفیه می‌گویند و المراد مشابه آنها (کسانی که احوال شان مثل صوفیه) را متصوفه و فرد مشابه را متصوف می‌گویند.

یعنی خداوند متعال این گروه را مزین و برگزیده کرده و نعمت‌های خود را برای آنان خالص گردانیده و به آنها کرامات مخصوصی بخشیده است.

صفت صوفی: ذوالنون مصری رحمه الله فرموده: صفت صوفی آن است که با زبان و کلامش حقایق را بازگو کند و در سکوتش اعضا و جوارحش بیان کننده حقایق باشند (در عمل و در سخن مرده حق باشد).

حضرت جنید رحمه الله فرموده: تصوف همان صفت والای درونی است که دارند آن با ظاهر و باطن خود در راه حق قیام کند و میل باطنی با عمل همراه باشد.

حضرت ابوالحسن نوری رحمه الله فرموده:

«صوفی ترک کننده همه لذت‌ها و خواهش‌های نفسانی است.»

ابو عمرو دمشقی رحمه الله فرموده:

«صوفی آن است که در زمین توحید دو عالم را خالص می‌بیند.»

و حضرمی رحمه الله فرموده:

«صوفی آن است که باطن خود را از کدورات غیر الله پاک و صاف کند و از

اشیاء مخالف شرع بیزد.»

امام محمد باقر رحمه الله فرموده:

«صوفی دارای اخلاقی نیک است هر کس خوی و شئ پسندیده‌تری دارد

در تصوف پیشروتر است.»

ابو محمد مرتضی رحمه الله فرموده:

«صوفی آن است که جذبات و احساسات و رجحانات و عواطف او هم همراه او باشند و از او سبقت نگیرند».

شیخ نبلی رحمه الله فرموده:

«صوفی حقیقی آن است که تمام توجه خود را به الله معطوف دارد و از میل به غیر الله بهره‌برد و در دو جهان هیچ چیز به جز خدای نبیند».

نیز جنید رحمه الله فرموده:

«صوفی آن است که در او هشت خصلت باشد: ۱- سخاوت، ۲- رخصت، ۳- صبر، ۴- اشاره، ۵- غریبت، ۶- پوشیدن پشمینه، ۷- سیاحت، ۸- فقر، و غیره».

خلاصه‌ی تصوف: آن سخن مختصر که خلاصه‌ی تصوف است این است: چنانچه در طاعات و عبادتش ضعیف و سستی راه پیدا کرده بدون توقف جهت رفع آن سستی اقدام کند، با هوشیاری و توجه کامل عبادت را انجام دهد، اگر نفس به سوی لذت و عملی مخالف شرع تمایل پیدا کند برای مبارزه با نفس خود را آماده کرده و از این نالرمانی حق بهره‌برد در صورت غلبه بر نفس و مهار آن چیزی دیگر نیاز نیست، چرا که همین عمل خود سلامت و نشانی از ارتباط با خدا و قرب الی الله است. پس او را احتیاج به کاری دیگر نیست.

مقام متکونین تصوف: گروهی تصوف را نوآوری در دین و رشته‌ی از فرقه‌ی

شیخه طائیه گفته اند. پس باید دانست که مکررین مصروف هر چه هستند نه در مقامی هستند که لیانت اجتهاد کردن را داشته باشد تا او را ابتکار آنها بری کسی دلس و پرمهان باشد نه حرو عالمان حقیقی هستند که بدون تعصب حقایق را بیان می کنند نه را صوفیان واقعی هستند که حروف آنها یا دلیلی و طایلی قبول باشد بلکه به قول مولانا احمد علی لاهوری رحمته الله علیه مکررین مصروف به منزه‌ی ذره و دهر به مسد که می خواهند که جریں برگه را از دین خارج کنند که در واقع متمسک به دین است البته این بهر و نه عقل مرد بیکم است که به جای سبب دادن اهل بدعتی به افراد روش ضمیر و پاکه طبعی از حبس بصری گرفت تا این زمان، همین انکار کنندگان را سوار در دین و صیقل و نامیم. انکار تصوف به خاطر نبود علم کافی و جانبداری نادرست و رسیدن به این مقام است. به حکم للملأ انحداء لما جهلوا.

اصل ثبوت تصوف در قرآن و حدیث است چنانچه حدیث جبریل رحمته الله علیه که از حدیث احسان گویند در این موضوع کلامی مستحبر و آشکار است، و لفظ تصوف از زمان گذشته کاربرد داشته بوده است چنانچه شیخ رحمته الله علیه در (معاد شرح مشکوٰۃ صصحه ۲۵ چند اوج) قول امام مالک را نقل کرده است. بنگ به قول محضرت شاه ولی الله دهلوی قدس سره مصوف و اسلام لازم و ملزوم هم اند چنانچه بدن برای حرکت و پویایی به روح نیاز دارد اسلام هم برای شکوفایی نیازمند تصوف است.

صاحب تفسیر جعل تصوف را در اصل دین قرار داده است^(۱)، بلکه اکابر، تصوف و سلوک را به دین همان گروه برگ که اراسته به عدم و عمل و رهد و تقوی و خشیه افه بوده‌اند در پی عمل آنها ثابت کرده‌اند. هدف که از قرآن و حدیث استنباط شده است دو نوع است: یکی اموری که به اصحاب ظاهری مکلف مربوط می‌شود دوم خالصی که به باطن ربط دارد پس اصطلاحاً ظاهر را «فقه» و باطن را «تصوف» نامیدند پس جزء دوم مایل دین گردید.

همان پیدایش اصطلاح لقب صوفی گروهی گفته‌اند که از غرب درم شروع شد که حسن بصری بن لقب و بر یکی ر رهاد در محل طواف کعبه اطلاق کرد. و حضرت سفیان رضی الله عنه فرمودند اگر او هاشم صوفی رضی الله عنه بود، من در مورد نوع رها و خلاب ان اگاهی من باقم و بعضی می‌گویند بعد از دوست سال از هجرت این لقب جلوه پیدا کرد و آشکار شد^(۲).

پیدایی انشور عموم تصوف و علت جبهه‌گیری و تمایز این گروه

در اوایل سال ۲۰۰ هجری پایه‌گذاری و زمینه‌سازی این علوم شروع شد. و علت جبهه‌گیری و بررسی این گروه این بود که چون بعد از قرن دوم جدایی مذاهب و اختلاف آراء و پیدایش تعابلات به هوس‌های نفسانی و جیش گروه ساده‌ریسان شروع شد. بن گروه خود را به همین لقب معرفی کرده جماعتی

و نه بر پا کرده و به پیروی از پیشنهاد پیردانشان اب را تصحیف کرده شعر خود را شمار اصحابی شده ساخته برگ دنیا و دنیاقت و عرب و همیره اختیار کردند.^(۱)

دفع اشتباه از مس بالا روس است که آنچه بعضی از علماء بر روی و انتقاد کرده‌اند که گروه صوبه شاخی از باطنیه باطنیه و فرعیه هستند با اینکه منصور حلاج را بعضی از علماء چنان معرفی کردند اشتباه صریحی اشکری است به دلیل آنکه ظهور صوبی طبق کتب و تواریخ او قرن دوم یا نزدیک به ۲۰۰ هجری بوده است. به اتیان کتب و تواریخ

و بانی میانس و اساس گذر قرن مطلق و باطنیه بر سعید حنایی است که در سنه ۲۸۶ ه در ماه جمادی الاخر در مواجی بصره در خلافت معتصم بالله عباسی ظهور کرد و آشکار گشت و بر سردمین هجر قبیله پیدا کرده و جمعیت کثیری را تشکیل داد. و در سنه ۲۸۸ ه بر کوفه حمله کردند

و در سنه ۲۹۰ ه کم درگیری را شروع کردند و در سنه ۳۱۶ ه بر رجب حمله کردند. و در سنه ۳۱۷ ه در خلافت قاهر محمد بن المعتصم بر هکله مکه حمله کرده حجر اسود را بردند.^(۲)

چونکه از این به مدت زیادی صوبی و تصوف در محیط سر پر آورده و مشهور گشته بود مقایسه گردد و یکی دانش آن گروه صوفیان واقعی با این گروه از اصناف به دور است و با وجود مطامعی کتب و عقاید و حالات و

اهمال عریض استعمال بین کلمه و پیوند این دو گروه با یکدیگر اشباعی
بررگ و دروغ و تهمتی نارواست. البته این امر جای انکار نیست که بنیانگذار
ساس هریدی باطنیه ظاهری صوفیانه در پیش گرفته بود در اخراج ادهای
پساعری کرد و بی اصلش از سیاقیه بود و بر طریق اهل تصوف عمل سَن
نبود. اَلْهَامَا اللهُ عَنِ الرَّيِّغ.

باب دوم در بیان اصلاح باطن و حقیقت آن

باید دانست که سعادت و جبر در یکی اصلاح باطن دوم بیعت مشایخ که در مقوله جداگانه مستند بعضی هر دو را به شبیه یکی گمان کرده‌اند عالمان دین در مورد واجب بودن اصلاح باطن اتفاق نظر دارند اما عهد و بیعت با مشایخ و پیوستن به آن سبب جبر که اصلاح باطن بدون بیعت هم ممکن است اگر چه در مرتبه‌ی کم‌تر و نادر است و در مرتبه‌ی عینی آن بیعت است

اما دلیل واجب بودن اصلاح باطن به قرآن و حدیث و فقه است و چون که مدارک و دلائل قرآنی و حدیثی بسیاری موجود است احقر مختصراً چند دلیل فقهی می‌نویسیم تا برای خواننده روشن گردد قال الشافعی رحمه فی رد المحتار تحت قول القدر و علم القلب و قوله علم القلب

و هو معطوف علی الفقه لاعلی النیجر لما علمت من ان علم الاخلاص و العجب و الصد و الریاء فرض علی و مثلها غیرها من اقباب النفوس کالتکبر و الشیخ و الحقد و الغش و الغضب و العداوة و النقصاء و الطمع و النحل و النطر و الخلاء و الحیابة و المداخنة و الاستکثار عن الحق و التکرر و المخارعة و القسوة و ملون الامل و الخوف و لا یفتی علیها احد من البشر فلیبرمه ان یتعلم منها ما یری نفساً محتاجاً الیه و ارادتها فرض علی عین انتهى.

ببر در حایى دیگر مى بوسد. قال العلامة رحمه الله فى فصوله من فرائض الاسلام يعلم ما يحتاج اليه العبد فى إقامة دينه و إخلاص نفسه لله تعالى انتهى.

و مى شنيدن المخارج لا شك مى فرضية عدم الفرائض الخمس و عدم الاخلاص لآن صحة بعض موقوفه عنه و علم الحسد و العجب ادهم بأكلان العمل كما تأكل النار الحطب انتهى.

و قال صاحب عوارف المعارف رحمه الله فى باب الثالث بعد ذكر هذا التحديث اطلبوا العلم و لوبانصين قال طلب النجم قريضة على كل مسلم و مسلمة و اختلف العلماء فى العلم الذى هو قريضة قال بعضهم هو جانب علم الاخلاص و معرفه باب النفوس و ما تصد الاعمال بان الاخلاص مأمور به كما ان العمل مأمور به. قال الله تعالى و ما امرؤا الا لعبد و الله مخصص به النبى. فالخلاص مأمور به و جناح النفس و ضروره و دساسها و شهواتها الخفية تحرب ما فى الاخلاص المأمور به فصار علم تلك فرض حيث كان الاخلاص فرضاً و ما لا يخص العبد لى العرص الا به صار فرضاً و قيل هو طلب علم الناطق و هو ما يراد العبد به يقيناً و هذا العلم هو الذى يكتسب بالصحة و مجالسة الصالحين من العلماء الموقنين و الرهاد المقربين الذين جعلهم الله تعالى من جموده ليسوف العالمين اليهم و يقوبهم و يرشدهم بهم فهم وراث علم النبى صلى الله عليه و سلم انتهى.

و قال الشيخ أبو طالب المكنى فى قوة القلوب هو عدم الفرائض الخمس المى على عليهما السلام.

حضرت تها نوى رحمه الله در مريه السالك جلد ١١، صفحه ٦٦ مى فرمايد

اصلاح حاصل واجب است.

و بعضی ثناء اله پائی پتی عَلَيْهِ السَّلَام بیهوشی دمان خود را در ارشاد الطالین می‌فرماید تحصیل اصلاح باطنی فروع است

حضرت قطب لارشاد مولانا گنجوی رحمۃ اللہ علیہ در اعداد السلوک تفصیلی در این موضوع نوشته است

دلیل عقلی بر این است که بعضی از عبادات قریبه و واجبه اند که به باطن تعلق دارند که مر و نهی آن متعلق به باطن اند مثلاً به خدا عشق ورزیدن و او خدا ترسیدن خدا را یاد کردن، کم کردن دوسس محبت به دنیا، بر مشیت خدا راضی بودن، طمع نداشتن، هوسانی در تمام، خالص گردانیدن است در عبادات، مردمان را تحقیر نکردن و ... که عمل بر بها هم قریص و واجب است در اثر صفات و ثقت دروس بسیاری از صفات و رذیله ظاهری پایاد می‌شود

چنانچه از کسی محبت خدا، در مبار و فریض سستی پیدا می‌گردد و از طاعت در ادای زکات و حج باعث دون جنسی می‌گردد و از کیر و حلیه غصب، بر مردمان ظلم می‌شود

و اگر در این اعمال ظاهری بدون اصلاح باطن مدتی دوری کرده شود این پرمیر دائمی نخواهد بود پس به این عمل ر نظر عقلی اصلاح نفس واجب گشت.

و چون که خرابی‌های باطنی کمتر به دید می‌آیند و هر کس قدرت در که آنها را ندارد و اگر باشد خیلی کم ولی طریق اصلاح آنها فقط توسط مصلح و آگاه به راه معلوم می‌شود و اگر طریق آنها دانسته شود در اثر مخالفت نفس عمل بر آنها مشکل می‌شود بنابراین وجوه و ضرورت‌ها مصلح کامل را پیر

کامل پیدا کرده شود که لازم کار اوست که او را آگاه کند و علاج و تدبیر آنها را
 برای شخص روشن کند و ذکر و صلی به او تعلم دهد تا به برکت آن ذکر
 برای او در کارش سهولت و موفقیت حاصل گردد. (۱)

باب سوم در بیان ضرورت صحبت شیخ کامل و اهل دلی

مطابق با عمل سلیم بر هر مسلمان بعد از تصحیح صحت و اصلاح اعمال ظاهری فرصت است که اصلاح اعمال باطنی کند چرا که در قرآن مجید بانی بسیار و در احادیث روایانی بی شمار به روشنی دلالت بر واجب بودن آن دارند اگر چه اکثر اهل ظاهر به سبب سرگرم شدن به هوی و هوس از این دلائل بیخبر اند و این را نمی دانند که در هر ن و حدیث بر فصیلت و تاکید تحصیل رعد و قناعت و تواضع و اخلاص و صبر و شکر و حبّ الهی و رضا به نص و توکل و تسلیم و رضا و غیره ، باب و احادیث آمده است و بیرونکوش امری مخالف اینها از حبّ دنیا و حرص و کبر و ریا و شهوت و عصب و حسد و غیره هم آمده است پس در مؤلف بودن به نوع دل و دوری کردن از نوع دوم جای هیچ شک و انکاری نیست و همین است معنی اصلاح اعمال باطنی و بیرون هدف اصلی طریقت که فرصت بودن آن بدو شبه ثابت است.

و بزرگ این امر به تجربه ثابت شده که مدار اعظم بر اصلاح طبع عادت خداوند معال صحبت و خدمت و اطاعت و محبت کسانی است که خود را اصلاح کرده اند و اگر زمان و مکانی برای هم نشین جسمی و ظاهری با چنین اشخاصی میسر نگردد پس التزام صحبت معنوی ایشان کند که در این صورت بهرین چندیش برای همراهی ظاهری با آنان خواهد بود یعنی حکم باب و

حالات بیان را مطالعه کند.

و همین راز و سزا است در این امر که در کلام‌های محیر به فراوانی تشویق به بیگبانی و برساندن و بیدار کردن صاحب‌بدان آمده است و همین‌طور در آیات و احادیث به تکرار قصص و حکایات مقبولان آمده است و سیر به‌طور بحرینی به‌پای شده که تا بهر صاحب‌قاعری و عمومی اهل اصلاح بیاورند حس عقیده را محیر بسبب به بها است در غیر من صورت در ظهور محیر به او که چنگ برین نفس می‌رسد و همین‌طور که صاحب کامیاب جامع و مفید است صاحب‌انصیب و اهل دیار محیر و نامود کند، سبب در این روزگار پر آشوب و بیاد که به خاطر نادانی و غیبه می‌ها و خوش‌هشی‌های معیانی برای انگریز بسبب به اصلاح باطنی بوجهی و بند می‌مانند است اگر رمانی فردی چنین هم می‌رود و می‌گردد و به دیان حسن بگیرد در طلب و جستجوی سخن و مرشدی برود و می‌پوشد که سرشت پنداری از طلب‌کنندگان را اعتدال علمی و عقلی خانی است به‌شدت حسن و جانبداری و مادی دارند یا در مراجع او مداهمت^۱ و مصحف دیس می‌شود پیدا کرده در نتیجه دوباره به خاطر قوی بودی این دو مانع منحرف شده و مانع راه او می‌شوند و ادا کسانی که بر طایع شان مشدد و تنگ‌ظرفی غالب شده است به خاطر درک نکردن عمق و معنی بعضی از سخنان و افعال و احوال اهل کمال، پشای را به خلاف سنت قرار داده در پر پر پشای موصح‌گیری می‌کند و او برکات ایسان محروم می‌مانند چه بسا که دریده ذهنی و بی‌ادبی و گستاخی به ایشان را خیار می‌کند و

۱- دین در برای دین بر یاد دهن.

حاقیبت خود را در خطر می‌اندازند.

درم، اگر اهل مداختت بر کسی اراده پیدا کند پس احوال و کلام پیران ماکرم و نوآوران با شریعت مطهرت داده می‌سند و بی دلیل آنها را به جای و دل قبول می‌کنند از همین راه اعتقادشان باطل شده و بی خود را ضایع می‌کنند. از این وجه سخت ضروری است که صحبت کاملی متشرعین و موحدین و تأیید سنت را انتخاب کند و بشود ر نسخ خود سازد و خود را کاملاً مسلم آنان کند و از صحبت ناقصین و غیر متشرعین و مبتدعین اجتناب ورزد تا در صفت گمراهان و فساق^(۱) نرود.

و میر این امر روشن است که علم ظاهری بدون صحبت علماء ظاهر و علاج مرض بدون استعمال دارویی که دکتر آب مسخه را نمیشناسد است به دست نمی‌آید و هیچ صحبت و فن بدون صحبت اهل صاحب فن به دست نمی‌آید همین طور باید فهمید که هیچ کمال باطنی هم بدون صحبت کاملین حاصل نمی‌گردد.

و میر این امر واضح است که در زمان رسول اکرم ﷺ علم حدیث و فقه و اصول و حیره به طور جداگانه دارای امتیاز بودند در زمان بعدی از سران و حدیث استنباط کرده بسیاری از علوم استخراج شد و نام هر یکی جداگانه تعیین شد و مردم پنیانگداران آنها را امام نامیدند چنانچه امثال امام شافعی رحمه الله که کمال فقه^(۲) امام ابو حنیفه رحمه الله را دیده متأثر شده به این کلمات مقرر شدند که الناس علی الفقه عمال این حنیفه رحمه الله یعنی مردم در فقه محتاج این

حیثه رحمته الله اید امام بخاری در من حدیث به جای رسد که او و امام نامیدند و تا امروز مهارت او در حدیث شهری افاق است.

همین طور در تعلیم دهندگان ترکیه‌ی نفسی چنان سررگانی بوده‌اند که صدهای مردم ایشان را پیشوا و امام نامیدند مثل شیخ عبد القادر گیلانی رحمته الله و حضرت عمر بنه نقشبندی بخاری رحمته الله و خواجه معین الدین چشتی رحمته الله و خواجه شهاب الدین مهربوردی رحمته الله و جنوثر از ایشان مثل خواجه جلیل بغدادی و همین طور که در علم حدیث و فقه پیروی از ایشان گذشته بری آینده‌گان ضروری است در علم تصوف نیز متأخرین تا نفس که پیروی از مشایخ پیشین نکنند به جای می‌رسد و اگر چه پاسی بر من درجه‌ی ترکیه که موجب نجات است بدون پیروی از راه مشایخ هم میسر است تا آنچه که مطلوب و کمال گفته می‌شود حصول آن بدون صحبت مصلح و پیر کامل میسر نیست.

و همین طور که علوم دیگر استخراج و استنباط شده و از نام مخصوصی بهاء‌اند مثل حدیث و فقه همین طور طریق مسخرجه‌ی مشایخ را تصوف نام گرفته‌اند.

ضرورت اصلی و بزرگ‌تر از بیعت وفاق و صحبت شیخ مصلح و کامل است تا که از خطرات و لغزش‌های راه او در امان باشد صاحب علم باشد یا نباشد بلکه علم هم بدون محبتی با مشایخ بی‌فایده است و اصلاح، بی‌علم و با صحبت از صاحب علم و بی‌صحبت زیاده بر می‌شود.

بی‌عنایان حق و غایبان حق گو ملک باشد سیاه هوس ورق
به قول رومی

پار باید رله را تمها مرو بی قلاور انبر این صحرا مرو
مگر نمی‌پسی که کمال صحابه رضی الله عنه از صحیب بود که دمی صحابی اگر
چه مقام علمی کم باشد بر بزرگ‌ترین علماء امت فصاحت دارد. مریدان این
مبحث را دو کتب مهم و در تفسیر مظهری صفحه ۲۲۴ جلد چهارم و حیات
العلوم و تعلیم المتعلمین و غیرها باید دید.

وجه تأثیر صحبت اهل دل

علت مؤثر بودن صحبت اهل الله این است که چون پیوسته سخنان خوب و
عربی‌های شایسته به گوش سالک می‌رسد اثر می‌کند. سرانجام از کثرت
تأثیر آنها اصلاح پیدا می‌گردد و دیگر سببی ماطنی هم هست، آن است
که چون سالک برای مدتی به صحبت اوست علاقه و محبت زیاد
می‌گردد، پس از آن اصلاح پیدا می‌گردد.

یکی اینکه او دعاه می‌کند و دعای او به جهت می‌رسد حق تعالی بر تو
اصل می‌کند در بسیاری موارد دعای شایسته حق تعالی می‌باشد.

وجه دوم که پنهان است این است که در اعمال سالک به سبب صحبت او
برکت می‌آید و به رودی مرقی حاصل می‌گردد و روده اصلاح حاصل می‌شود
چرا که در دلهای اهل دل، نور معرفت خداوندی، چنونه گرفتار است و از صحبت
سالان دو دل سالک آثار همدانوار مود می‌برد و چون نور می‌آید تاریکی طبع
فراوان می‌کند پس از آن نور جعفت امور دین بر او مکلف می‌گردد و شک +
نردیده‌ها بر طرف می‌گردد.

به قول اقبال رحمه الله

نور دیده ز صحبت روشن دلان بیغزاید

و نور گیم بصری توتیا چه می جوئی

و به قول دیگری.

گرد مستان گرد اگر می گویم رسد بویی رسد

گر چه بویی هم نباشد رویت ایشان پس است

حضرت حکیم لامت در انادات بومیه می فرماید که من در این زمانه

صحبت اصل الله را فراموش عین می گویم و فتوی می دهم که در این زمانه در

فراموش عین بودن صحبت اصل الله و خاصان خدا و علاقه پیدا کردن به ایشان

جای تردید وجود ندارد و به تجربه ثابت شده است که امروز وسیله

سلامتی ایمان فقط و فقط صحبت اصل الله است چرا که بعد از ارتباط و اعتقاد

کامل به شیخ به فعل خدا هیچ سحر و قرب اصل باطل و اصل عواء در اثر مؤثر

می گردد و از آشفتگی و پریشان حالی محفوظ می ماند تفصیلی این مباحث

را در ضمائم مراجعه کند.

باب چهارم در بیان نبوت پیغمت و اقسام آن

باید توجه داشت که یکی ثابت کردن حقیقت پیغمت است و دوم نبوت پیغمت. شاید در مورد ولی همه مردم اتفاق نظر دارند و در کسی مکرر است چرا که پیغمت عهد و غیره در مرآت مقدس و احادیث مشهور ثابت است. البته در مورد دومی اختلاف است گروهی از علماء سلف و خلف به نفی آن معتقدند و اکثر فقهاء و محدثین و صوبیه آن را ثابت کرده اند گروهی هم که ثابت کرده اند دارای عقاید مختلف اند گروهی انواط کرده آن را فرض و واجب گفته و گروهی آن را مست مؤکده دانسته اند و گروهی آن را مستحب دانسته اند، حقیر آنچه از انواط و تفویض محالی باشد تحریر می کنم.

آگاهی ما جلوتر عرض کردیم که یکی اصلاح باطن و تحصیل تصوف است و یکی بیعت و اصلاح باطن و تحصیل تصوف به هر طریق که باشد آن عرض همین است چنانچه گذشت.

اما بیعت موقوف علیه آن نیست و مثالی بیعت جداگانه است.

لحقین و توسیع مسئلہ بیعت

باید دانست کہ بیعت ظاہر و باطنی دارد و حقیقت آن یک عقد و معاہدہ است و در میان مرشد و سالک از جانب مرشد عقد بعیم است و از جهت مسر شد عہد پیروی است.

گر در میان مرشد و مسر شد رابطه پیامبری و مسی وجود داشته باشد این بیعت مرضی است و اگر در میان آن دو این رابطه نیست بکنہ ہر دو فرد عادی ہستند چنانچہ بعد از عہد نبوت و بیعت مشایخ است و این را پیروی و مریدی می گویند پس چون کہ بری اثبات آن دلیلی فرضی و وجوبی و کسی مؤکدہ از حضرت مبنی علیہ السلام در اس مورد نیست در یہاں مستحب است و این مستحب ہم، فقط در بیعت قولی و دینی است نہ گرضی دست در دست کہ فقط مباح است چرا کہ گرضی دست یہ دست برای د حضرت علیہ السلام بہ طریق عبادت و دین بود بکنہ طبق عادت عرب کہ ایشان دست بچ و معاہدہ دست بہ دست می گرفتند فقط برای تاکید پیامبر علیہ السلام همچنین می کردند و نزد بعضی محققین بیعت مس است.

الشیخ بیعت از سوی پبراکرم علیہ السلام راج مختلف بیعت بہ اثبات رسیدہ است.

یکی بیعت ایمان و اصول دین چنانچہ در بیعت اہل حق و غیرہم ثابت است.

دوم، بیعت جهاد که بسیار است

سوم، بیعت در حق سب نکردن ر بندگان و اعتماد کلی در جمیع امور بر خداوند جل جلاله چنانچه در حدیث ابی‌بکر رضی الله عنه موجود است
چهارم، بیعت در ترک معاصی از شرک و بهتان و قتل اولاد و ربا و غیره که در بیعت زنان در قرآن مقدس در سوره‌ای مستحضر ذکر شده است
پنجم، بیعت برای توحید خداوند ندوس و ترک شرک و سار پسجگانه و گوش به فرمان و مطیع بودن و غیرها چنانچه در حدیث عوف بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

ششم، بیعت بر هجرت

هفتم، بیعت توسل به سنت و دوری از نوآوری در دین.

هشتم، بیعت مقاومت در میدان جهاد

پس کسی که می‌گوید غیر از بیعت ایمان و جهاد چیزی دیگر ثابت نیست اشتباه کرده‌اند بلکه آن آشکار دیگر بیعت به روایت صحیح از پیامبر کرم صلی الله علیه و آله روایت و ثابت شده‌اند. و بیعت صومعه هم به سه قسم است. یکی بیعت نوبه دوم بیعت تیرکه سوم بیعت اوتیاط با خدا در همه کارها

دلیل ثبوت بیعت شایخ ویری و مریدی

عن عوف بن مالک الاشجعی رضی الله عنه قال کنا عند النبی صلی الله علیه و آله سبعة او ثمانية او سبعة فقال الا تابعون رسول الله صلی الله علیه و آله فاستجابوا فقلنا علی ما سألکم به رسول الله قال علی ان تعبدوا الله لا تشركوا به شیئا و تصلوا الصلوات

الشمس و تسمعوا و اطعوا (۱)

حصرات عوف بن مبارک رضی الله عنه می فرماید که ما در خدمت حضور کرم صلی الله علیه و آله نه یا هشت یا هفت نفر بودیم که فرمودند آیا شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمی کنید پس دست های خود را دراز کردیم و گفتیم، بر چه بیعت کنیم با شما یا رسول الله فرمود بر پنجه خدا را عبادت و پرستش کنید و در هیچ چیز به او شرک نبریزید و بعد پنجگانه را ادا کنید و بشوید و اطاعت کنید و حدیث عباده بن صامت هم معنی این حدیث در بخاری و مسلم هر دو موجود است.

این حدیث مبارک دلیل روشنی است بر اینکه همه بیعت کنندگان از صحابه بودند و جلوتر ایشان آورده بودند و این مرتبه بیعت شأنی که بیعت ایشان بود و نه بیعت جهاد. چنانچه الفاظ حدیث مبارک بر آن گواهاند و چون که از اول ایشان اینمدا را اهل بدر و حرمان بردار و مطیع بودند این مرتبه بیعت کردن ایشان بدین الفاظ به غیر از تاکید و استقامت و ادامه بر همین امور مضمون دیگری ندارد و این همه از باب تزکیه نفس اند.

پس باید دانست آن بیعتی که در حصرات صوفیه (رحمهم الله) مضمون و رایج است کاملاً پیرو همین حدیث مبارک است و به همان اندازده مستحب است چرا که اهل تصوف و مشایخ نیز با مؤمنین و مؤمنات بر همین مقاصد بیعت می کنند که حاصل بیعت شان التزام و استقامت است بر احکام ظاهری و باطنی و عهد بستن در کوشش بری به جای آوردن احکام ظاهر و باطنی که آن

را در عرب می‌نمودند بهت «طریق» می‌گفتند و گروهی ظاهر می‌آمد که بر سر را بیعت دانسته با این دلیل که این سر خاص از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده می‌نمودند کردن بیعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بیعت کفار بری اسلام شان و بیعت جهاد برای مسلمانان اشباهی بزرگ و گویا، نظری است در مذاکره سران و حدیث. و اگر این حدیث صحیح را هم بری بیعت امان و اسلام حمل کنند تحصیل حاصل می‌شود و اگر بر جهاد حمل کنند الفاظ حدیث ایشان را تکذیب می‌کند بلکه روشن است که این بیعت برای التزم و امتثال عمل می‌بود نه عبر که آن عین حقیقت بیعت صولیه رایج شده است بلکه سخن بر مصرعین مثل این است که سب و مستحب را شخصی مبادان و گمراه بدعت گوید بدست این سنتی مرده بوده که می‌نمودند کرم آن را رده کردند چرا که بعد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وجه اشتباه آن با بیعت خلافت سلف فقط بر صحبت اکتفا کردند بعد مدتی رسم خرقه پوشی به جای بیعت رایج گردید و این بیعت مدتی بعد از ظهور به فراموشی سپرده شد پس بعد از گذشت چند سال محل تصوف متوجه آن شده پس سنت مرده را از نو زنده کردند چرا که

عند الأمة خير الجوار

باب پنجم در بیان طریق و آداب بیعت

اولین چیزی که بری مرید و سادک لازم است این است که وقتی در او میل ارتباط با خدا و جستجوی شیخ و انگیزه‌ی بیعت ریشه دواند، باید آن را تصحیح کند. به این طور که مقصد خود را معطوف و معطوفه‌ی مولانا و اتباع سنت و صلاح نفسی خود کند نه مری دیگر مثل کشف و کرامت یا انجام عمل برای تکب پاداش اخروی و انجام کار دنیوی مثل شهرت بین مردم و اثر تعزیدات و غیره و یا کمال تصرفات و یا اینکه پیر صاحب به بنگ توجه مرا کامل می‌کند و به مقامات می‌رساند و یا به دنبال حال و جوده باشد و یا اینکه جس و غیره در مسخیر می‌آید و یا اینکه روزی من طرح گردد و یا اینکه من خواب‌های خوب به بینم.

خلاصه در کار خود غیر از ره‌ای مولانا چیزی دستگیر نماند، مگر در غیر این صورت او خام و طالب لذات و شهرت به حساب می‌آید و عمل او اصلاً به نیجه اخلاص و قبولیت مرد خدا نمی‌رسد و رنج‌ها و سختی‌های او در این راه هیچ ارزش ندارد.

دوم، باید که شیخی جستجو و پیدا کند که دارای شرایط شیخی برسد گفت‌ی علمای اهل تصوف باشد چنانچه شرایط شیخی ذکر کرده می‌شود سوم در کار خود همیشه سرگرم باشد و بزمی و سستی نگیرد.

محل قلب او نهاده اسم داس را به زبان بر قلب او الف کند بعد از آن خاموش شده شیخ به قلب خود یا به هر لطیفه که مرید و درس می‌دهد متوجه شده در دو خود دعا کند اللهم فیص لیجلیات انعامیه خود را که او لطیفه‌ی قلب آن حضرت علیه السلام در لطیفه‌ی قلب حضرت آدم علیه السلام انعامیه فرموده‌اند به حرمه و واسطه‌ی پیران کبار در لطیفه‌ی قلب این مسکین و از قلب من بر قلب من شخصی برسان پس به اراده و خیال قلب، ذکر و از قلب خود بر داشته بر قلب مرید به تکرار چند مرتبه ضرب کند در القاء ذکر هر لطیفه همین طریق و ملحوظ دارد پس را «نوحه» می‌گویند بعد از خوانده ذکر شیخ این دعا را به دیگر دعاها بخواند بعد حمد و سبوات اللهم اجعل هدی الایادی المستعصیه مضیئ المبیح القوی لا ینفعل و مُخَصَّصَةٌ بِمَحْصَصِ الَّذِی لَا ینصوح اللهم لعل هه المحمود تقرب الیک و یتبک الله الیدین اقموا بالقوی الثابت فی المحمود النسیا و الاخیره اللهم شفق اللهم شفق

و هنگام بیست شیخ مختار است که مرید را در هر چهار طرق اسم مُرده داخل کند یا تنها در میان سلسله‌ی معروف خود داخل کند اما سلوک و ادکار فقط در میان یک سلسله باشد دیگر فیص‌ها در لا به لا و در ضمن می‌رسد چاره که خواجه مجده الف ثانی قدس سره همه راههای تصوف را در یک راه جمع و خلاصه کرد یعنی دریا را در کوره بند کرد تا آنکه فصل الله می‌بیند من یشاء.

باب ششم در بیان مشیعت و اقسام و آداب آن

یابد دانش که شیخ به اعتبار ذات خود سه قسم است یکی شیخ کامل و کامل کننده به تعبیری دیگر پیر کامل و به تعبیری دیگر پیر معاد و به تعبیری دیگر ولی کامل می‌گویند.

دوم، ماضی، سوم، معقل و او ان است که شیخی از این جهان رحلت کند و خبیثه‌ی به جای خود بگذارد و از ثنی که شایان این امر می‌باشد بر سعاده و مسد او بشکست خود را خبیثه و جانشین کرده و عدلی جز کسب عدل بی ارزش دنیا و استفاده از اموال مردم به نفع خود و رسیدن به مقام ندارد این شیخ نزد کسی شایان پیری نیست.

ماضی آن است که طریق سلوک و حدیده را کاملاً طی نکرده خود را شیخ نامیده است برای مردم صاحب او مانند سم کشنده است صحبت او سعادت را ناگردد را تباہ می‌کند این هم لایق پیری نیست و با او پیوسته نکند که درد و مومن درویش برای آمدن بر او چیره می‌گردد.

و شیخ کامل و مکمل دارای در سرح علامت و شرط است و بعضی علامت که به ذات او تعلق دارند این است.

۱. علم دین به اندازه نیاز داشته باشد.

۲. در عقاید و احوال و اخلاق تابع حرمت باشد.

۴. مدتی در خدمت شیخه کامل و کامل کننده بوده باشد.

تک رجوع و اعتقاد معتقدین خواص یمن بهم و دیندار به سبب عوام به
و مبسر باشد.

۷. کسی که به دست او بیعت کرده‌اند در اکثر بها با ع شرع و بوجیه و کسی جز این بها با ع ندارد.

۸. در اثر همیشگی اندک با آلودگی علاقه به دپ و کثرت درستی با خود احساس می‌شود.

۱۳. خودنوشت داکتر و شاعر باشد.

۱۴. در محبت او صاحب‌های دیوی کم و اخروی رسد باشد و طلب کند
از خلق نباشد.

و بعضی دیگر که به بحث دیگران به او تعلق دارند این است

۱) مرید در هر مرتبه‌ای کند و رهبانی کند باید بگوید هر چه که رود
به ادب خیر برود

۲ باہر سے خریدیے کیلے درختوں میں ضرورت خانی میں گروہ

۳. سرپرست ملزم کند که او در هر مقام واردات پلیس اطلاع دهد و هر چه برای او واقع شود او را آگاه کند.

۴. مریک را در غر خیبر و در غر حال و حرکت معاینه کند.

۵. در مجلس سرمد، موردی که در غیب آخرت و باقر عین الدعا باشد ذکر

کند.

۶. در جمع مریدان دو مورد اموری که برتر از مقام شدن است و بر ایشان قابل درک نیست مرعوب نکند.

۷. حقیقت خواب و کشف مرید را بر وی مرید بیان نکند بلکه به بهترین وجه او را ترقیب کند.

۸. مریدان خود را از صحبت اهل هوا به طور قطع منع کنند.

۹. در سنان دور پیوسته از یک مرید به مریدین خود جسدی خاص برگزیند.

در امور دین و دنیا محقق باشد به دنبال هر حرب مردم معتقد و صاحب شهامت باشد.

انسام شیوخ به سبب مرید

شیوخ به سبب مرید پنج قسم است. یکی، پیر بیعت و ارشاد و آن همان است که دست او بعباس گم شده است تا زمانی که پیر در قید حیات باشد نقطه از مرشد مرید خواهد بود البته اگر در شرف مرید به درجه کمال برسیده باشد به دیگری مراجعه کنند.

با اگر اشباحی یا شخصی را من مو به معتقد یا ناقص بعباس که در اوزم است که او را مرک کرده به دیگری مراجعه کنند تا که دیو از کمان سن او و پس مرشدش دوری از جد می پندند بدون ضرورت به پیروی دیگری رجوع نکند که این یک نوع لهو و لعب می گردد و موجب بی نصیبی و محرومیت است.

ایست به اجاره پیر دوباره تعلیم دهنی و نوی دیگر مانعی ندارد و اگر
سیخ مرید را و حبیب کرده که بعد از مرگ من پیر دیگر نگردد گر مرید به سد به
درجی تکمیل برسیده است و به این وصیت او عمل نکند.

دوم پیر صحبت و آن است که بدون بطن بیست صرف را واه صحبت
قد بی با او دوستی و محبت پیدا کرده گاهی پیری کتب در مجلس و حضور
می یابد.

سوم پیر برین است او آن است که در اثر صحبت او از نظر خدمی برسد شده
یا که از لحاظ معرفتی تربیت ارشادی بدست آورده است.

چهارم سر حریفه او آن است که فقط از او پیر کی از محبت با کلاه یا عبه
گرفته است.

پنجم پیر نحمدت و آن است که دوباره مرد او تعلیم دیده است یا خانه پیر
بسیار محلاً پیر بیعت احقر بعد از خدمه غلام محمد بخت سوده است دوباره
حضرت مولوی قوث محمد صاحب - قدس سره - بوده است.

و پیر صحبت حقر استادان تعلیم احقر و مولانا شاه عطاء الله بحاری -
قدس سره - و مولانا محمد صادق - قدس سره - و مولانا احمد علی لاهوری -
قدس سره - و غیرهم بوده اند و پیر تربیت شده استادانی عدم بوده اند و پیر
خرقه ای حقر مولانا عمر گل - مدظله - و مولانا دو خواستی حضرت مولانا
عبدالله مدظله و غیرهم بوده اند و پیر بعد از حقر حضرت خواجده سید
الدین - قدس سره - و حضرت مولانا عبدالمجید - قدس سره - و حضرت
مولانا عبدالمالک مدظله - قدس سره - بوده اند.

و در کنار و متعدد بودن این هر چهار قسم اخیر شکی نیست بلکه بهتر

است البته در بین چهار قسم بودن موافق گمان لازم است و گروه در بعضی
 به جوی سب اگر برای کسی بختی گرفتاری یا من همه تمام می‌رسد
 من اگر یک قسم این گروه پیدا شود در غنیمت داند و اگر برای
 تعداد معدودی فقط یکی را این افراد پیدا شود که در همه گروه‌ها را انجام دهد
 پس بر او فصل خدوندت اعمال دانسته جیحو برای پیروی دیگر یار یک
 گوناگو بر ملک سفره انداخند به در دمسوس در دمس او سازند جیحوی
 چند کافه و هتل نیست.

بسیه برای پسر کائنات مرید گرفتاری و بیعت دادن با هر نوع مستبدان و و سب
 موجود باشد یا مبدع، منی باشد یا الیه آمد او بیعت کردن در اصلاح
 آنها منی کند و منی خود مردم را بر بیعت فرماید الیه در دن جرحی
 تکبر بیعت داشته باشد با هدف اصلاح و عذاب است مبدع و بیک ما جوی
 بدگای خدا به او مرجه می‌کند در صورت مبدع محروم هم نکند به
 گو در جای او را اصلاح بخشد که اهل بیعت بد یا به یک مرید خود را
 معرفی کند که اگر کسی بیعت منی خواهد منی دهم و پس.

با زبان پشت پرد، یا به گرفتاری کار یا چیه بیعت کند دست گرفتاری آنها حرام
 است در خیریت و بدون حضور محرم و ادن شوهر بیعت ندهد.

اطلاع منابع مختلف است که در خبر الیه جیحو و عذاب من و
 طریق اصلاح و طی عذاب را و روش هر یکی جدا است بر هیچ کدام
 انتقادی نیست مرجع همه یکی است و مقصود همه رضای مولا و تحصیل

تعلق مع الله است.

و به قول یکی

عبدالله شفیق و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال یسیر

فائده ۱- بیه با بیکه و مامه و زبان مدون دست گرفتن هم می شود لازم
بیه که پیر و مرید بیکه جدا باشد.

۲- تصور شیخ که او را رابطه و شمل بر رخ هم می گویند در این رحانه تعسم
آن به مریدان مصلحت نیست.

۳- از پیر کامل در معصیت شرعی طاعت نکند فقط او را معصیت و رحمای
خود داشت در اعتقاد به او زیاده روی نکنند او را عالم الغیب و غیره ندانند

۴- علم باطل را بر علم شریعت ترجیح ندهد و برتر نداند از حقایق حضرت
موس علیه السلام و خضر علیه السلام و انوار بعضی مشایخ در اشباه بیه.

آگاهی آنچه محقر جلوتر نوشته بود که بدون بیه اصلاح نفس ممکن است
از آن چهار اسباب دشواری که ضرورت صحبت و ارشاد و محبت کاملین هم
بیه چو که در بیه همان دست به دست گرفتن مستحب است افزون بر آن
صحبت و تربیت مصلحین و ارشاد و محبت شان برای اصلاح نفس لازم است
این از نصوص ^(۱) و عقل و تجربه همه ثابت و اظهر من الشمس ^(۲) است.

فناج و آثار صاحب پیر کامل

امام قسری رحمته الله در رسالدهی مسر به می فرماید کسی که به دست اسادی تربیت یافته است هیچگاه روی گامیایی را نمی بند.

خو حد سلطان انعامی رحمته الله می فرماید هر که برای او اسادی باشد امام او شیطان می باشد.

اساد بو علی دقاق رحمته الله می گوید درخت جون خود رو می شود بدون دخالت کشاورز برگ و سه خوب می آورد ولی ذوق و کیف نمره اش مثل آن نمره نمی باشد که درخت کاشته شده آورده است. یعنی ذکر و عبادات به غیر واسطه‌ی شیخ اگر چه مفید است ولی ذوق و ارزش و بیهوشی که به واسطه‌ی شیخ پیدا می شود در آن نیست. چرا که خداوند قدوس نظام تمام کمالات صوری و معنوی این عالم را متعلق به اسباب و وسائل کرده است چنانچه این امر برای هر کس روشن است.

هیچ کس از خود به خود چیزی نشد

مگر تمی بیسی که از برکت تمیم استاد شکار گرگ و پلنگ حلال می گردد به خلاف غیر معلّم.

عده قطب الدین دمشقی رحمته الله می گوید بدان که ذکر به تقلید چیزی دیگر است و به تحقیق چیزی دیگر.

علامه شعرائی رحمته الله در اتوار ندسیه می فرماید که تمام اهل طریق انضای نظر دارند بر لزوم داشتن شیخی برای اصلاح خود از صفات دمیسه که مانع

ارتباط او با خداوند تا سوار با شوق و درسی انجام گیرد چنانکه اگر موردی برای درسی عملی و حجب‌دار باشد، باید هم واجب می‌شود و بی‌مستقیم است که مقتضی به کلام صریح در میان امراض باطنی لازم است پس هر کس آنها را به وسیله مصلحتی اصلاح نکرد مرد خداوند مسکین و رسول او ﷺ محاصی است.

در جامع الاصول می‌نویسد بدان علم باطنی که او بزرگ‌ترین مستحیات است هر صفت عین است برای کسی که به او قلب مطیعی به جذب الهی و علم ذاتی و نفس پاک فطری داده شده است و قلقل ما هم) و در گرسن علم ظاهری و دینی را از امواج علوم باطنی بی‌یار نمی‌کردند برادر بیای از علماء مقدمه و متأخرین را حقیقه مثل بن همام و ابن شمیم و شری بلالی و خیرالدین زمینی و حموی و امثالهم (رحمهم الله).

و در شافعه مثل عزالدین بن عبدالسلام و غریب و بیکی و سوطی و ابن حجر و غیرهم (رحمهم الله).

و از حنبله مثل شیخ گیلانی و مخیرالاسلام و شیخ عده انصاری و ابن الحار و مجموعهم (رحمهم الله) ثابت شده که با وجود مهارت در علم ظاهری مدت‌ها به مشایخ مراجعه کرده باطن را اصلاح کرده‌اند.

حضرت محمّد بن کبری می‌فرماید که اگر چنگش و صدای و وسیله‌ی دیدن و ریختن همه جمع شوند ولی اسناد عمل، هرگز نیاید وجود هیچ شیئی ثابت می‌گردد. بعضی همین طور گر کس تمام کتاب‌ها و علوم را بسته باشد بدون شیخ کامل‌ترین طریق اصلاح برای او مشکل است. بزرگی فرموده است:

سرف خواهی نکرد مقلان کرد که رود از مقلان مثل نبود سر د
دیگری گفته است

هیچ کس و نیست ره سوی وصال تا مباد رهبرش صاحب کمال
ره بد آن است گان ره دیده است در منازل های جان گردیده است
سرل نس و خطره دانسته است رند و بیگ جهل وارسته است
پس حاصل و ثمری یعت این می شود که در بسبب آن شخص نیک نوع
انسانی پیدا می شود و عبادت او مشرر می گردند و راه در راه به یرکت
رحمت او رهبر کوتاه می گردند طبق قول شاعر
مور مسکین هوسى داشت که هر کعبه رسد

دست در پای کپور رد و ساگاه رسید
یا به قول خواجده شراری

بسی وادی ایمن گهی رسد به سراد که چند روز به جان خدمت شعیب کند
و ر خطرمانی یں وادی پرخار و دُردان و چپاول گران نفس و شیطان
محموظ می باشد چنان که نیک تر در راه به ساری از خطر ها دچار می شود
و چون همراهی دیگر داشته باشد مطمئن تر می گردد.
به قول دومی:

ببار باید راه را تنها سر د بی قلاویر اتفر این صحرا سرد
کسی که معنومات بشری در اس ناب می خواهد به کتب های سرگشای
من رجوع کند

باب هفتم

در بیان شرایط مجاری و خلاء و بیان نسبت ها و مقادیر

بدانید که برای شیخ کامل به هود محقق مرید کردن هر کس به استثنای
کفار جایز است البته با کفار هم بیعت ایمان بیند نه بیعت پیری و مریدی
ولی جانشین کردن و اجازه دادن به هر کس جایز نیست.

در مجاز دانستن هر مردی شرط این است که علم به قدر ضرورت داشته
باشد و مدتی در صحبت شیخ بوده باشد و تا کسب تعین مع الله طی طریق
کرده و باقی تعین را داشته باشد نعلن دیس و فلبی پیدا کرده باشد و اهل هوا
و متبذع نباشد و ید، دبار و درهم نباشد و چون مگس بر شیرینی حطام
دیوی چسبیده باشد.

حضرت حکیم الامه در صفحه ۶۱ بواور انوار به هدی که ترجمه اش در
فارسی این است می فرماید "برای صاحب تجارت حصول نسبت شرط است.
یعنی گو شیخ کامل ناقص را بنا بر هر مصلحتی اجازت داد چه بزرگ است و
بری آن ناقص بیعت کردن با مردمان و مرید گرفتن روا است

چنانچه خود حکیم الامه در صفحین معاملات صفحه ۲۹ تحریر می کند به
هندی که ترجمه اش در فارسی بر است "اگر شیخ کاملی به ناقص اجازه
بیعت کردن داد پس برای او از مردمان بیعت گرفتن جایز است.

نویسندگان مجاز را خلیفه و مادیون و نایب هم می نامند.

بیان نسبت و اقسام آن

بنابر این مناسب است که در بالا ذکر سبب مذکور لازم است که نسبت و لیون آن و اقسام آن به سه صورت
حقیقت نسبت باطنی از این حدیث ثابت است.

عن امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله ﷺ فی حبیب مطهر و ما اقدس عند علی الله
بسمه الا جعل الله قلوب العومنین تتلقاه الیه بالود و الرحمة و کان الله تعالی
جعل خیر الیه اسرع (۱)

از حضرت انس علیه السلام روایت شده که پیامبر کرم ﷺ در حدیثی طولانی
اشاره فرموده که، هیچ فردی چنین نسبت که به میل خود با تمام وجود
متوجه خداوند مدوس گردد مگر اینکه خداوند مدوس دل‌های حق ایمان را به
خاطر محبت و مهریانی بر ایشان موجه و مطیع می‌گرداند خداوند مدوس
طهر هر چیز را رود به او می‌رساند.

و حقیقت نسبت باطنی تعلق قلب مع الله است که آن را نسبت باطنی و
نسبت مع الله می‌گویند که از نوایم عبادیه آن دو چیز است یکی دوم
پادداشت (۲) دوم، دوم اطاعت در اقلب احوال همین است حقیقت نسبت
باطنی که در این حدیث مذکور است

در تواتر این سبب از حضور کرم ﷺ نا غر سه به این حدیث ثابت

۱- المرحه طهری لکنف ۱۶۹

۲- ملاحظه در سه احوال و اوضاع مراتب اعمال خود بود و مطابق شرح عمل کند.

است عن أبي السرياء (رضی اللہ عنہ) قال سمعت رسول الله (ﷺ) يقول إن العلماء ورثة الأنبياء أخرجه أبو داود ^(۱)

حضرت ابوالدرداء (رضی اللہ عنہ) روایت می‌کند که از رسول خدا (ﷺ) شنیدم که علماء وارثین پیامبرانشند.

در این حدیث این طور ثابت می‌شود که در دیگر احادیث مصادق علم حقیقی هم علیی احده است و آن را به ارث رسیده از پیامبران مرسله‌اند و همین است نسبت باطنی

توضیح نسبت سبب را بعلن مع افه و یادداشت و وصل و ارتباط هم می‌گویند در اصل نسبت یک حقیقت واحد است به سبب اختلاف استعدادهای مردم نوع‌های مختلف پیدا می‌کند که در آن ویژگی‌های سببی و خانوادگی و فردی مدنظر نیست چه بسا که یک چشتی و یک تشبیدی و رای یک سبب باشند و ممکن است که دو تشبیدی خلاف سببی داشته باشد نواح سبب پیرو و مرید مختلف باشد و همین طور به سبب اختلاف وقت و زمان توان نسبت مختلف می‌گردد.

انعام نسبت اولاً نسبت دو قسم است. یکی نسبت مطلقه که تعلق مع اعم است و این نصیب هر مسلمان موجد است؛ چرا که مؤمن بعد از کلمه یک نوع نسبت با خدا پیدا می‌کند

هر هیچ سوز نیست که سوزی و خدا نیست

این را نسبت هموس و هوامی هم می‌گویند. دوم نسبت مصطلحه که خواص و مؤمنین کامل آن را بدست می‌آورند که لوازم این نسبت یکنی زیادی ذکر و یاد خدا و دوم دوام الطاعت نسبت برای دارنده این نسبت به خداوند متعال چنان تعلق پیدا می‌گردد تا بودی آن بر نظر کمی و کیفی بسیار ضعیف است.

خلاصه این است که برای صاحب این نسبت محالست با دین و حق به طور طبیعی بسیار ناگوار و ناپسند است چنانچه برای بسیاری از مؤمنان بر مظهر عقل هدیه‌ای تمام اذکار و شغال بلکه نهایت تمام ملکی و طری کسایب و تحصیل همین نسبت مصطلحه است و تحصیل این نسبت واجب است به دلیل آنکه کم کردن ذکر که صدق و یاد کردن ذکر است خداوند معان آن را به صفت منافقان قرار داده و مذمت کرده است.

پس معلوم شد که تکثیر ذکر و دوام طاعت واجب است به طور عادی بین هر دو بدون نسبت مصطلحه حاصل نمی‌شوند به همین خاطر تحصیل نسبت هم به حکم اینکه مقدمه‌ای واجب است واجب می‌گردد، و در این سبب از جانب پندگاران کثرت ذکر و دوام طاعت ضروری است و از جانب خالق پندگاران پسند و حشود می‌شود پس رسی الله عنهم و رصوا عنه مصادق اینها می‌گردد. در اصل نسبت نام همین تعلق مجموعه‌ای است از این وجه برای مرتکب معاصی این نسبت حاصل نمی‌گردد. و همین نسبت آن

قرب است که مؤلف به کسب آن است.

در طریق تحصیل قرب فقط عمداً صاحب این است که به حساب و رده انجام می‌سوزد به کینیت و حلال و کسوف و گرفتار که نوده هر دو در آن و خانی ندارد چتر که به در به نرد قرب هیچ به سری به رید به بهوس از است که کثر صوفای امروزه مثل طریق اخبارات را گد سته دیان غیر حیاری استفاده اند و دیان سرگرمی هستند و در انظام مور اخبار به سهیل انگاری می‌کنند

بسی سیهفته رُخ و دیو در گرشه و ساز

فناده عقل به حیرت که این چه بوالعجبی است

انواع سبب مصطلحه و طریق تحصیل آنها

سبب مصطلحه بر حسب نوع است و اینها هم به دو قسم تقسیم می‌گردند بعضی از آنها به راه جذب است و گویا به جذب است و بعضی به راه سلوک و میکند و به نرد بکتر است گویا که چکیده و خلاصه‌ای سلوک است بعضی از گذشتگان به این قسم سبب عملیه می‌گفتند.

۱- اول سبب نور و ظهار است که از قسم سلوک است و حقیقت این سبب در است که وقتی کسی به عسر و وضو و استعجال خوشیویی و دفع محاسن و لباس مشعش می‌شود سروری و گشایشی و آسای خاص در خود می‌پزد به ر بیل موای طبیعی بلکه این سرور به چا مانده از نور ملکوتی و پر موای سبب و چون در بعضی مکرر به وجود می‌پد نفس را بلکه

می‌گیرد و از آن حال و گنجشی استوار در نفس به وجود می‌آید.

عارف با شکن و همت و می‌شناسد و یا آن به نذب دست می‌یابد. وقتی که حدث و جنابت به وجود می‌آید و پاریجه بعد گردد به جای آن می‌یابد و وحشتی دست می‌دهد و صحرایی و سنگی در دهن پرور می‌کند و سحار و سوسه‌های باطن در دهن و تکر به وجود می‌آید و چون به منان و نواح باکی‌ها منوبل گردد در مریه کعب مطلوب روی می‌دهد و آرامی و سکونی در خود می‌یابد.

خلاصه نفس این دو حال و صاحب و از یکی ادب و از دیگری ادب دید پس از این راه می‌وسیع به سوی حقیقت ملائکه و انس و سرور یسان بار می‌گردد و از این راه دریای بی‌کران را که بر او رجب و سرور است مشاهده می‌کند و در در دنیا بی‌شخص به شکل فرشتگان الهام گیرد و در می‌یابد و برای کمک و به ملائکه الهام داده می‌شود با برای راحی و آسایش او یکدست و در دار احرم در گروه فرشتگان سرور می‌گردد و یکی از یسان می‌گردد.

علامت حصول آنست که در خواب بری او و نجات می‌گویی بسیار ظاهر می‌شوند مثل روت نور و خود را درنگ بنور و جواهر شدن و نوار طعم‌های شد و سر و غسل و بیاس ابرسم و بوستانها ولی به شرطی که با آن سرور و نازگی در دهن خود به بد چنانکه در جانب پنداری مرد گریسته یا خدا بخوردن آرام می‌یابد.

توجه باید داشت که همه سیب‌ها به یکدیگر در کن ملایم و همراه اند پس

کسی که مثلاً سبب هوش دارد و می‌کند به سبب و خواب در و کامل می‌شود هر کس طهارت سبب به پاکی در وی آنگاه و انگیزهای پیدا می‌شود و او را برای خود فقط سبب او خفته‌وند محال می‌داند که پس من کس نکردم رسیده است

راه تحصیل سبب طهارت

بعد از غسل به جای خلوتی برود و جامه‌ای بپوشد و دو رکعت نماز شروع کند بعد، ذکر با نور بسیار گوید، پس وضو و غسل کند و مرتبه ذکر به نور کند همین طور به تکرار کند و بعد از آن یک رکعت نماز در شرف دو ساعت خواب او دگرگون شده در خود کار سبب و در می‌یابد بعد از آن برای محافطت آن بکوشد و از موافق آن بپرهیزد.

فانته در حقیقت طهارت در غسل و وضو خلاصه می‌شود بلکه بسیاری از اعمال اند که در این مورد در حکم غسل و وضو عمل می‌شود و دادن و خوشگذاشتن و صاف کردن و بیک ذکر کردن و انجام دادن کاری که دفع آن به عموم مردم می‌رسد و نشان خوشدل شده بری او دهان کند و برش و سبیل و مو را به طریق سنت کردن و عکاف کردن و لباس پاکه و سواکن سبب پوشیدن و استعمال خوشبو و یا وضو حقیقی و وقت خواب ذکر کردن و دور شدن و پرهیز کردن از هر چه به طور طبیعی و شرعی خلاف طهارت اند.

۴. دوم، نیت مکتوبه است که آن را نور طاعت هم می‌نامند و از سه شعبه

در یکی شعبه‌ی خلایق مناجات است و حقیقت وی آن است که چون
 بسان خدا یاری و تعالی را در همی ادی و صلوات و دعا و استغفار و
 استعاذه یاد می‌کند بدون شک در او توجهی به جانب غیب مصمحل در این
 الهام و معال و به طور پنهانی در لایه لایه حاصل می‌گردد و نفس با طافه او
 به همی توجه جمعی و صمیمی و خود می‌گیرد و بدین باطن مدد می‌یابد و
 بلکه در جوهر روح داخل می‌گردد و بار تعالی می‌داند که انسان به
 ظاهر و ربیبی دیگر نمی‌کند و در وی در حالت پُر است و آری که
 توجه اجتماعی در درون اوست بدون خلایق مناجات و آرام دل و رغبت به
 ذکر قابل تعبیر نیست و رنج و سستی و بدی در این شخص بدون شک با کثرت
 ذکر و دعا و استعاذه دفع می‌شود و چون با عی می‌گذرد که به امور مشغول
 شده دلتش بی‌موری کند و اندکی که را محبوب خدا بوده است و جور به
 این امور مشغول گردد آن معنی دوباره روا می‌دهد
 نسبت سکنه هم به سلوک تعلق دارد.

طریق تحصیل این نسبت

پیامبر اکرم ﷺ برای تحصیل این نسبت، ادکار و دعاهای صبح و شام و
 دعاهای رکوع و سجود اصرار و دعای رماند نکردن در طلب پناه بردن به خدا و
 غیره بن بردند و بزرگ‌ترین وسیله‌ی این سبب، التزام طریق ربط بین
 او و عبده است. چنانچه در حدیث *هست اتصال منی و بین عبادی بدان*
 اشاره شده است به اینها سعی باید فرمود.

فایده: باید دانست که انبیاء (علیهم الصلوة والسلام) هرگز به نهمی در دایه امر نمروده‌اند مگر در ضمن کلمات و افعال عظمیه و دعای و روش اصحاب و تابعین علیهم السلام نیز همین بود.

دوم، شمول رحمت است. شعبه‌ی سوم این بیت، عزیزی و همرنگی کردن خود به ابرار اسماء الهی این مرد و شعبه تفصیلی دارند به همصاحب عارف کبیر دهلوی قدس سره باید مراجعه کرد.

۳- سوم، نسبت اویسیه است که حایل و بر رخی است بین جدب و جذب و به هر دو جاذب ربط دارد و حقیقت این نسبت آن است که نفس ناطقه انسان به منزله‌ی اشته است بری کیفیات روحانی و جسمانی و هر کبیبی دارای استعدادی است خاص و میان این دو استعداد کتاین و تضادی کنی است.

و از جمله پس کیفیات روحانی، یکی آن است که آن نفوس انسانی که از پایین ترین نقطه جهان مسمی به درگاه‌های ملکوت منتقل شده‌اند و حالات و صفات ردیله دیوی را ترک کرده و حامل کیفیات سیه گشته در آن مسمی شده‌اند در رنگ مشکلی گشته‌اند که در آن هو را به نوب دفع کند تا از آن پر گردد و در آب فرو برود پس هر وی که با این روح مسمی پیدا گردد همان آثار نفوس در نفس او نقش می‌دهد و برای این شخص مناسبتی خاص به دست می‌آید و از ارواح طیه و کیفیات ایشان از اتسی و سرور و انجذاب به جاذب غیب و کشف امری که از دید دیگران پنهان است در این نفس ظاهر می‌شود مساری است که این مناسبت به سبب ارواح انبیاء (علیهم السلام) باشد یا اولیاء است یا ملائکه.

این نسبت گویی بسبب و همین محض است و ر بهرات این نسبت دیدن و بهرات و بهرات است و اینکه مودمان بری او در خواب دلایل عظمت و شرف بسند و او را قبول کند و در سجنی ها برای او عداد عسی می رسد و در معاش خود نایب طبیعی می بیند همین نسبت بسبب و سلطنتی اوست به همین ملکی دارد و آنچه مردم فهمیده اند که به اویس قرنی نعلی دارد صلیح بسبب بلکه به یں معنی است که حضرت اویس علیه السلام بر از روحانیات پیا میر علیه السلام عیض گرفته است.

۴ چهارم بسبب دارد شب است این بسبب به جذب تعلق دارد و نور کسی که از امت محمد صلی الله علیه و آله خاتم باب جذب شده است تا به باب حبر حضرت حبر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - بوده است و ب برای سر سلطنتی این طریق به او بر می گردد و اول کسی که از اولیاء دین است به طور کامل در میدان جذب خروج کرده و دستگیر شده حضرت شیخ عبید بن جراح رضی الله عنه بودند

و حقیقت این نسبت این است که بعد از کثرت ذکر و مراقبه برای پند و ملکه ای حاصل می شود که خیال ذات محض و معلوم صرف به حکم طریقت ثانویه در رتبه فکر و دان او استوار می گردد که هیچ وقت بوجهش از آن حالت بر طرف نمی گردد الا با شاء الله. و پس نسبت را در زمان صحابه حسان می گفتند که لفظ شرح به آن وارد شده است الا حصان آن تعبد الله عامی تراه فان لم تکن تراه فانه یزاع بعد از پیشیان در میان است حضرت خواجه نقشبندی بخاری آورده است که به کمال یں نسبت مشرب شده است و آن را ترویج داده است و خواجه این را دوم مراقبه می گفتند.

و تحصیل این نسبت به کثرت ذکر و مراقبه و صحبت شیخی که معذوب

سالک است وابسته است و ادای معارف با خشوع و تلاوت قرآن به آداب خشوع معانی و کامل اند در این سبب.

و این سبب نزد اهل جذب ظاهر و باطنی دارد و صاحب این سبب از نوع تصرفات محابیب و غرایب نمایان می‌گردد.

۵. پنجم، سبب توحید است که به جذب تعلل دارد این مصیبتی دارد که جایش در این رساله نیست به مظلومات فی وجود کرده شود.

۶. ششم، سبب عشق است که به جذب تعلل دارد و حقیقت او این است که چون مؤمن معتقد به موصوف بودن حق سبحانه و معانی به اوصاف کمال باشد پس کمال خود را متحصر در یاد کرد وی می‌بیند از آن نام وی تعالی را همیشه یاد می‌کند و سکوبی‌ها و نعمت‌های حق تعالی را ملاحظه می‌ساید تا اوم بین خائب گم در دل وی صفت بی‌براری و اضطراب و جوش و خروش به وجود می‌آورد و روز به روز این محمی زیادتر می‌شود.

و پدرکنی فی ذکره قشمرییر لیل بیس جلدی و المظالم ریب

۷. آنکه نام مبارک او تعالی را نمی‌تواند ادا کند مگر سکه تردیک است که روح از بدتش جدا شود با تمام وجود اله می‌گوید.

به طور کسی وقتی در نفس این کیفیت مستحکم شد و در جوهر دل فرو رقب و نفس بدان رنگین شد آن را سبب عشق می‌گویند و این سبب نزد اهل کمال دارای ظاهر و باطنی است ظاهری حالتی است مستقر در سیمای وی به مانند سایر کیفیات نفسانی و باطنی محبت ذاتیه است که حامل آن نفس مجرد است که قبل از روح پیدا شده است.

به قول هارث شیرازی.

بسیاری بزرگ گلی خوشترنگ در منتقار داشت
 اندر آن بزرگ نولصوف نالهای زار داشت
 گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
 گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کنار داشت

و به بصر

جو عاشق می‌شدیم گفتیم که پر دم گوهر معصود

ندانستیم که این فریاده صوح بیکران دارد

خبردار این سبب و هیبت و صاحب بی سبب بر جمیع ما سوا سبطی
 دارد و ما این همه را به روی گردان است بدانرا من همه در برابر او مواضع و
 دروس می‌کنم.

۷ هضم، سبب و جدا است که به جدب تعلل دارد و حقیقت وی آن است
 که بعضی ملاحظه در اصل و ضرب به گونه‌ی در آمده شده است که به حالت‌های
 گونه‌گون در می‌آید و می‌تواند به حالت شوق و غریب و خشم و رعب و ترس و
 مدد در بد بعضی کعبیات قدسی و ملکی اند و بعضی چترکیس و آنوده و
 حیوانی اند.

شروع تلاوت در این باب برای نشان بجه احتیاط فرموده است استماع و حفظ
 است و تلاوت همان به تدبیر معانی آن طب رحمت هنگام تلاوت آیه پناه
 بردن به خدا هنگام تلاوت است عذاب و سبب در آیه صفات و یادآوری
 در دیر رغب و حکامات - راقه حضرت - خواجہ نقشبند رحمۃ اللہ علیہ این را بعضی و
 سبط می‌گفتند.

به طور کلی اکثر دارندگان این سبب غالباً شیفته سماع و وجداند و این ما

و بقا از همین نسبت مشتعب می شود آماده شدن برای کسب مدارج بزرگ و بالارزشی که زبان برای شرح آن کافی نیست.

بیان منقبات

علاج وساوس

خطر و وسوسه اگر چه در شریعت مواخذه نمی شود و سراج ر خدنی خارج است و پریشانی می کند یکی از امراض طبیعی است به سرعتی بهرین معالجه ای از این است که قصد مایهود کردن آن نکند و در مورد وسایل مایهودی آن به فکر فرو نرود بلکه فوراً خیال خود را به جانب کاری نیک و خوب متوجه کند اگر به دفعات پیش مدد و همین عمل را انجام دهد انشاء الله تعالی کاملاً دفع می گردد.

معالجهی عشق مجازی

معالجهی آن مرکب از پنج جزء است ۱. از مشوق خود کاملاً قطع یعنی کند، ۲. وقتش را تعیین کرده غسل و وضو کرده خوشبو استعمال کرده دو رکعت با خشوع ادا کرده توبه کند و دعای نجات را این بلا کند بعد از آن پانصد هزار مرتبه نفی اثبات را به این طور که در نفی، اراده ای نمی همان مشوق و در اثبات، تبت حبّ الهی کند، لا اله الا الله بگوید، ۳. شکل شیخ را چو خود تصور کند که این خیال فاسد را از دل من گرفته بیرون می اندازد، ۴. احادیث متعلق به بیان گرفت و عذاب و عشم خداوندی نسبت به اهل عصیان را

مطالبه کند، در یک وقت همین در خلوت مراقبه‌ی حضور در بار الهی در روز قیامت کند و تصور کند که خداوند متعال بر مورد شکنجه و تهدید قرار می‌دهد و من برای محاسبه اینستاده‌ام و دلیل ندارم و شرمند و رسوایم.^(۹)

بیعت و تکی

ربان را در طریقت اورداد و وظایف بسبب و ذکر زمینی و قسیمی با حدودی، البته آن اذکار که به طور اشتغال اند یا مراقبات مناسب حال می‌نیست مگر وقتی که نزه شیخ باشند اشکالی ندارد.

تنزیلات سه

مرتبه‌ی حدیث که بین ذات محض و نامعلوم و باطن و مجهول نیست و انصاف و غیب مطلق و مقطوع الاشاره وجود المطن و غیب الغیب و مجهول الکفایت و ذات المطلقه و ذات الساذج می‌نامند.

تنزیلات سه از این رویه این طور صاف شده.

اول مرتبه‌ی وحدت: این اولین مرتبه از مراتب ظهور است و ایس ابتدا بقیادات و اول التنزیلات است.

بدان که اخلاق ذات پر باری هژ اسماء و عدم تعین ذات دوباره تنزل کردن و مقید بودن آن به این معانی که از ظاهر این کلمات مفهوم می‌گردند مراد است چرا که او تعالی متعین بااندات و منزله او تمییزات است. بلکه معنی تنزل

در اصطلاح ظهور شی، اسب با دوام داب و صفت اولی او بهر و سحلی و
تغیبه و تبدیلی مترادف آن است.

دوم مریه‌ی واحدیت و بی بیرون دوم اسب برای اسجدان بودگوانوی
بی مریه‌ی گانه، مریه‌ی الهیه می‌نامند چر که بهر در داب عمو مریه
جامع و دح شده و به یکه نوی چندین عیسی مریه، مریه‌ی گانه در میان
ماریه‌ی عیسی حاصل شده، اسب به خلاف داب مریه‌ی گانه‌ی ثوبه و
ماریه‌ی جامع چر که آنها جدا از داب اند، گریه به طور عیسی و آنها پندار
است.

دست داب که بهر و دخی عیسی می‌نامند و بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
مریه‌ی دیگر که می‌نامند ظهور به عیسی در بهر و قاهر به زمانی بی
الیه بهر و دخی که می‌نامند بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
و مانی وجود ندارد.

سوم، سومین مرحله از تفرات شی گانه روح است.

چهارم، عالم مثال است.

پنجم، عالم لاحسام به و عیسی به مریه‌ی صلیح و الله خلق در عالم
صورتی نرد محققین

ششم، علم بی مریه را علم یوحده و حدیق لاسر را مریه گویند و رومی
به همین معنی اشاره کرده است. مثنوی.

بسیار از می چون حکایت می‌کند و در حدیق‌ها زیاده می‌کند

گر بستان تا مرا بپاییده‌اند و در سلیم سر و در مایه‌اند

و مولانا حامی رحمته‌الله این دو بیت مثنوی را به اشار دیکش و بسیار حوس

شرح داده‌اند می‌گویید

عبد روی که پیش از روز و سه
 منفرد می‌بودیم سه ساه وجود
 بود اعیان جهان بی حسد و جود
 بی مروج عدم سال بخش ثیوب
 می ز حق محتار و بی از یگه شکو
 ناگهان در جستش آمد بهر جود
 عارح ز تشووه و آزاد از طلب
 حکم غیریت به کنی معهود
 استیاز غلظت و غیری معون
 بی رفیع جوان غیری مورد قبول
 غرق در دریای وحدت سر به سر
 جوده در خود خود پا خود به خود

نقشه تالیف مواب

در سه ماهی	بر سه لایه	بر سه لایه	بر سه لایه	بر سه لایه	بر سه لایه
ذات	سر و	نزلانی	نزلانی	نزلانی	نزلانی
احداثیت	وحدت	واحدیت	زوج	مثال	حجم
ظاهر	محصص	محصص			
مواب الهیه	مواب الهیه	مواب الهیه	مواب الهیه	مواب الهیه	مواب الهیه
حضرات علمی					
نظور علمی					
نظور فنی					
نظرات سنده					

آفتاب سایلن فی نزه اهل قبول

اسول م یل بی یارده‌اند ۱، نزلات مت ۲، معرفه النفس ۳، معرفه
 الحق ۴، وحده بوجود ۵، عیبیت و عبرت ۶، الضرب و الوصال ۷

المصیب ۸) اندراج الشی فی شیء ۹) یجدد الامثال ۱۰) العبد و القدر ۱۱) ماحیه الروح.

معنی قطع تعلق از ماسوی الله

باید گفت که تعلق به ماسوی الله سه قسم است. اول تعلق پسمندیده و بیگ که شرع مقدس بدان امر فرموده است پس این تعلق غیر تعلق یا خداست و قطع آن نازواست.

دوم، تعلق نگوشتیه که شرع دوری از آن را واجب کرده است. سوم، تعلق مباح که نه طاعت است و نه معصیت قطع آن ضروری نیست. البته کم کردن و سخت به آن سرگرم شدن ضروری است. پس در هر جا که تعلم قطع تعلق آمده است مراد، تمسک محمود نیست بلکه مذموم و مباح است و مذموم به وسیله ترک و مباح به وسیله کم کردن.

انقسام معالجه‌ی اخلاقی ذمیمه

معالجه‌ی اخلاق ذمیمه دو گونه است.

یکی، جوی و غاص، و او آن است که هر خلق جداگانه در میان شود چنانچه در احیاء العلوم و غیره نوشته‌اند و این را طریق سنوک می‌گویند. دوم، عام و کلی او آن است که به وسیله‌ی ذکر و مراقبه یا هر طوری که شیخ مجتهد کند موجب خداوند قدوس را در دل پیدا کنند پس وقتی که ضایعه‌ی معیبت خداوندی در دل راسخ گشت ضرورت و خود پسندی نفس او خود به خود از بین می‌رود و اصل و منبع تمام اخلاقی ذمیمه از ضرورت و خود پسندی

شباب می گیرد چون اصلاح خودی ناپسند می شود اصلاح تمام اجزای دمیعه
مردار می گردد و این را طریق جذب می گویند. طریق اولی اگر چه بی خطر
است ولی طولانی است و طریق دوم اگر چه خطرناک است اما قریب است.

تحقیق و حدیث الوجود و وحدۃ الوجود

در این مسئله بسی آراء مختلف پیدا شده است و بسی حضرات مثل
مقدمین علامه ابن عربیه رحمه الله و علامه محمد بن عبد الوهاب رحمه الله فاجدی بنابر
همین مسئله پیاری از اهل تصوف را رد کرده اند.

حضرت د. را به گونه ای ساده توضیح داده روشن می گردد که این بزرگان به
خطر عدم درآید حقیقت مسئله دچار شبهه شده اند به همین علت به
مخالفت با اهل تصوف برخاسته اند.

عراقی رومی رحمه الله این مسئله را در این شعر عنوان کرده است:

جمله مستوفی است و عاشق پرشده ای ز بند محسوس است و عاشق مودهای
در مصرع اول ادعای مسئله است و در مصرع دوم تفسیر آن است جمله
مستوفی است هم معنی همه است است که عنوان مشهور این مسئله است و
مراد از عاشق، کل کائنات اند که به سبب در حده قدرت خداوندی اند و
مراد از پرده، تمام موجودات ظاهری اند که حجاب و پوشیده اند برای موجود
حقیقی به طور تشبیهی آنها را سائر کف که آنها خود دیده می شود و پرده دار
به نظر نمی آید پس معنی پرده، موجود ظاهری است.

خلاصه دعوی این شد که تمام مسکنات فقط موجود ظاهری هستند و
بدرستی هیچ موجود بدون ذات حضرت جل جلاله موصوف به کمال هستی

هم حافظ است گاه به رودی می گویند که لا حول و لا قوة الا بالله را در
معدنهای س حافظ و هم حافظ را حساب می بدان و حیودی که و هم
معدنری حفظ کرده است ولی چو که نفس است به نفس خاطر در وجود
کامل، وجود او منفی شد.

« که خد می در دخی حکم خود را صادر کرده و به حق در آورده و کسی را
به حساب نمی ورد به طور اشافی نماند و به با حسیت و شوکت خود را
بماند و تمام تعالی که جدا از بی می ورد به خودی خود و هم دانست
او را به حساب نمی ورد به وجودی که مقام و عصب را در دفع موجود است
فانی معنی نیست.

پس باید فهمید که کیات در دفع وجود دارند چو که خداوند تعالی به
به نفس داده است و در معنای وجود موجود علی لاطلائی جای شده
وجود ممکن است به نفس و حقیقت و صمد است به نفس غیب وجود
ممکن را اگر چه در مفید وجود واجب عدم محض می گوئیم ولی به طور
حکم می بینیم و چون وجود را که عدم است پس گوئیم وجود معسر و
به حساب همه یکی است همین است معنی وجود را خود نفس اگر چه
وجود دارند اما به خاطر میالته وجود ان وجود گفته است

شیخ سعدی رحمه الله این مضمون را در بوستان خوب بیان فرموده است

یکی قطره بدوان را بسوزی بکیمد	خجل شد چو پنهانی دریا بدیدد
که حای که دریا ایستادن کیسم	گر او غیب حقا که می بینم
همه هر چه هستند از آن کثراند	که با همیشش نام هستی برون
شیخ بحر تصریح کرده است که همه اگر چه به نفس معسوب	

هستند تا همی به در برابر هستی حق - جل ش به - به عنوان هستی بیان کردن اصلاً روش ندارند

شیخ در مصرع اخیر با ر به طور مثالی بیان کرده که باید حصر به حق را مثل رنده و ممکن را باید مثل مرده تصور کرد اگر چه بعضی مرده هم یک وجود است چرا که جسمی است اما در جلو رنده همی از دردی اعتبار نیست چرا که همی مرده ناقص است و وجود رنده کامل است و در جلو رنده مرده کاندوم است این مسئله را در مربی‌های تحقیق علمی توضیح می‌گیرید که تحصیل کمالی بسبب این چون این خدای مالک می‌گردد در آن مربی او را فنا می‌گیرید و معصوم است و بعضی هم حاصل وحده الشهود است که بعضی آن یکی بودن مشهود است

بعضی در واقع که بسبب فراوانی وی مالک یکی و مشهوده می‌کند و دیگران را کاندوم می‌دانند چنانچه شیخ برای این مثالی خوبی واضح بیان کرده است

مگر دیده بایستی که در باغ و مرغ بناید به سبب گرمی چون چراغ
یکی گفتن ای مرغک شب فرور چه بود که بیرون سبایی به دور
به بین گانشین گرمک خاک داد جواب از سر روشنایی چه داد
که من دور و شب هر به صحرایم وی پیشین حورسید پیدا میم
پس معلوم شد که بین وحده بوجود و وحده الشهود اختلاف عقلی است ولی چون که بعضی وحده الوجود در حوام غلط جا افتاده بود بعضی از محققین عنوان آن را به وحده الشهود تبدیل کرده چرا که این از عنوان اولی روشن‌تر است و دلالت لفظ وحده بوجود بر بعضی ذکر شده مجازی است و دلالت

لفظ «وحد» انهدود بر این معنی حصصی است مثل همه اوست و همه از اوست و دلیل این مسئله آیت قرآن مقدس است. «لَا إِلَهَ إِلَّا وَحْدَهُ جَانِبَهُ سَارِحٌ عَقَائِدُ سَفَى تَفْسِيرُ كَرْدَه» است.^(۱)

تحقیق عالم مثال

عالم مثال عالمی است که در میان عالم غیب و عالم شهادت است آن را عالم برزخ هم می‌گویند پس عالم از اشارت قرآن و حدیث و تصریح اهل کشف ثابت است بعد از مرگ تا قیامت در آن می‌مانند و در خواب همین عالم شکشف می‌گردد و از کلام بعضی بزرگان معلوم می‌شود که عالم مثال دارای مقدار و کم است ولی مادی نیست پس به عبار مقداری بودن به عالم احسام مناسب و نه اعتبار غیر مادی بودن به اعتبار غیر مادی بودن به عالم ارواح مناسب دارد.

حقیقت تهذیب اخلاق

به وسیله ریاضات و اذکار اصول اخلاق دهمه از بین نمی‌رود بلکه به اخلاق حمیده تبدیل می‌شود و مملو از اخلاق حمیده می‌شود یعنی در آثار اصول شان امانه می‌یابد و مصرف بدن می‌گردد مثلاً اولاً نخل و عصب می‌کرد بعد بهدایت در امور نامشروع بحث می‌کند و بر مویضات الهی عصب می‌کند.

معنی اصل دانستن شیخ خود از همه

یعنی این طور اعتقاد کند و یقین دارد که معتقد و مطمئن باشد به اینکه هر میان پررنگان رنده، طبع حسجوی من امکان و امید دسرسی به کسی دیگر که برای من پیشتر از من شیخ نفع رسانی داشته باشد وجود ندارد

بیان شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت

مجموعه‌ای احکام تکلیفی ظاهری و باطنی را سرریخته می‌گویند که متقدمین به آن فقه هم گفتند چنانچه در امام ابو حنیفه معروف فقه معروفه انفس مالها و ما علیها روایت شده است. پس متأخرین احکامی را که بعضی به احکام ظاهری بودند فقه نامیدند و احکام معنوی به احوائی باطنی را بصورت گفتند و در بدلت طریق علم باطنی را طریقت می‌گویند پس از درسی عمده باطنی در قلب روشنی و صفایی پیدا می‌شود که در آن بعضی حقایق مربوط به هستی یا چشم ظاهر و باطنی و بالخصوص احوال حقیقه و سببه و حقایق الهیه صفائیه و فعلیه و بالخصوص معاملات بما بین الله و بین افراد متکشف می‌گردد پس مکتوفات را حقیقت می‌گویند و همین انکشاف را معروف می‌نامند صاحب انکشاف را معصوم و مدرسه می‌گویند پس پس همه او و پیوسته‌های شریعت اند

بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین

علم یقین، آن است که اعتقاد واضح و قاطع مطابق با واقع باشد و اگر با وجود بین اعتماد ظهیری جای هم داشته باشد لیکن در به همه گرد در کشد.

و عارف کاملاً و ماسوی درک شونده غایب شده (عارف شور به ماسوی نه
نمی‌خاطر داشته باشد) او را حق البقیس می‌گویند که تمام توجه عارف به
درک شونده باشد (عاشق به غیر از معشوق به هیچ چیز دیگر تعلق نداشته
باشد).

ترک صاحب شیخ به امر والدین

ترک صحبت شیخ که من پیرو شریع به امر والدین جایز نیست چر که
صاحب او برای اصلاح نفس خود واجب است و ترک واجب به طاعی
والدین روا نیست.

علم لدنی

هر علم که بدون واسطه‌ی بشر برای کسی حاصل گردد او را علم لدنی
گویند مردمی می‌کنند که به واسطه‌ی وحی باشد ما بهام - مراد، مثل عموم
انبیاء - علی بیت و علیهم صلوات و السلام - و بعضی علوم انبیاء و علماء
خداشناس.

حقیقت جدید

هر امری که به طریقه که بدون واسطه کتب و معاهده حاصل شوند آنها را
کشف از جانب محبوب و مراد گویند.

تطبیق نصری

تصرف را توجه و همت و جمع الحواظر مرگزیند دلایل جابر بودن آنان بر راه طئه در قرآن و حدیث ثابت بسند در هر دو سریم این باب دلالت دارد قوله تعالی: **أَنْ تَوَحَّيَ وَتُكَلِّمَ لِقَائِي مَخْلُوكًا تَبَيَّنَ لَكُمْ عَلَى مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ** (۱) و حدیث وحی نیز بر صحیح بودن آن دلالت دارد

توجه‌هایی

بیر در چند حدیث ثابت است که پیامبر اکرم ﷺ برای دفع و موسسه‌ی بعضی از اشخاص یا دست مبارک سینه و بدن شان را مسح کرد اما تصرف و توجه سنت نیست فقط اگر با اراده‌ی خیر باشد جایز است و بودن آنها دلیل ولایت هم نیست و از لوازم شیعی هم نیستند و بودن آنها مصرف ولایت و کمال هم نیست.

البته زنان و مردان ضعیف العقل را تصرف و توجه نکند برای ایشان فقط تعلیم و التواء ذکر کنایه می‌کند.

کتاب هشتم

در بیان آداب حریمین

۱. برای حریم لازم است که به قومیت و همر و نژاد و حرفه و جمال و فقر مرشد توجه نکند بلکه همیشه موجه همان نعمت و فیض باشد که از جانب خداوند متعال به او رسیده است و او را وسیله و هادی معرفت حق سبحانه و تعالی دانسته مخلص و معتقد و طائب رضای مرشد باشد.

۲. مرشد را حقیر تصور نکند اگر چه به ظاهر، منکوه و شوکت دیوری و شایستگی ظاهری داشته باشد بلکه را عسی حیرت و پادشاه معرفت دانسته به و اعتقاد داشته باشد.

۳. بی طور اعتقاد داشته باشد که برای مس در این زمانه راهنمایی و روشنی بهتر و کامل تر از این مرشد که و پندگی کتب فیض من باشد وجود ندارد.

۴. هیچ حرف و کلمه‌یی که خف آمیز یا دلسیاده باشد نسبت به شیخ خود ادا نکند. گر به ظاهر او همشینی با شیخ فیض خیر و هیچ گونه نقص و خامی را در مورد او تصور نکند.

۵. در حضور شیخ پر حرص نکند و اگر صحیح ضروری دانسته باشد آن را هم به وقت فرصت شیخ یا برمی و اختصار بیان کند و کلام شیخ را با تدبیر و تأمل کامل شنیده به خاطر سپرده به آن عمل کند به خصوص وقت خموشی

شیخ به صورت ذکر و مراقبه چیری نگویید مگر آنکه سوال محسوس و واجبی داشته باشد و آن را هم ویس سوال کند که شیخ در فکر مرد برسد باشد

۶ وقت شب و برحاسب نیست به جانب مرشد بکشد و در مجلس او پا دراز نکند و به صورت متکبرانه بنشیند

۷ بر مسند و جایگاه مرشد بنشیند و هر دبار که در مقابل مرشد رود می‌کند در طبیعت او هم آن آداب را نگاه دارد

۸ بر سایه‌ی مرشد قدم نهاده و در حضور او مؤذنب بنشیند و به جایی بنشیند که سایه‌ی او بر مرشد افتد

۹ به جانب مرشد پا دراز نکند در حیات او باشد یا بعد از مرگ او

۱۰ اعتقاد خود را مسبب به او راسخ کند و اگر زمانی غم و شیطان در مرود مرشد و موسوبه‌ی آرد فوراً دفع کند و توبه کند

۱۱ در اعتقاد به مرشد این مدبر عمل نکند که شیخ را با بیجمبری یا صحابی بر بر کند یا تصرفی خاص در مدبری مسبب به او قایل شود

۱۲ بری مجلس و صحبت شیخ خیم حریص باشد هر قدر بیسر بهر خصوصاً محاسن ذکر و مراقبه و مجلس پسند و اندرز را در همه کارهای مهم به غیر از بر نفس مهم بر داند و هر چه می‌سود با کمال مدبر آن را حفظ کرده بفهمد و در عمل به آن سعی کند

۱۳ در محسوس مرشد به انحراف نگاه نکند مگر به ضرورت بلکه به محام وجود به او توجه کند به خصوص وقتی که مرشد خاموش است نسب خود را موجه قلب او کرده و رود ایمن را از قلب او به قلب خود تصور کند

۱۴ مرشد را در همه و هادی معبد کند و او را عزیزان یعنی باو آداب قیص

داند نه منبع قهری، بلکه سر چشمه‌ی همه فیض‌ها و صفات الهی اند که از دایه احدیت تشأت گرفته است.

۱۵. در مسیر راه از مرشد خود چسبوتر بیداشد.

۱۶. هنگام برخاستن او سرخیزد و وقت نشستن او بنشیند اما این را ضروری نداند.

۱۷. در پیروی از مرشد تلاش کند معذب و دوال و اعمال و اخلاق از عمل کند و در موارد برخورد با خلق خدا به خشن مرشد عمل کند بلکه تمام تعلقات ظاهری و باطنی خود را تشبیه او کند.

۱۸. به طور اتفاقی در مقابل مرید از مرشد آسیاهی شریقی دوسی با عملی یا اخلاقی یا حیاتی سرزده شد او ب پیروی نکند و بر او اعتراض نکند و بسبب به و تدبیری هم شود حرکه باید مدد او ب حرکت سکر بوده باشد یا برای مرید و بیل درک نبوده یا برای صاحب مرید باشد انبیه گر بعد از تحقیق آسیاه شرعی و ناپسند را ب سرزنی نکند اگر چه آسیاه بیرونی باشد یا ان یکبار بسبب به او بدگمان شود چرا که شیخ گر چه کامل مکمل باشد ولی معصوم نیست بلکه بی عمد، در مورد محتاج کفر شکاک است به محفوظ بدگمانی را آنها کباب و صماهر صادر می شود اما اشتباهات بزرگ نکرار می شود و در انجام گناهان صغیره پاهشاری نمی کند.

۱۹. در حوال و فتنی مرید ب همان حال رسیده باشد از مرشد پیروی کند و وقتی که به آن حال و مقام رسیده است پیروی نکند.

۲۰. در خدمت مرشد کوتاهی نکند بالخصوص وقتی که مر کرده باشد ب وقت اطاعت و جب می گردد و مر خدمتی که به مرشد کند جانی باشد با عانی

به واسطه باشد یا بدون واسطه به حاضرین بر سر مرشد منت بگذرد بلکه آن
و فقط بعمل خود دانسته شکر خدا را ناکند و همیشه خود را در خدمت کردن
به او مقصور داند و بواسطه چنان خود را در هدای او کند.

۲۱. منتظران باشد که مرشد به او کاری بسیار بلکه طریق طلب محبت و
رضا و نمانی السخیب بین است که همه وقت توجه و حساس باشد که به
برخی به شیخ خدمت کند و بی با خانگی به مهمانس حس اگر خدمتی بآچیز
باشد مثل کفش و عصا برداشتن یا لباس شستن بدون توفیق آن را انجام دهد
منتظر باشد که مریدی دیگر انجام دهد یا شیخ به من التفانی بدارد و علان
مرید مورد توجه و مخصوص او انجام دهد و در هنگام خدمت به مقام خود
نوجه نکند که اگر من این قدر سرعت و چابکی دسی کنم در نظر مردم و در
نظر مریدان خودم که من مجاز و مرشدم یا عده یا مدرسم در چو شگردان
خود بیک و خفیف و حقیر به شمار می‌روم یا خلاف مقام هم من است نه
خیر بلکه اگر این خیالها آید او را بر مرید سلطان و خود پسندی نفس خود
تلقی کند بلکه چارو کردن خانه‌ها مرشد را و بواسطه به دست خودش باشد
کمال سعادت و مقام اسرار و ترمین شهادت خود بداند و آن را توفیق
خداوندی دانسته شکرگزاری کند و اگر خود انجام کاری را حساس نکند از
کسانی شیخ یا بستگان او با خود شیخ بپرسد که اگر کاری دارید با نام وجود
آمده‌ام حتی بعضی از بزرگان فراهم کرده و ما این دفع حاجت مریدان شیخ
خود را انجام داده‌اند و به خادمان و باری شیخ احقرم گفته‌اند بجز این
طریق تحصیل فنا فی الشیخیت که پله و ترمین فنا فی الرسولیت و او مردمان
فنا فی اللّٰهیت است خیلی مشکل است الا ما شاء الله و همین است معنی در

دست شیخ مانند مرده دو دست مرده شود بودند.

به قول عطار رحمه الله -

هر که خدمت کرد تو مخدوم شد

و با این همه خود را قاصر دانسته همه را افضل خدا داند منت و کلاه بر سر مرشد نهد بلکه آن را یکی در حق خود بداند که او را به جای مریدی دیگر در خدمات ترجیح داده است به قول سعدی.

منت مته که خدمت سلطان همی کنی

منت از تو شای که به خدمت پادشاهت

بلکه در خدمت او انتظار ثواب اخروی را هم نداشته باشد فقط و فقط رضای مولا و رضای مرشد را در نظر داشته باشد.

۲۲ هیچ کار دینی و دنیوی به جر عرایض و واجبات و سس را بدون اذن و مشورت او انجام ندهد.

۲۳ به نواقح احترام یا مال به مرشد خدمت نکند اگر چه شیخ او را خوار و دلیل کند باید برای خدمتش بیشتر تمایل داشته باشد و این همه را استحار خود داند.

۲۴ بستگان شیخ را از نزدیکان و دور محترم نفر و ادب کند و خدمت کند و خود را از همه کمتر و کوچک برداند برای خدمت به هر یکی تلاش کند.

۲۵ از دشمنان و مخالفان او چون گوسفند از گرگ فرار کند و دور شود.

۲۶ از شفقت و مرحمت و احترام شیخ نسبت به خود دچار غرور نشود.

۲۷. حوال و مگ‌شهاد و رؤیاهای خود را از مرشد پوشیده ندارد و حتماً ظاهر کند اگر دور است برسد و فقط برای مرشد خود نه برای دیگران حتی اگر صاحب مقام باشند آشکار نکند.

۲۸. و خود را شیخ طالب مقام و خلافت باشد اگر بدون طلب برسد او را محبت و نصیحت و نندی دانسته با کمال ادب و رغبت استقبال کند اگر چه برد خود، خود را لایق آن مقام و شایسته آن عطا نداند و باشد.

۲۹. در پیشرفت و نعیم و ترفعی خود حرمین داشته باشد و کوشش هم کند و با شیخ اظهار کند اگر مرشد در و دیگرگویی یحساد کند یا نکند خیر خود را در آن داند.

۳۰. شهادت و مقام علمی و کسبی و مسامداری و سائنس دانی و رمصدی و روش فکری و معنوی و علو برادی خود را در حق مرشد بیان نکند.

۳۱. باید کسی و که مرشد محترم می‌شمارد یا مریدی را ر دیگران به هر نوعی ترجیح داد او بی‌محترم بداند.

۳۲. به جانب مرشد در حیات و موت ادر ر و مذهب نکند و پا دراز نکند و اب دهن بیندازد مگر وقتی که مقابل به قیبه باشد و دفعش مشکل گردد.

۳۳. بعد از وفات مرشد بیز با خانواده و اولاد و اهل بیت و برادرگان او همان طور خدمت کند و بسازد که زندگی او بوده است حتی که بعضی ر بزرگان مثل قاضی ثناء لله رحمته الله برای هم سهم کردند بیم رادرگان خود در ارث به فرمودارش وصیت فرمودند.

۳۴. از مرشد خود طلب کرامت و خیره نکند.

۳۵ هر فیضی ظاهری و باطنی خوایی تا بیداری که از جانب طیب یا سستهای یا بررگی به او برسد همه را به واسطه پیر خود تصور کند

۳۶ هر محبتی و ارادتی که ریشه‌ی صالح در حق خود پسند آن را نفس و نمرودی محبت پیر خود داند چرا که چون شخص در دلی مقبول و محبوب قرار گیرد همه دین‌های مقبولان را محبت او الهام می‌گردد دیده‌اند یا ندیده‌اند چنان که بررگی مرده است در دین خود را هرود آر تا در همه‌ی دین‌های مقبولان مرود می‌۳۷ هر موع‌ادب و سبب به مرسد و به جا آورد به قول رومی:

لو حید حسویم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فیض رب
بی ادب تنها به خود را داسب پند بلکه آتش در همه اقدار د
بی ادبی، بدخو می و دسی و اعتراض و انکار بی گروه ترس او گرفتار
شدن به مشکلات دیوی و محالیت بد را به دیال دارد به خون پیر انصار
بربری ﷺ خدا را هر که را خواهی بر اند ری با مایش در مداری
و به اول شیرازی ﷺ

بمن تجربه کردم در این همه مکالمات

با درد کشان هو که هر استاد پیر استاد

از عرض گر الهی به دنیا جو عجب سیست

کز چشم یکی بسده‌ی مقبولان در الهی

زان رو که جو مرهود یکی بسده‌ی مقبول

کشتی تو زهر هر مرمودی و معرول

پانزدهم

در بیان اسم ذات و مباحث آن

بحث اول: بیان خصایص اسم ذات

یکی از خصایص اسم «الله» همین است که در بدای آن از حروف ثلثه غیر
در یا احتمال نمی‌شود مثل «یا الله» و «گفتی یا الله» یا «یا الله» ناممکن است.

دوم از خصایص اسم جلالة بحسب آن است در رسم وقتی که به آن متصل
گردد مثل «اللهک» بدل (و الله لکنک)

خداش، بن زحیر هاشمی فرموده است:

لهی لاسمی الناس لن کنت غارماً تسبقه قتلی حرمته و الخضو

و در این معنی تلید معنی و غیره هم گفته‌اند.

سوم بیام ادباً و نحویی و دیگر علماء معنی القول اند که سومین خصوصیت
اسم ذات اعراف المملوک بودن آن است.

چهارم از بدایع خصایص این اسم بزرگ دلالت کردن آن است بر معنی
خود بعد از حذف کردن هر حرف از آن مثل دلالت کردنش قبل از حذف آن
امام زاری رحمه الله در تفسیر کبیر ۱/ ۸۹ می‌فرماید بدان که این اسم مختص
است به حواصی چند که در دیگر اسماء دیده نمی‌شوند یکی از آنها اینکه
وقتی از لفظ الله الف را که حذف کسی می‌ماند و این هم مختص است به او

سبحانه چنانچه هر قول از و لله یجدوا السعوط و الارض.

و اگر او این بقه لام و بی را حذف کسی به صورت به می ماند چنانچه در توبه تعالی له مخالف السعوط و الارض و توبه به بعد و به بعد و اگر لام دوم را حذف کسی می ماند هو جل توبه تعالی قل هو الله احد و توبه و هو الحق القنود (و توبه) و هو الحق الذي نامنوب من جفها انفس و اگر الف و لام را حذف کسی اله می ماند که اسم حد ویدی است و اگر ه می ماند و لام را حذف کسی می ماند ال و بی هم به ریداب سر یابی به معنی اله است. و اگر هر دو لام را حذف کسی می ماند به صورت (هو) و بی هم مرد محققین صوفیه اسم ذات است و همزه برای اله است. (۱)

و اصل بی اسم مقدسی یک حرف است هر که صلیش لفظ است که دلالت بر ذات صرف و خالص به دور از صداد است پس اسمها خالص است و اسم الف و اگر صم هو را سبع کسی هو می شود و اگر سبع را را سبع کسی هو می گردد و اگر کسرها را سبع دهی می می شود اصل همان یک لفظ است (۲) حضرت مولانا عبد الرحیم جامی رفته در سلسله ادیب چه نوع فرموده است

الله چه طریقه بهم است پس ورد دل حور جان مقام است این
پنج حرف است پس شگرف این اسم پسین گنج بهای ذات طمسم
حانه او را چو مردم دیده جادهای مشک رنگ پوشیده
و یو متمکین سمار یکی کی حرف جمعه حورن قاصرات الطریف

۱- شمس المعارف الکبری للوری

۲- کلام فی کشف القنود فی اصطلاحات الفنون

دو الف و براسی که دو گواہ
 یکی از فتح فتحه باب فبوح
 و آن دگر داده از بکون تسکین
 از دو لامش گرفت قیوت و قیوت
 لام ساکن به منک اشاره دان
 منک فی نفس بود به کس
 جمعی که گمانند برو سبایه
 شکل تشدیدشان که شافه و ش است
 چون یکی زان دو لام شد مدغم
 بر سر آن شافه ی سر صدائیه
 ه که دال است بر هویت ذات
 حرکت چون سکون بود جاری
 هیچ وقت از همه مجرد نیست
 رود این حرف در همه انساب
 همه او را بدین نفس ذاکر
 اسم ذات اولاً همین ها بود
 چون شد اشباع کرده فتحه لام
 چیست تخصیص را سبب یعنی
 سر تعریف نکه بشنایی
 شرح اشباع فتحه آنکه مدغم
 کم کسی از زبان به گام رسد

کرده روشن بر وحدت راه
 گردد در منظر مروج روح
 دل و جان را به ممکن تمکین
 از یکی ملک از آن دیگری ملکوت
 و آن دگر زان دگر عبارت دان
 نیست جمعی از آن در آن ممکن
 ملکوتش در آن سبایه
 عظم الله شأنه جو حوش است
 در دگر چون دو گیسوی در هم
 میرند هر دو را به هم شافه
 متعاقب بود بر او حرکات
 او بدات خود از همه تعاری
 یک با همه یک مفید نیست
 بر نفس های جمله حیوانات
 گر از او غایب اند اگر حاضر
 لام تعریف استماع فرود
 بالف شد حروف اسم تمام
 دو جهان خاص اوست او مولی
 تا کمال شجاعت هر پناهی
 شد در این اسم درج فتحه تمام
 و در رسد زمین خجسته نام رسد

بای جاری شده است و این اسم است که انسان با آن خود را تاب
کرده است.

دهم از خصایصش این است که این اسم مقدس، اصل و مصدر و مجمع
تمام کمالات است هیچ کمال ظاهر نمی گردد مگر اینکه این اسم مجمع
است و هم روشن است که وصول به کمالات کنی خداوند مدور دشوار است
و این هم دلالت می کند بر اینکه احتیاط به اسرار این اسم گرمی مشکل است
چون که هر چه در باب اہم باشد اسبابی دارد و آنچه تحت این اسم است غیر
مشافی است.

یازدهم از خصایصش این است که همین اسم اعظم با یحیی مبارک و
خدمه ی مبارک در پیش الله اکبر و در حقیقتی الشمام علیکم و رحمة
الله است.

دوازدهم از خصایصش این است که فاتحه و خاتمه ی دایم است و تمام
ما به همین مقدار کفایت می کنیم کسی که نماینده مطالعه را در این مورد
دارد به کتاب فتح الله به غمبایض اسم الله مرجمه کند.

بحث هوایا در بیان بودن اسم ذات علم ذات الله جل جلاله

اکثر ائمه و علماء دینی اس عقیده اند که فقط الله هم دایم خداوند مدور
است مثل امام عظیم و امام محمد و امام شافعی و خلیل و راجع و بن کبان
و جلسی و امام الحرمین و عزلی و خطابی و عارف الجینی و بن عربی و امام
رازی و امام اشعری و اکثر الاصولیین و المعنفاء - و جمہم لله تعالی -

بحث سوها هر یلای بعضی اسرار این اسم مقدس

۱. من اسم معظم در ذکر به جای تمام اسماء خداوندی به کار برده می شود چنانچه تمام صفات می گردد

لله در الله العزیز

الله الله الله الی حکمت ایستاده اند حق کجده الله

۲. از اسرار همین اسم مقدس است که وقتی اسرار دلیل صدفی آن را از هر گوینده های بشود مأمور می گردد که با چهل سال دیگر نوح را متوجه کند و تا یک نفر گوینده ای این اسم در زمین وجود دارد قیامت بر پا نمی گردد.

پس معلوم شد که این اسم به منزله روح است برای تمام عالم و ارواح تمام حیوانات و درختان و گیاهان و جمادات و زمین و سماوات و هر آنچه در آنهاست مظهر همین اسم گرامی است.

۳. و از اسرار اوست که در لفظ الله الف دال بر ذات حق سبحانه و تعالی است و لام اول مثل گاو میند و ویردنی است در عالم شهادت و لام دوم رئیس و سروری است از عالم ملکوت و الف بعد اللام به مقام ویر و واسطه است که گذرگاهی است به کتاب میانه که عالم جبروت است پس لام دوم لام قول را به واسطه همین الف که بعد لام دوم است می کشد و این الف را الف للمعلم و الف اب و الف داب می نامند.

۴. و از اسرار آن است داخل کردن الف و لام بر صمدی چرا که اسم الله در واقع اسم هو است که دال بر غیب هوی است و این هر کلام عرب نظیری ندارد چرا که تصریح کرده اند که دخول الف و لام مختص است به اسم متبک

و صفا پر مبنی هستند. و لام مشدّد برای مبالغه‌ی تعریف است و در کلام عرب هم نظیر ندارد. در مرتبه عوصی کرده شد الف بعد از لام از واو محدوده عمدی و برای طولانی کردن مد است. به پی خاطر که در مشکلات به سوی و ندا داده می‌شود و در طلب و درخواست و نیاز به جانب او تصریح می‌شود و چون از تعریف و مبالغه، مثنی‌انگیزی که شایسته اوست شایسته شد مجموعه این علم جامع تمام صفات کمالیه برای ذات او گردید تا به نوعی بررسی از ذات حق سبحانه و تعالی به دست آید بری بار سوم هم بررسی همین و معلوم از ذات به دست بیامد. نهایت آنچه در این مورد به دست آمد اینکه برتری همین و نامیده شده از ما سوی او به دست آمد به چیری دیگر با این همه ذات او آنگونه که شایسته اوست هرگز ذات او و گفته او معلوم نمی‌شود و به طور یقین قابل تصور نیست لَأنَّ وراءَ الوراةَ ثم وراءَ الوراةَ فسبحان من لم يجعلَ لشيءٍ خلقاً مثيلاً آن بالغیر حق گرفته.

به در السعدی رحمه الله

ای بر تو از خیال و قیاس و گمان و وهم

از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

نه بر تمام گفت و به پایان رسید عمر

ما هم چنان در اول وصف تو مانده‌ایم

و معلوم شد که مدار این اسم مقدس باطنی غیر مادی است و همین جا

است ذکر یا هو و استمراری در آن اسم اعظم است

داستان یکی از شیعیان و هرقی شدگان در حق است که از او پرسیدند اسم

تو کیست گفت هو. پرسیدند از کجایی؟ گفت هو. پرسیدند از کجا می‌آیی؟

گفت. می گفتند هدف تو از می چیست؟ گفت: می گفتند اراده‌ی تو از می است در این وقت یکم نمره‌ی رد جان به حق تسلیم کرد
به ذکر می چون پیوستم میو عالم رفت از جسم

مثال اشتر مستم که بی انفسان می گردم

و پس سزی دیگر اسم که اسم الله از ضمیر قایم گرفته شده چرا که در
کلام عرب دیده می شود که کسی ممکن از ضمیر گرفته شود و ضمیر چون
که جامد و میمی است ملحق می این امر را نداده.

۵. از اسرار او آن است که واضح بود: اول الناس اسم یعنی دم - هلیه
الصلوة و السلام - و غیر این زلی اسماء الحسنی است از لحاظ ایجاد چرا که
به حقیقه اهل کشف و شهود انبیاء با می و واضح اسماء الحسنی است که همان
ادبایح و لفظ علیم و هوی و عظم و مان و محسوب از می می و وضع فرمود
و همین طور هر می چیری وضع فرمود اگر چه اسماء الحسنی به عبار معانی
خود قدیم نداده و وضع الفاظ آنها حادث افتد.

چرا که خداوند قدوس به هر می به نوعی از اسماء خود تجلی خاص
فرموده و او را با آن خاص گره زده برای هر می جدا گانه خاصیتی و
تأثیری هست که چون تجلی آن اسم می آید آن شخص به همان خاصیت اسم
متأثر می گردد.

مثلاً چون الله میخانه و معانی به اسم فریب بر یکی تجلی می کند بدون
شک به گریه می افتد تا پس نحس از او دور شود گریه او بند می آید و اگر به
اسم متخاصی تجلی کند آن شخص به طور قطع به خنده در می آید و تأثیر پس
تجلی باشد خنده‌ی او از پس می رود و مشکل برین زمان بر زلیاء زمان تجلی

اسماء خداوندی است بر عارف به سبب ایجاد جوش و خروش مطابق با حال و وضعیت نهانند

گهی خندم گهی گرییم گهی خشمیم گهی خیریم

ممسیت در دلم پیدا و من بیدار می گردم

در اسرار آن است اینکه لفظ جلالة عقب حروف است ال باء و واین سده است به جامعیت هفتگانه جمیع خداوند قدوس عقلم شجاع صم هو است پس الف عین اسم الحی است و لام او اشاره به اراده است و لام دوم ساره به علم است و الف دوم اشاره به قدرت است و نف سوم اشاره به سمع است و ها اشاره است به بصیر و از اشیاعیه اشاره است به کلیم.

و تفصیل طریق سار آنها به صفات در هیچ اده موجود است گویا همین یک اسم مقدس و ذکر آن جامع ادکار امهات صفات هفتگانه است.

لا در اسرار او بی است که ذکر او افضل الادکار است و ذکر او سبب خروج بیداری و هوشیاری است به سوی حضور همراه مذکور و دوام یعنی اثبات سبب بیداری است از ضعف و دوام ذکر هو سبب خروج است از ما سوی المذکور و ذکر سم ذات ذکر درندگان حالت جذب و آهن جد به است و ذکر نفی اثبات ذکر ارباب فنا است و ذکر هو ذکر ارباب قیام و بسط است ما به همین عقب عدد او بیان اسرار ان کفایت می کند و اگر کسی شوق تفصیل اکثر دارد به مظلّلات من رجوع کند.

بحث چهارم در بیان جواز ذکر اسم ذات مجرد از حرف مداه

در این مسئله دو قول اند. یکی قول عربین عید السلام ﷺ و اس نمسه ﷺ

و عده‌ای دیگر که ذکر اسم ذات سبحاناً بدون حروف ندا به نطق الله الله بدعوت و نالوا هستند.

دوم ری اکثر علماء رحمهم الله است که ذکر اسم ذات به تنهایی جایز است حتی اتصال الادکار و بلائین ذکرها است و ریاض مقام طرق سلوک به جوار و اتصال و کثرت نواید و معترف اند و در رد ابن عبدالسلام رحمهم الله و بن بیه رحمهم الله رساله‌ها نوشته‌اند علامه قطب القسطلامی و عارف به مرصعی و شیخ عبدالکریم خلوتی و علامه خراسانی و عرهم (رحمهم الله) درین مورد از رد کنندگان و مصنفین اند.

و بعضی محققین سبب ددی در سوی را به جناب ابن عبدالسلام نادرست دانسته‌اند چر که شیخ عبد الوهاب شعری نوشته است که اصل فتوی این عبدالسلام این طور بود که پرسیده‌ای منوال کرد که بری ذکر کرده ازین دو کدام اصل است، به ذکر اسم ذات منقول گردد یا به معنی اقیات؟ پس جواب دادند که برای میدی معنی اثبات و برای منتهی اسم ذات فصل است.

و بر مجرد و مجرد بودن الله الله غیر مسلم است بلکه این یک جمله همیه است چرا که در لفظ وقت ذکر منادی است و حرف ندا، محذوف است که جانشین فعل است.

بعضی اکابر از این ﴿قُلْ اللَّهُ ذُو الْمَرْفَعِ﴾ ذکر مجرد است لال کرده‌اند و گروه مخالف انتقاد کرده‌اند که این آیه در رد کسی است که گفت ﴿وَمَا أَمَرُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْ مَنْ شَاءَ﴾

پس ثابت کنندگان الزاماً گفته‌اند که اگر چس باشد که هر چه در مورد

آمده است نمی توان با آن ذکر عبادت کرد پس باید که کلمه‌ی طیبه هم ذکر باشد چرا که آن هم برای رد قوی ﴿مَنْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ بَهَا خِرًا﴾ وارد شده است. بزرگ‌ترین دلیل اصل اثبات این حدیث است که در صحیح مسلم آمده است از روایت انس رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند لَا تَقُومُ السَّاعَةِ حَتَّى لَا يَقَالَ فِي الْأَرْضِ اللَّهُ اللَّهُ پس این حدیث تصریح فرموده است که الله الله گفتن به تنهایی و مجرد از جمله احوال است که ذکر با آن انجام می‌شود و ذکر کرده می‌شود و نقل صحیح و محقق در این حدیث به رفع الله الله آمده است که دلالت می‌کند به تکرار همین ذکر مجزود و بیرون عدم کلمات شارب به یک مرتبه دال است بر آنکه این لفظ دُکُری است مجرد و مجرد چرا که آن را با چیز دیگری وصف نکرد و ها را ساکن کرد تا رفع داد آن را پس این حدیث تفسیر این به شد موه نهالی ﴿أَدْعُوا اللَّهَ بِكُتُبِهَا﴾ یعنی کُزُوا هَذَا الْاسْمَ كَثِيرًا و تفسیرش این است ﴿وَلَدَعُوا اللَّهَ اكْتَبَرًا﴾ یعنی بِكُتُبِ الْاسْمِ اللَّهُ اكْتَبَرًا دُكُورُكُمْ سَائِرَ الْأَسْمَاءِ الْغُرُوبِ.

گروه نمی‌کنندگان می‌گویند در این مورد جریبی از حدیث ثابت نیست گروه ثانی کنندگان جواب داده‌اند که نقل جریبی همین حدیث مسلم شریف است و گر این نقل جریبی دلیل مشروعیه گفته شود اما ادعای استنباط آن از متن کلی جای بحث دارد چنانچه از بسیاری از پیروگان نقل شده است و استنباط هم ثابت بالنسبه گفته می‌شود از ^(۱) الْقَطَّاعِ حَضَر لَا مَشَبَه.

البته این امکان وجود دارد که یکی گوید پس آنچه منقول صریح است از

۱- این آشکار است و نه ثابت.

این ذکر افضل است بکن گفته می شود که به سبب پیدایش اموری خاص مثل دفع وسوسه ها و جمع خواطر و غیره ذکر اسم ذات به طور عملی برتری می یابد چنانچه به دلیل همین عوامل پیروسی ذکر آشکار از پنهان برتری دارد با وجود انصاف ذکر خفی از جلی هر چند برتری صدها پنهان بهتر شد اما به دلیل عوامل خارجی صدها آشکار را از صدها پنهان بهتر است.

پس گروه غلی کنندگان می گویند استنباط این امر در موارد انکار صحیح نیست باید که موارد ذکر از مقام خود تغیر داده شوند.

گروه اثبات کنندگان جواب داده اند غلی سبیل التسمیه که اگر مستحب هم گفته شود ولی در هیچ قسمی و منع از ذکر مجرد و مجرد اسم ذات نیامده است. و معنی بود ان بری جمع خواطر که مأمور به است به مشاهده و تجربه رسیده است پس باید که آبل هم مثل ندبیر نور مطلوب شرعی مطلوب باشد اگر چه بری خیره باشد.

و استدلال نالین حدیث بی عمر علیه السلام است که وقتی شاگرد او به جای و بیگ اوست و رسولک گفت انکار کردید و نهی کردند معلوم شد که تغیر دعاء و انکار و را نیست غیر صحیح است چرا که انکار بی عمر در پیش به طور بدیهی است و انکار از پر توک اوست و تغیر موظف است و اینجا در ذکر اسم ذات و تکرار آن ترک ذکر موظف لازم نمی آید.

ظاهر حق نبوت ذکر قبلی

قال الله سبحانه و تعالی ﴿وَاذْكُرْ ذُنُوبَكَ لَا يُنْسِيكَ ذُنُوبُكَ مَا وَفَّيْتَهُ نُور﴾

الْجَهْرُ^(۱)

حضرت ابن عباس و مجاهد و ابن جریج - رحمی الله عنهم - و دیگر مفسران ائمه فنّ تفسیر و فی حدیث ما سراً ترجمه کرده‌اند که مراد از آن قُب است است چنانچه در تفسیر مدارک و جلالین و خازن و بیضاوی و کبیر و روح و جبل و مظهری و ایراسموند و غیرها نوشته است

و قال الله سبحانه: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُضُوياً﴾ گروهی از مفسرین همین مراد نظر را در مورد خفیه دارند و اشال پس آیاتی دیگر هم موجود است. و در حدیث است قال الله تعالى انا عند ظنّ عبدي بي و انا معه انا و كرمي في نفسي نكروته في نفسي^(۲) و این نفس را شَرّاح بخاری به دل و صدر معنی کرده‌اند.

و در بیهقی به روایت حدیقه (رحمی الله عنهما) روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود الذکر الذي لا تسمعه الحفظة يريد على الذکر الذي تسمعه الحفظة صعبين صعباً. به نظر علماء آن ذکر که به گوشین فرشته‌ها نمی‌رسد ذکر قلبی غیر زبانی است چرا که بعضی قلمی ثابت است که هر چه مقرر باشد به خفیه و جهر به طور حتم فرشته‌ها می‌شنوند و می‌نویسند قال الله سبحانه و تعالى ﴿مَا يَتْلُو مِنْ قَوْلٍ اَنَا لَدَيْهِ وَحِيتٌ عَجَبٌ﴾^(۳) و احادیثی بسیار از این نوع موجود است.

و در ارشاد الطالبین می‌گوید اگر نه هزار بار به زبان، ذکر گوید و یک بار به دل ثواب این افضل است.

۲- رواد البخاری

۱- اعراف آیه ۲۰۵

۳- قد آیه ۱۸

بحث پنجم در بیان بعضی نکات اسم اعظم

۱. نکته‌ی اول اینکه حقیقت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام ظاهر همین اسم اعظم است پس معاد ظهور حقیقت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام اعظم تمام حقایق و جامع همه هست و هر حقیقت که در عالم وجود دارد چه از نظر وجودی، و چه از نظر فیض و سنانی به حقیقت محمدی مربوط است و اگر این حقیقت به وجود نمی‌آمد هیچ وجودی از کائنات به مرحله وجود نمی‌رسید پس همین حقیقت رحمة للعالمین است.

۲. دوم اینکه، مظهر این اسم گرامی ذات گرامی جناب رسول اکرم ﷺ است و الصلوة از او به معنی ظاهر تجلی او همین اسم اعظم است و نزد بعضی مظهر آن حضرت مسیح ﷺ است و نزد بعضی حضرات ابوالبشر ﷺ است و نزد بعضی ارواح جمیع انبیاء (علیهم السلام) اند و نزد بعضی صورت انسان به روحه هست این پنج قول اند ولی اولی ثابت شده و مطمئن تر است.

خلاصه این آرا ممکن است این باشد که مظهرش ابو البشر ﷺ و او ابو النوح انسانی است و صورت او صورت انسان است پس صحیح است نسبت مظهریت او به نوح انسان و صورت او میر و پیامبر اکرم ﷺ چون که الفضل اولاد آدم است پس سب دادن به او هم درست است و همین ﷺ مشابه آدم ﷺ بود نسبتش با او هم صحیح است.

و مظهر این اسم گرامی در کائنات جنوی آفتاب است چنانچه ماه مظهر اسم رحمن است و مشرقی مظهر اسم رب است و رحل مظهر واحدیت است و

مربح مظهر قدرت است و رهبر، مظهر از دست است و عطارده مظهر علم است.
 ۳. سوم اینکه هر شیء از حیوان و جماد و نبات و خیره به وسیله همین
 ذکر مجتهد خوش بیان و شیرین زبان الله چنانچه از کشف ثابت و روشن است
 چرا که این اشیاء در نظرها جماد اند ولی نزد خالق و موجب خود است حسب عقل
 الله

كما قال الروحاني

ایرو و یاد و آب و آتش بنده اند با حق و تو مودده با حق (بنده اند)
 شیخ کبیر عارف امی دناخ رحمه الله می فرماید بارها برای دستیابی برای دفع
 مزاج می روم و دوباره بیرون می آیم بدون دفع مزاج خود به عیب اینکه از آب
 صدای اسم دات را می شنوم.

۴. چهارم آنکه همین اسم عظم محافظ و ملجأ جمیع اسماء الحسنی است
 چنانچه نزد اهل کشف مسلم است که وقتی که خداوند متعال ایجاد مظاهر
 اسماء حسنی را اراده فرمود ابتدا تمام اسماء خصی برد اسم باری جمع شده
 تقاضا کردند که مظاهر ما را ایجاد کند اسم باری از آن امتناع کرد پس فرد
 اسم عظم جمع شدند از هم خودداری کرد فرد اسم سرید رفتند و بعد او او
 فرد اسم عالم جمع شدند چون از این همه آنها جواب نومیختند سزد
 اسم اعظم جمع شدند و به وسیلهی او تقاضای همه تکمیل شده مظاهر ظهور
 پیدا کردند و خداوند قدوس به برکت همین اسم مظاهر کلی را ایجاد فرمود

۵. پنجم اینکه مدار کلمه‌ی توحید و کلمه‌ی شهادت همین اسم اعظم است
 و فضل و باری توحید آنها به نبات همین اسم مقدس است غیر از این اسم
 هیچ یکی از رحمه الله نمی تواند در مدار کلمه توحید قرار گیرد كما حقیقه

المحققون

فایده چنانچه برای وجوه اعراب کلمه‌ی توحید اطراذاً

باید دانست که ما بعد اِلا در کلمه‌ی توحید از دو حال خارج نیست یا منصوب است به استثناء یا مرفوع است. و رفع آن باید خاطر جانشینی است از محل اسم لا یا بتایر بدلیت از محل کلمه‌ی لا یا اسم ان. یا بتایر بدلیت از ضمیر مستتر در خبر محل و ف یا بتایر اینکه صفت است برای اسم لا به اعتبار المحل پس کلمه‌ی اِلا در این صورت به معنی غیر هست. و خبر محذوف است یعنی لا اِلهَ غیر الله فی الوجود.

یا بتایر این مرفوع است که معمول به است به معنی مألوف پس ما بعد اِلا تا به مقام محل و سادس غیر است. یا بتایر اینکه مبتدای مؤخر است و اسم لآخر مقدم است. یا بتایر اینکه او خبر است و لا یا اسم خود در محل رفع است بتایر ابتداء.

پس این هشت نوع شدند. پس در پنج صورت اول خبر محذوف یا هم است با خاص و هم مثل وجود و مکان خاصی مثل لنا و الخلق یا مثل مستحق تعبده پس این همه ۲۰ وجه شدند با ضرب پنج در چهار و با سه دیگر ۲۳ شدند.

و بر بعضی از علماء اختلاف کرده‌اند که مثلی یا معبود به حق است یا به باطل یا اعم از هر دو. پس وجوه ۶۹ می‌گردند از ضرب این سه در آن ۲۳ و نیز چون ما بعد اِلا مرد امام شافعی مثبت است چرا که استثناء از نفی به نظر او اثبات است و از اثبات نفی است.

و نزد امام ابو حنیفه رحمه الله منکوب عنه است پس کل وجوه ۱۳۸ شدند به ضرب این دو قسم در ۶۹ شد.

۶. ششم این اسم مقدس در قرآن کریم از همه اسماء و صفات بیشتر آمده است به تکرار ۲۶۹۸ جا آمده است به اسم الله یسم الله الرحمن الرحیم و در ۹۸۰ جا به صورت مرفوع و در ۵۹۲ منصوب و در ۱۱۴۶ جا مجرور آمده است که مجموعی آنها ۲۶۹۸ شدند.

۷. هفتم اینکه وقتی خداوند متعال از هر نوع چیزی را برگزید از کلمات و اسماء همین اسم مقدس را برگزید، از جنس بشر، مثل راه و از جنات ملائکه راه و از افلاک، هوش راه و از عناصر، آب راه و از معادن و معیان راه و از حیوانات، پرده راه و از فرشته قربی می اکرم رحمه الله راه و از معصی، جسمه راه و از ثیابی، لیلۃ القدر، و از اعمال، غریبی راه و از اعداد ۹۹ ر، و از چهار، جنت ر، و از احوال، سعادت و قیث راه و از احوال رضا راه و از ادکار، کفمه طوبه راه و از کلامها قرآن راه و از شوره، سوره ی یس راه و از آیات، آیه النکرس راه و از قصار مفصل، سوره ی صمد راه و از اوقات دهان، وقت حرطاب ر، و از هر کعبه، براق راه و از ملائکه، جبریل راه و از رنگها، سبک راه و از انسان، دل راه و از سنگها، حجر اسود راه و از خانهها، بیت الله راه و از اشجار، نخل راه و از زنان، مریم و آسیه و هایشه راه و از ستارهها، آفتاب راه و از حرکات، حرکت مستقیم راه و از مواهب شریعت، منزله راه و از پراچین، پراچین وجود راه و از صور، صورت آدمی راه و وجه و از طبع، و از احوال نماز سجده راه و از

از ادوات، بیت را، و از اقوال، ذکر اله را (۱)

۸. هشتم اینکه این اسم مخصوص ذات واجب الوجود است برای هیچ
کسی در زمان گذشته و حال به کار برده نشده و در آینده هم به کار برده
نخواهد شد. در هیچ دینی از ادیان اسلام و جاهلیت بر هیچ فردی اطلاق
نشده است. این دلیل است که این اسم خاص خداوندی و غیر مشتق است.
البته بعضی از ساده بوجاه عرب در همین زمان کتابی نوشته و نامش اله
نهاده است لا حول و لا قوة الا بالله

و معلوم شد که دلالت این اسم بر ذات واجب الوجود به حکم
مطابق است بنابراین بسیاری از معانی دیگر اسم و بر غنی اثبات توحید
دادند

شیخ کبر بن عربی رحمه الله می فرماید به حدیث شیخ ابراهیم بن العزیز
رفته دیدم که غیر از اسم ذات ذکر دیگری نمی کند گفتم. چرا نمی اثبات
نمی کنی؟ فرمود ای لورفتم روح به دست خدا است و می ترسم که دو ذکر
نمی اثبات باشم و به اثبات برسیده روح را قبض کنند در نفس می مانم و به
اثبات توحید نمی رسم و در اسم ذات که توحید و اثبات محض و مجرد است
چیز خطرناک نیست.

احقر از والد خود قدس سره شنیدم بودم که از والد خود آموختم خدا
عبدالرحمن قدس سره رو به کردید که پدرش آموخت خدا عبدالجلیل قدس
سر در وقت سگرات به تکرار اسم ذات مشغول بودند و ایشان کلمه طیبه

۱- کلمه قال یعنی الما فی

تلفیق فرمودند همین جواب شیخ ابوالیمان رحمته الله به او دادند

۹- نهم از یکات عجیب و غریب پس اسم مبارک بر اسم است که چون حروف آن را با حروف مدیه معنی ما الله حساب آوریم بعد بسط آنها نوره می شوند بدین تفصیل که یا دو حرف است و الف به حرف است و الف دیگر هم به حرف است و هر یکی از لامین به به حرف لغ و الف مدیه هم به حرف است و ها هم دو حرف است. این جمعه ۱۹ حرف شدند اهل اوفاق بسط یا را دو نوع گفته اند یکی به مصر که دو حرف می گردد و بر مسطور بر اسم و یکی به مد که به حرف کردند مثل یاء و عا اول اشهر را گرفتیم

پس باید دانست که در عدد ۱۹ و مری پاریک است و این یک همجوه است که دلالت بر آن که قرآن کتاب الهی است و ماعظم کلمات او و متصرف در آن یک نبوده قاهره است که موق قوی پشوی است و این قرآن از دستبرد و قدم محرومگی هر فردی از مخلوقات محفوظ و در امان است.

و بر طریقی دیگر قطع نظر از حروف نداء هم حروفش نوره می شوند چرا که حروفش هفت اند ا- ن- ل- ا- و- و اینها بعد بسط نوره می گردند و بر طریقی دیگر حروف آن سه اند به حساب مکروه- ل- ه- و بعد بسط معنی سوره مثل الف لام هاء و بر طریقی حروف آن رقاً چهارند ا- ن- ل- ه- و بعد بسط یا زده می گردند یا دوازدهم

و بر طریقی دیگر حروف ملفوظی آن پنج اند ا- ن- ل- ا- ه- و بعد بسط چهارده یا پانزده می شوند

و بر طریقی دیگر حروف آن شش اند ا- ن- ل- ا- ه- و بعد بسط هفده یا هیجده اند.

دوم اینکه سوره قمران مجید ۱۱۲ آیه و این عدد سیر بر ۱۹ تقسیم می‌گردد و بعد از اقصای شش مرتبه آن را فقا می‌کند. ۱۱۲/۱۹=۶
سوم بسم الله الرحمن الرحیم در قرآن مقدس ۱۱۲ جا آمده است و همین است عدد سوره قمران و این هم بر عدد جلاله که ۱۹ است مساوی تقسیم می‌گردد چنانچه در وجه دوم گذشت

چهارم اینکه حروف تسمیه را ۱۹ آیه و تسمیه فاتحة القرآن است و در این آندوه نظیمه است به اجاعدهی این عدد بر اسرار گرایس.

پنجم تکرار اسم وحی. در قرآن ۵۷ مرتبه است و این هم بر ۱۹ تقسیم می‌شود و ن را فقا می‌کند به این طور ۱۹=۳ ۵۷ و همین سه هم عدد جلاله بود بعد حدیث مکررات.

ششم لفظ رحیم در قرآن ۱۱۲ جا آمده است برابر با تعداد سوره‌های قرآن و آن هم بر نوردده مساوی تقسیم می‌گردد ۱۱۲/۱۹=۶

هفتم لفظ عظیم در قرآن ۹۶۹ جا آمده است و این عدد هم به ۱۹ تداخل دارد به این طور ۹۶۹/۱۹=۵۱

هشتم حروف نورانیه مقطعات چهارده‌اند و در ابتدای ۲۹ سوره آمده‌اند و جمع کل با ۱۲ تکراری در مقطعات ۵۷ می‌گردد و این هم در عدد جلاله تداخل دارد به این طور ۵۷/۱۹=۳

نهم اولین وحی سوره‌ی انرا است و این سوره نودهم است چون از آخر به حساب آید و آیات ن هم نورده‌اند و طین شمایه‌ی جلاله که ۱۹ است دهم خداوند محال این عدد را در سوره‌ی مدثر به طور آشکار بیان فرموده است برای وجر و تهدید مکررین فرمودید عذیبا نسفة عیشو یعنی اشاره

فرمودند، که همان طور که بر دوزخ نازل شده، نگهبان موجود اند همین طور بری حفظ قرآن از سحر و شمر و غیره عدد نوره اسم جلال هم نگهبان است که در آن هیچ گونه رخنه راه نمی‌یابد پس چگونگی شما از روی نادانی در سحر می‌گویند پس به طلب تفکر نکردن در این نوره محافظ قرآن عزای شما را این نوره نگهبان جهنم می‌دهند.

یازدهم عدد نوره که در سوره‌ی مدثر ذکر شده است آیات این سوره با ضم به ۵۷ اند و عدد مذکور بر ۱۹ مساوی تقسیم می‌شود ۵۷/۱۹=۳ و اسم الله هم در این سوره سه جا آمده است.

دوازدهم معلوم است که عدد سور قرآن ۱۱۴ اند و عدد ۱۹ منتهی آن است به شش مرتبه و سوره مجادله وسط سور مراد است چون در آخر شروع شود مثلاً از سوره‌ی علی یک نوره و از مرسل دو نوره و از سوره‌ی مجادله سه نوره تمام می‌شود پس سوره منتهی دوره‌ی سوم است از آخر و مبدأ دوره‌ی چهارم است از اول قرآن که چهارمین نوره به او می‌رسد و بالعمله او وسط سور است که به اعتباری دوره‌ی ۱۹ از او محاسب شود و به اعتباری شروع می‌گردد و این مختصی رابطه قویه بین سوره و اسم الله به همین خاطر اسم ذات در این سوره از همه سورها زیاده‌تر آمده است.

سیزدهم اینکه حروف مقطعات که در ابتدای بیست و نه سوره آمده‌اند هر حرف توراتی که در مبدأ سوره آمده و مثلش هر قدر که در آن سورت آمده است تحت حاطه‌ی نوره در می‌آید و بر او منقسم می‌گردد مثلاً در سورت ق در مبدأ آن لفظی آمده است و مثلش در سورت ۵۷ جا آمده است و در هر نوره منقسم می‌گردد ۵۷/۱۹=۳ و در سوره‌ی شوری در مبدأ ضمضم آمده

سب و در آن نیز حرف ن ۵۷ مرتبه آمده است و همان طور تقسیم می‌گردد و همان طور تقسیم می‌گردد و همین طور مجموع ن در هر دو سوره ۱۱۲ می‌شوند و آن هم در ۱۹ متداخل است به این طور ۱۹=۱۱۲/۶

چهاردم حرف ص در ابتدای سه سورت آمده است اعراف و مریم و جن و مجموع هجده می‌باشد و این سه ۱۵۲ است که در اعراف ۹۸ و در مریم ۲۶ و در جن ۲۸ مرتبه آمده است بر مجموعه هم بر عدد ۹ تقسیم می‌گردد ۱۹=۱۵۲/۸ یا بردهم در اول عراف المص آمده است و بر چهار حرف اند و مجموع داده تکرار شده این حروف که ۵۳۵۸ شده است الف ۲۵۷۲ و لام در ن ۱۵۲۳ و میم ۱۱۶۵ و حاد ۹۸ این هم بر ۱۹ تقسیم می‌گردد ۲۸۲=۱۵۲۳/۸ و نیز هم الف در اول بقره و آل عمران آمده است و سه حرف است تعداد حروف تکراری بر سه در پاره ۹۹۹۱ اند چرا که الف در ن ۲۵۹۲ مرتبه و لام در ن ۳۶۱۲ مرتبه و میم ۲۱۹۵ مرتبه شده است و عدد مجموع آنها در ل همان ۵۷۱۲ چرا که الف در ن ۲۵۷۲ و لام در ن ۸۸۵ و میم در ن ۱۲۵۱ مرتبه آمده‌اند و مجموع آنها در هر دو سورت این است ۱۵۷۱۵

و نیز الف در مبدأ اعراف جزء المص است و عدد این سه در اعراف ۵۲۴۰ است چرا که الف در ن ۲۵۷۲ و لام در ن ۱۵۲۳ و میم در ن ۱۱۶۵ یا بر آمده‌اند و این مجموعه با مجموعه‌ی دو سورت بالا می‌باشد ۲۰۹۶۵

و نیز الف در اول سوره‌ی زهد آمده است که جزء المص است و مجموعه‌ی عدد این سه حرف در ن سورت ۱۳۶۲ اند چرا که الف در ن ۶۲۵ و لام در ن ۴۷۹ و میم در ن ۲۶۰ مرتبه آمده‌اند و مجموعه‌ی بر با همه مجموعه‌ی بالا ۲۲۳۲۹ می‌شود

و سر الم در ول عنکبوت و روم و بقره و سجده آمده است و عدد مجموع مکتوبات بها در این سوره ۴۳۲۷ است چرا که این در عنکبوت ۷۸۲ جا آمده است و در روم ۱۵۲۵ و در لقمان ۳۴۸ و در سجده ۲۶۸ و مجموع سان ۱۹۹۵ است و لام در عنکبوت ۵۵۴ جا آمده است و در روم ۳۹۶ و در لقمان ۲۹۸ و در سجده ۱۵۴ و مجموع آن ۱۴۰۲

و سم در عنکبوت ۳۲۷ بار و در روم ۳۱۸ بار و در لقمان ۱۷۷ بار و در سجده ۱۵۸ بار آمده است و مجموع این ۱۰۰۱ و جمع کل این هشت سوره ۲۶۶۷۶ می گردد و این هم بر عدد ۱۹ تقسیم و مداخل می گردد به این طور $26676 / 19 = 1404$

به پس این چگونگی یک معجزه‌ی ظاهری و دهری برای احاطه‌ی همی یک نقطه‌ای تمام در آن مقدس و چگونگی دلالت می کند برای ارتباط نفس سده به ذات مقدس ایزدی و حقیقت همین ارتباط آن که آن را معنی مع ۵ می گویند خلاصه شریع تمام انبیاء علیهم السلام و به محصل همین حقیقت کتب و رسل مرتدا شده اند (علی نبیا و علیهم الصلوٰه و السلام) و چنان که پس به همین تکلف شده اند.

مقدمه از مقطعات است طس و تعداد تکرار آن در سوره ۲۹۴ چنانکه در طه ۲۸ و در شعراء ۳۳ بار و در نمل ۲۷ بار و در قصص ۱۹ بار و مجموع این ۱۰۷ شد و سن در شعراء ۹۳ بار و در نمل ۹۳ و در قصص ۱۰ بار و در یس ۲۹ بار و در شوری ۵۳ و مجموع آن ۳۸۷ و مجموعه‌ی کل ۲۹۴ و این هم بر ۱۹ تقسیم می گردد به این طور $294 / 19 = 15$

سجده هم، آن در ول قلم آمده است و تعداد مکرر شدن سوره ۱۳۴ بار

است و این هم بر ۱۹ تقسیم می‌گردد ۷=۱۹/۱۳۳

نود و نهم: ی - س در سوره ی ن ۲۸۵ بار آمده‌اند و این هم بر ۱۹ تقسیم می‌شود ۱۵=۱۹/۲۸۵

بیستم: حرف ط - ه در طه ۳۲۲ مرتبه آمده است و این هم بر ۱۹ تقسیم می‌گردد ۱۸=۱۹/۳۲۲

خلاصه هر چه که از حروف مقطعات بگیریم عدد آنها و عدد اسم ذات که بوده است احاطه می‌کند و در خود متداخل می‌گردد پس به استقراء تکراری ثابت است و همه متفق الموعودند بر اینکه اصل تمام قرآن و حروفیه آن همین حروف مقطعات اند پس چون عدد اسم اعظم محیط بر حروف نورانی معطیات شد لازم شد که بر تمام قرآن احاطه بشود پس ثابت شد که همین یک لفظ محیط و محافظ و نگهدار قرآن کریم است این یک معجزه‌ی عجیب و غریب است و دلیل است بر آنکه این امر انعامی است بلکه او جانب سازن کننده کتاب به طور حمدی برای اثبات احیاء این گونه آمده است و این دلیل عظیم است بر آن که گنجایش کس و بیستی هر ترانه مقدس است و بی‌ثابت شد که این اسم عظیم روح قرآن و خلاصه تمام شریع و ادیان است و وسیله‌ی کامل تری است برای پیدا کردن معنی و ارتباط بین الخالق و المخلوق پس باید که ذکر آن از همه اذکار افضل و نزدیک‌تر به الهی باشد.

۱۰ دهم از نکته‌های این اسم گرامی یکی این است که اگر آن را به خیال بارها و اغلب تصور کرد تأثیر عجیب و غریب در دل ظاهر می‌گردد که صاحب حال خود آن را می‌داند چنانچه بعضی مشایخ مریدان را به همین عمل امر کرده‌اند و همین طور کثرت کثافت این اسم گرامی برای تصفیه و اصلاح قلب

تأثیری عجیب دارد و تجربه شده که برای هر مرضی و مرضی‌های لاعلاج به تعداد معلوم باشد یا لا محضوم نوشته پوشیده شود یا پوشیده شود اعتقاد را ملوی دارد و اگر پس اسم گرامی را به اخلاص نام بنماید مر به خوانده بعد آن برای حاجت خود دعا کند قبول می‌شود.

و اگر روزانه چهار هزار بار بخواند صاحب حال می‌گردد و برای ذکر آن تعدادی معین ندارد البته بعضی اکابر تعداد هم مقرر کرده‌اند که سبندی در شبانه ویری شش هزار گوید و وسط دوازده هزار و اعلی بیست و چهار هزار گوید.

۶۱ بازدهم از نکته‌های این اسم شریف این است که این اسم شریف به طریق مختلفی تعداد تمام اسمای حسنی را در خود تداخل و احاطه کرده است گویا هشدار می‌دهد که ذکر من به نهایت چنانچه ذکر تمام اسمای حسنی است.

مثلاً این اسم مقدس رسماً چهار حرف است و از نظر لغتی پنج حرف است آن‌ها ا، ل، ق، ی، و پس اگر تکرار و حذف کنی فقط سه می‌ماند ا-ل-و و عدد اسم الله ۶۶ است و چون سه را در ۶۶ ضرب دادیم حاصل ۱۹۸ شد که دو برابر عدد اسمای حسنی است که ۹۹ اند و اسم الله به دو قسم متقسم است الحی در آن حروف زاید ماند برای تعریف و آن ا، ل، اند و الحی دیگر آن‌ها که اصل و مادی اوست ن و و و هر قسم مشتمل بر دو حرف است پس چون ۱۹۸ تقسیم کرده شود به هر قسم ۹۹ می‌رسد و همین است تعداد اسمای حسنی که اسم شریف بر آنها به همین طرق مختلفی احاطه دارد.

۱۲ دوازدهم از نکات غریبی این است که دو عدد نزدیک به هم در او

مندرج و مذخرم است به طریقی ایچند ن دو عدد متعینین ۲۲ و ۲۸۴ اند این دو عدد به تقاضی اهل رفائی و اهل بچند به هم نزدیک و وابسته‌اند که هر یکی در صورتی از دیگر ظاهر می‌گردد و این در شکل ۱ و ۲ در شکل این برول می‌کند این دو عدد به اعتباری با هم اتحاد دارند و به اعتباری مفایر و مخالف هم اند چنانچه حال عاشق و معشوق است.

و لعمد ما قیل.

روحه روحی و روحی روحه من رای روحین حال فی الیمن

چه حوشی گفته.

من تو بدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی

تا کس نگوید بعد از این من دیگرم تو دیگری

توضیح مقام این است که علماء علم حساب معتقدند که محیط و عرض در

هر چیز حتی که در اعداد هم جاری و جاری است.

این سبب $\frac{1}{2}$ در رسالهی عشق مصریح کرده است که عشق در همه

مجردات و ملکات و عنصریات و معدیات و نبات و حیوانات جاری است

و این دو عدد به همدیگر وابسته‌اند به این طریق که ۲۲۰ عددی وید است و

اجزاء آن و مضارب او مساوی به عدد ۲۸۲ می‌گردد.

مثلاً اجزای ۲۲۰ این است ۱-۲-۳-۴-۵-۱۰-۲۰-۳۰-۴۰-۴۴-۵۵-

۱۱۰ و مجموع اینها ۲۸۴ اند. و عدد ۲۸۴ عددی ناقص است و اجزای آن

مساوی به عدد ۲۲۰ می‌شوند چرا که اجزاء آن ۱-۳-۴-۶-۷۱-۱۴۲ اند و

مجموعه‌ی این همه ۲۲۰ اند پس هر یکی از این دو عدد به اعتبار اجزاء در

صورت از دیگر نمایان می‌گردد

طریق روشن ساختن اسم شریف که شامل این دو عدد است بر اسم که لفظ ما الله متضمن است بر دو لفظ یکی با و عدد آن به ایجد ۱۱ است و دوم اسم الله و حروف ملفوظه‌ی آن ۵ اند ۱-ل-ن-۱۰-۵ پس چون عدد حروف پنج را در عدد یازده ضرب دادیم حاصل ۵۵ شد پس حروف الله به حذف هم‌رئی وصل چهار شده که حروف نوشته شدند پس چون چهار را در ۵۵ ضرب دادیم حاصل آن ۲۲۰ شد و ن یکی از مشخصین است.

و بر عدد لفظ الله به اعتبار حروف لفظی ۶۷ می‌گردد یا ۶۶ می‌گردد و به اعتبار حروف نوشتاری پس چون عدد حروف را که چهار اند با پنج با عدد ایجد اسم الله جمع کن ۷۱ می‌گردند پس چون عدد حروف را که ۴ بودند در ۷۱ ضرب دادیم حاصل شد ۲۸۴ و این عدد دوم است از مشخصین

اعلاطون می‌گوید که در میان این دو عدد بی‌قدر و بستگی و علاقه هست که بنگار مرئیه در طایع و عریه می‌یست و عدد را بر دو طرف دهان قیچی نوشتن و آن را باز کرده بر زمین نهادم دیدم که قیچی خود به خود بر سر در طرف حرکت کرده به هم چسبید تمجید کردم.

خلاصه اینکه چون این اسم شریف این دو عدد را در درون خود دارد و بر آنها احاطه دارد متداخل است که با هم دوست و نزدیک اند این دلالت می‌کند که کثرت ذکر این اسم صاحب خود را محبوب و معشوق و سراد در بار خداوندی می‌گرداند به حکم پیچیده و پیچیده و در دلهای مخلوق هم محبوب و عزیز می‌گرداند به حکم تاثیر معنوی.

۱۳ سیزدهم اینکه این اسم مقدس نزد کثر علماء اسم اعظم است و در این مسئله اختلاف است گروهی عقیده دارند که اسم اعظم وجود ندارد و

حروف المقطعات ۴۷ الحابل، ۴۸ رب رب ۴۹ هو الله الله الذي ذا انه الا هو رب العرش العظيم ۵۰ هر اسم خداوندی که به خلاص گرانه شود، ۵۱ هر خود نفس انسان اسم اعظم است بعد شفاعت خود، ۵۲ اسم اعظم کمال صدمست بعد اسماء حبیبی که ۹۹ اند و هو قوس المبالغ بالحق، ۵۳ لفظ الحمیت اسم، ۵۴ یا ظاهر است، ۵۵ الله الحمید القهار، ۵۶ ایت قل للهذلی الذلی الذی الآیة ۵۷ لفظ الحق اسم، ۵۸ السمیع اسم، ۵۹ یا الله یا حرف تدو، ۶۰ اسم اعظم وجود ندارد، ۶۱ اسم اعظم در سر است بکنی آنکه به تعیین اله معین است و تلبیر و تبدل نمی پذیرد آن اسم اله است. دوم آن است که چون بنده به مرجه تام و اخلاصی کامل و نیاز شد بد و هجر اکمل یا هر اسمی از اسماء خداوندی ذکر کرده پناه برد یا وجود این شرایط آن اسم اعظم و مروج تاثیر می گردد.

باب دهم

فرمان سلاسل و طریق سلوک آنها

حضرت شاه ولی الله نفس سرز می فرمایند. باید دانست که حق سبحانه و تعالی چنان حضرت پیغمبر ﷺ را برای سرودن این مبعوث گرداند مبدءی و عنایتی در باب حفظ دین برای آن حضرت ﷺ مصروف ساخت. و هو قوله تعالی و انما نه مخلصون تا به سبب آن مدد دین آن حضرت ﷺ بر جمیع ادیان غالب باشد و عدل از ترویج آن دین که تهدید نفوس حرب و عجم و ربیع مظلوم در میان ایشان و مانند آن است به طور کامل محقق شود و چون دین محمدی ﷺ را دلترازی ظاهر و باطنی است

این ظاهرش مربوط کردن مصالح با قبالها و مظان و تعیین اوقات و اوصاف مقادیر است به همین خاطر تأکید بلیغ در اشاعه آنها و سد ابواب تحریف در آنها و مثل آن شده است. و اما یقینش تحصیل انوار و تار طاعات است به وسیله انجام عبادات بدون تردید عنایت و مدد الهی در مورد حفظ دین به دو قسم تقسیم می شود وقتی که حضرت پیغمبر ﷺ به عالم صوری انتقال فرمود به خاطر وعده ی حفظ و عنایت در وراثت آن حضرت ﷺ به اندازه توانایی حاملان دین پدیدار شد

پس یک گروه مطابق استعداد ازین مرکز عنایات الهی گشتند مشغول به حفظ ظاهر شدند و آن فرقه ی فقهاء و محدثین و مجاهدان و قاضیان اند که در

هر زمان سعی بلیغ در رد تحریف از دین و مرعیب و تشویش بر تحصیل آن به کار بردند و در هر چند سال تجدید کنند و باره کننده‌ای پیدامی‌شود و الکلام فی هذا یطول و له موضع خیر هذا الموضع الذی نحن فیه

و گروه دیگر به حسب استعداد ارنی مرکز هنایاب الهی گشتند به سبب باطنی دین که احسان است تا پس گروه در هر فرس از مرجع اهل دین باشند و بنیان را به کعبه تحصیل انوار طاعات و وجدان خلوت در سب و سب و پایی فاضل و بلند مرتبه ارشاد کنند

خلاصه در هر فرس مردمی پیدامی‌شود از اولیاء الله که هنایاب حضرت حق سبحانه و تعالی به خاطر ستوار کردن و ترویج باطنی دین و عطر آن که حسنه است در وی ظهور می‌فرماید و این کار را از دست وی سرانجام می‌دهند. کار و ایل نیست مشک افشانی لنا عشقان

مصلحت و اتمیتی بر الهوی چسبسته‌اند

پس چون این معنی در ولایت از اولیاء الله ظاهر شود در آثار ظهورش آن است که بعد مدامی وی در میان مردم و جلب نسب‌های مردم به سوی وی و دیگر نام نیک او در میان بوجود می‌آید

و الهام و اختالی متناسب با طبع آن گروه سبب به وظایف سبب مصطفویه در نسب وی ظاهر گردد و در صحبت و کلام وی جدی و تأثیری و دینیت تهند و اترخ کریمات از کشف و انحراف و تصرف در خلق به قوه الله و استیجابت دهه و آنچه از این قبیل است صادر سازند و از اجتماع طالبان بر وی و جریان وی در مقتضیات این مقام از توبیخ و تمیین ابطال و اراد و غیر آن در آن خانواده پیدامی‌شود و اراد در آن خاندان علی طریق می‌کنند و روه

به هدف می‌رسند.

و قاصد و قاصح آن خاندان همیشه پیروز و منصور می‌گردد و حوائج و خائول آن همیشه رفته شده و خوار است و در دل همه مردم نسبت به آن جماعت رعب و هیبت می‌انگیزد و اسبابی واقع می‌شوند از باب الهام و اجاله که سبب اجتماع مردم می‌شود بر آن خانواده تا وقتی که آن صفت متوجه شخصی دیگر گردد و نجاهت‌یافته‌ای گرفته‌اند آن‌ها ایجاد کنند پس نگاه خانواده‌ی لوی مثل جندی است بی روح و سلوکی گردد بی جذب گاهی در یک زمان شیوخ و قطبهای بسیار پیدا می‌شوند و در هر نظری تطبیق

و در حقیقت جذب و اقرب طرق الی الله بودن اثر توجه این عنایت است نه حکم مخصوصات خانواده مثل آنکه صورت سازگان در آب چاه نقش هستند پس اگر حرارت در آب چاه دچار تحول و حرکت گردد به آن نقش سببی می‌رسد.

تبعم گر شود لباس پند مرد صاحب‌کیان و اچه خط

یکی دو هر زمان امامان و یاری کنندگان تان کلامی می‌گویند که حاصلش ترجیح خانواده‌ی خود است و اثبات اینکه نزدیک‌ترین راه وصول به هدف را آنهاست و آنها درست می‌گویند چه همین اعتبار که گفتیم فتنه‌گر

به طور کلی خانواده‌ها بسیار بودند و بسیار خواهند بود و انحصار کردن آنها درست نیست بعضی از اینها رند، زنده‌ی خاندان قدیمی است که به سبب بعد زمان و دو گذشت اهل آن کماکان نمی‌شده‌اند و آمده‌اند و از سر سر رشته ساخت.

و بعضی حاصل جمیع چند خانواده است و بعضی ایجاد خانواده‌ی از سر

موجّهال به خاطر طرفه یا بیعت به لرمی مربوط باشد.

بیان سلاسل و خانواده‌ها

سلاسل و خانواده‌ها بسیار بوده‌اند و مستند مثل

۱. زیدیان. ۲. هاسانان. ۳. ادهمیان. ۴. شیربانان. ۵. چشتیان. ۶. چندیان. ۷. گازروبیان. ۸. حکمیان. ۹. بهاسیان. ۱۰. حلییان. ۱۱. طیفوریان. ۱۲. نوریان. ۱۳. جانی. ۱۴. قادری. ۱۵. اکبری. ۱۶. سهروردیه. ۱۷. کپوری. ۱۸. لپری. ۱۹. هشتندی. ۲۰. نظاری. ۲۱. علایی. ۲۲. کجایی. ۲۳. شاذیه. ۲۴. قدوسی. ۲۵. اویسی. ۲۶. هوتی. ۲۷. مجددیه. ۲۸. باقریه. ۲۹. احسنیه و غیرها مثل ۳۰. مداری. ۳۱. جلایه. ۳۲. رذاییه

البته معروف و متداول چهار سلسله هستند.

۱. هشتندی. ۲. قادری. ۳. چشتی. ۴. سهروردی. مثل مدعیان لریه که مدعیان‌های بسیار پیدا شده مندرس گشته همین طور خانواده‌ها هم بسیار بوده‌اند ما مشهور همین چهاراند.

بیان ترجیح بعضی سلاسل از بعضی

بدان که چون مرجع تمام طرق الی الله است و مقصد همه تحصیل نعتن و

تقرب و رضا و حب الهی هستند به قول شاعر

عباراتنا شتی و خستگن واجب و کلاً هنی کلاً العجسّال یکتبر

بنابراین از نظر ذات هیچ یک از سلاسل بر دیگری ترجیح ندارد البته عفت

مرجیح آنها از یکدیگر اعتباری است مثلاً هر سلسله که در هر زمان و اهل آن تأیید بیشتری نسبت به سبب و جماعت داشته باشد ارجحیت پیدا می‌کند یا که حدایف خداوندی متوجه شده مدار و قطب را در هر سلسله‌ای مشخص کرده یا در آن سلسله انطباق مجددین را زیاد کرده پس در آن سلسله ارجحیت معنوی به وجود می‌آید و در سلسله در آن زمان و بیج بر و مشهور بر می‌گردد چرا که الفصیح یکی از دیگری به ریاضی اذکار و کثرت تعلیمات و مقامات و غیره نیست بلکه مدار اصعب مقبولیت است مرد خداوند و الاحلال و دلیل ظاهری آن اتباع شرع و حد است و دلیل معنوی آن کثرت انطباق و مجددین است در آن سلسله.

و اگر گفت شود که بسیاری از اکابر سلسله‌ی نقشبندییه محدوده را مرجیح داده‌اند و بسیاری دیگر سلسله‌ی چشتیه را و بسیاری دیگر قادریه را و علی هذا القیاس من هر خاندان سلسله‌ی خود و از آن دیگر مرجیح داده‌اند پس معنی عدم مرجح چیست.

می‌گویم این دو جواب دارد یکی اینکه ترجیح پس سررکان از حدیث اعتبار و اسباب خارجی بوده است نه از نظر ذات.

دوم اینکه هر فرد که در یکی از سلاسل ظاهر شد و طریق و اصول خود را در آن سلسله یافت لا محاله آن سلسله را از دیگران مرجح می‌داند و محدود است اما او لحاظ تحقیق حکم حقیقت آن است که ما نوشتیم.

پایان طریق سلوک تقشیدیه محدثیه

این سلسله منسوب است به جانب رئیس اولیاء و سلطان الاعیام امام الشریعه و الطریقه السیخ الخواجه بهاء الجن و اندلس محمد بن محمد بخاری المشهر بهواحه خشید بخاری که محل تولدش قصر عارفان، محل اقامتش بخاری، نسبش حبشی و مدعیش حنفی بوده است. تولد ایشان در قصر عارفان که یکی از روستاهای بخاری بود در ماه محرم الحرام سنه ۷۹۸ هـ به وقوع پیوست و فوت آن بزرگوار در سنه ۷۹۶ هـ پیش آمد و دیار پدرود گفت و صبرگرمیش ۷۴ سال شد.

بدان که انسان نزد حضرت خواججه امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد غارونی سوهندی قدس الله تعالی سره الاقدس مرکب از ده لطیفه است پنج از عالم امر که به امرئی به غیر سابقه ماده ملک هوید شده اند و پنج دیگر از عالم خلق که آنها به تدریج به وجود آمده اند.

لطایف عالم امر قلب و روح و سر و نفس و اخفی الله که اصول اینها قوی هرش مجیداند و به بلاممکایب تعلق دارند خلق سبحانه و تعالی به قدرت کماله‌ی خویش این لطایف محرده را در چند محل از جسم انسانی ردیف فرموده است و بعد از آمدن انسان در این دنیا به سبب جلائی و روزگار و اطاعت نفس اماره و شیطان نابکار بر لطایف اصول و مآر خود را مراموش کرده در پرده افتادند و چون شیخ کمال مکیل به این لطایف مرید توجه می‌کند به مرید به کثرت ذکر می‌کند گوی لطایف که رنداسی و در نفس بودند و مقام خود

را براموش کرده بودند از زندان و نفس بیرون آمده منور اصلی شده و به باد آورده به همان جانب پرواز می‌کنند.
به قول شمس تبریزی:

مروج باغ می‌گوتیم خرین دیر خواب
لحم آورد خرین دیر خواب لب‌دیم
پس میلی و انگیزی کشی به اصمون خود پیدا می‌کنند و حدیثات الهی در آنها هویدا می‌گردد. ^{۱۰} اینکه اگر فصلی خدا شامل حالشان گردد به اصل خود که در دایره‌ی امکان و عوץ عرش است و اصل می‌شوند بعد از این به اصل الاصل که دایره‌ی ولایت صغری است همین طور تا آخر دایره می‌رسد. شیخ ما فرموده است لطایف هم کند سیران شوند و اصل به اصل خود.

لطایف عالم خلق لطیفه‌ی نفس و چنانچه حاضر اند یعنی، باد و آب و خاک و آتش و اصل هر لطیفه از عالم خلق اصل یک لطیفه‌ی از عالم امر است.
چنانچه اصل نفس اصل قلب است و اصل باد اصل روح است و اصل آب اصل سر است و اصل آتش اصل غصه است و اصل خاک اصل اخفی است.

آگاهی: بدان که اهالی تمام طرق بر این عقیده‌اند که مبدأ سلوک از اسم ذات و نفس اثبات است البته در ابتداء از این دو اختلاف کردند گروهی با اسم ذات شروع کردند که مربوط به تعالی ^{۱۱} است و گروهی ابتدا به نفس اثبات کردند که مربوط به تخیل ^{۱۲} است و در اواسط سلوک هر دو ذکر می‌یابند و در اواخر سلوک در مراقبات هر کسی رنگی دیگر دارد و هر دو به یک مرجع توجه

۱- آرمین - آریست کردند.

۲- علی شریعتی

دارند.

به قول دوم:

عاشق گروین سرو و گردان سر است عاقبت ما را به آن شیشه رهیب است
 مشو چه بد شد که حصراب نیشیند به مجد دیه (رحمهم الله) در سینه‌ی
 خود ایستد، تهدیب لطایف عالم امر را معرور کرده‌اند که به تجلی و جذب
 بر دیگر براند و حصراب دیگر عروق اندا تهدیب لطایف عالم خس را که به
 تجلی و سدوی بر دیگر تراند شروع می‌کنند از عرش عظیم به بالا ر عالم امر
 می‌گویند و بایس عرش تا نصب الثری را عظیم خلق می‌گویند اصل هر لطیفه‌ی
 از لطایف عالم امر فوق العرش است و اصل هر لطیفه‌ی عالم خس بکسی از
 اصول لطایف عالم امر است چنان که ذکر کردیم.

نایده: در موضوع لطایف اختلاف عقیده دارند که آیا پری نفس ناطقه
 حیارات و جهات محسوب می‌شوند یا که حقایق مستقنه و جد گانه هستند
 خواجه مجدد الف ثانی به قول دوم و این عریس به قول اول رفته است.

بدان که برای هر یکی از بن لطایف ذریه‌ی انسان محلی مخصوصی است
 که همان جای مخصوص ارتباط کامل دارد پس قلبه محل آن ریر پستان چپ
 به فاصله دو انگشت است و دوح محل آن ریر پستان راست به فاصله‌ی دو
 انگشت است و سر محل آن بالای پستان چپ مابین به وسط سینه است و
 نفس محل آن بالای پستان راست مایل به وسط سینه است و اخفون محل آن
 وسط سینه است و نفس محل آن پیشانی است و خاکه و آب و تنی محل آنها
 تمام بدن است.

فایده ۲: حکم وضع لطایف در این محل های مخصوصی است که قلب یک لطیفه‌ی ربانیه است و قوه‌ای که در گوشت مخصوصی به و دیده گذاشته شده بواسطه‌ی رگ‌های بدن در تمام نقاط منتشر شده و این محل، محل نظر الهی و الهام نیک و محل وسوسه‌ی شیطان است چنانچه در حدیث آمده است.

پس محل قلب پاره‌ی گوشت منوری است که محل رحمت و معرفت و محب و مهر است و وقتی که مالک ذکر می‌کند اسم خدا در قلب منتشر می‌گردد و اسم از عروق و رگ‌ها به تمام اجزای بدن می‌رسد شیطان و شرش و وسوسه‌هایش از بین می‌رود چو رگ وقتی قلب تیره می‌گردد شیطان در آن طمع می‌کند و بر دیک می‌گردد و ذکر نوری است که شیطان از آن می‌گریزد مثل فرار کردن انسان از آتش. چنانچه در حدیث آمده است چرا که پاکی قلب به ذکر الله جل شانه و بسنه است و به برکت ذکر، صفات مایند مثل، حسد و کینه و درشتی و مساوت و غیره متلاشی می‌شود و به جای آنها صفات پسندیده جایگزین می‌گردند مثل، معرفت و حب و صبر و تواضع و حلم و غیره و حکمت اختصاصی دادن این محل به قلب همین است.

فایده ۳: درجه تمیزه آنها به لطایف است که هر سازه‌ی ذمیة الهی که بهم آن به تمیز عبارت باید آن را لطیفه می‌نامند و این لطایف چنان که جوهر مجرد هستند از عالم عر که اصل آنها قوی العرش است و کسی بدرب دربر از حقیقت آنها را به سبب دقت و غیر مادی بودنشان بداند و اگر گفته

شود که پس از آگاهی آنها را مسیر و تعریف معنی و تشخیص کرده‌اند پس چگونه آنها تطایف شدند.
گوئیم تعریفات لطایف از قبیل تأویلات هست بهاد اند به حدود حقیقی
بنکه این یک نوع تأویل بافرس است

آگاهی اسماء من همه تطایف در هر د معدس مد اسم الله بعضی صراحه
و بعضی به طور آشکار و بعضی به صورت اسوده در مورد قلب فرمودند ﴿كَلِمَةُ
مِنْ قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ﴾ و قلب داخل نفس است و تطایف بر و نورانی بر است از
نفس و ذکر قلب ضد سیاه است بیکن در مورد روح فرمودند ﴿فَلِاتُوحِمْ
أَنُورَانِ﴾^(۱) و روح نور روحانی است تب نفس است چه که خداوند معرو
فرموده است حیات در بدن باشد به شرط وجود روح در نفس، پس ذکر روح
مشاهده‌ی انوار تجلیات صفای صمدیه است بیکی در مورد سر پس
فرموده‌اند ﴿إِنَّهُ يَفْقَهُ السِّرَّ وَالْغَيْبَ﴾^(۲) و سر یک نور روحانی است که تب
نفس است چرا که نفس تا وقتی که با سر همراه باشد از عمل عاجز می‌ماند و
یافته‌ی می‌دهد پس ذکر سر موافق است برای مکاشفای اسرار الهیه در
شیونات ذاتیه، مثل همیم، سمیع، بصیر و...

اما در مورد خفی پس فرموده است ﴿إِنَّهُ يَفْقَهُ الْجَهْرَ وَالْمَاخِئَ﴾^(۳) و
خفی نوری است روحانی خفی لطیف که از سر و روح لطیف‌تر است به
همین علت به آن خفی می‌گویند، این لطیفه برای نفس پاریگر و معاونی است

۱- طه آ ۷

۲- اسراء ۸۵

۳- اعلیٰ ۲۷

به انجام امور خیر هر وقت که نفس از اعمال خیر عاجل گردد نفس را در متنبه می‌دارد پس ذکر نفس معاینه‌ی انواع حییات صفات سلویه است مثل لا اله الا الله و لم یولد و لم یولد و

اما در مورد اخشی پس فرموده است ﴿نظم البشر و اخشی﴾ و نفس بوری است روحانی که بیخ بر و لطیف بر از نفس است و تمام لطافت خارج از ذکر و عقل و فهم اند و بر لطیفه از همه به عالم حقیقت اعراب است بر لطیفه‌ی به هنرهای نگهبان است در پستگاه سمعیت همین که نفس غلبه کند با دیگر لطایف، لطیفه‌ی نفس با کمال حلال متوجه آنها شده تهدید می‌کند پس همه قوری متنبه می‌گردند و این تیبیه از جانب خداوند متعال به وسیله‌ی نفس انجام می‌شود

اما در پاره‌ی نفس فرموده است ﴿یائنها الذنوس العظیمه﴾^۱ و نفس بیکه جسم لطیف است مثل لطافت هو در اجزای بدن و عقل و نفس در نفس و نفس در گردن و پادام و کنجد و گلاب و نهمه‌ی ا بدون متنبه لطایف پیچیده عالم امر ممکن است به همین خاطر ذکر دیگر لطایف سبب به این مقدم تر است

اما لطایف چهارگانه هنرمندی که در جای جای فر به در مورد خلق انسان از بها سخن گفته شده گاهی می‌فرماید ﴿من شاء فیهین﴾ گاهی می‌فرماید من طبع گاهی می‌فرماید قال الطحطاوی

فایده ۶: وجه سمیه قلب این است که آن محل دگرگون شدن خواطر است یا به معنی خالص و پکیفه است چرا که آن خالص و مفر جسم است یا به این خاطر که آن در بدن به صورت واژگون نهاده شده است و قلب همیشه در حالت دگرگون است از شیر به سوی خیر و عکس آن، و او یادشاه بدن است به هر نوع که دستور دهد تمام خواطر آن را طاعت می‌کند چنانچه در حدیث آمده است: *واذا صلحت صلح الجسد كله*.

و قلب و ذهن مخصوص ندارد بلکه تمام او وجه است به معنی وجود او متقبل به عالم غیب است و بعضی به عالم شهادت الهیه حجاب اراده‌ی آن را وجه می‌گویند و اواده‌های پندگانی مختلف‌اند.

اما روح پس آن نکه لطیفه‌ی ریاضیه قابل درک است که نقش بسته در بدن و به وسیله نهاده شده در جگر است محل رحمت و محبت و بسط و سرواست و محل صبر و مقاومت است و سالک چون ذکر روح را به پایانه می‌رساند تمام اخلاقی همیشه که متعلق به صبر و سودا دارند بر طرف می‌گردند و اصداد آنها از اخلاقی حمیده بر طبع او غالب می‌آید.

فایده ۷: روح بر سه قسم است. یکی روح انسانی که آن لطیفه‌ای است که برای انسان قابل درک و فهم هستند و او سوار است به روح حیوانی و صواب است از عالم امر که معقول از ادراک آن عاجز است و پس روح گشایی محدود می‌گردد و گاه در بدن نقش می‌بندد.

دوم روح حیوانی و آن هم جسمی لطیف است منبج آن در دوون قلب انسانی است و به واسطه‌ی رگ‌های بدن در تمام اجزای بدن مسر می‌گردد.

سوم روح اعظم که اب هم به روح انسانی تعلق دارد همین است مظهر داب الهیه از حیث ربوبیت آن که و حقیقت این را غیر خدا کسی نمی‌داند و دارای دو نوع مظاهر است بعضی در عالم کبیر مثل عقل اول و حقیقت محمدیه و غلیم احمی و نور و نفس کبیه و لوح محفوظ و غیر ذلک و بعضی در عالم صغیر انسانی مثل سر و خص و اخمص و کنبه و روح^۱ او هود و صبر و عقل و نفس و غیره.

بدان که حقیقت روح انسانی از عالم امر است اهل حکمت با و بعضی معلقه می‌گویند و بود اهل حق روح یک جوهر مجرد نور می‌است و عالم بدانیه و مدورک به جمیع مجردات است و بیسده ربه خود و صفات اوست چرا که خداوند قدوس هر آنی به ذات و اسماء و صفات خود تجلی فرموده است و خداوند متعال روح را مظهر نام داب و صفات خود کرده است و با ر همین بدن جسمانی به سبب قوای مختلفه و حواس منفرده خود مگرد و تاریک می‌کند و همین قوی او را نابینا می‌کند.

پس اگر این حواس مگرد انسان را قائل یعنی کردند به داب خود مدورک احوال ملکوت و مشاهده رب خود می‌بود چنانچه در حدیث آمده است

اما سر که یک طبیعتی و بانیه مدورک است و معدن او طحال است که محل مشاهده و سادی و خنده و غرور است و چون سناک در این طبیعت ذکر می‌کند به و سطوی ذکر مقدس و نور آن صفات دمیسه‌ای او بیرون می‌روند و ما بود می‌گردید برای او صفات حسده مثل مشاهده و گریه و نواصح و بشیعی بر

گناه و غیره با دین می آید و سر مرد این قوم از روح لطیف تر است و شرف و اطلاق سزایر همان و مورد می آید که در میان خداوند اندوس و پندوی او منکوم اند.

اما خسی و یک طبیعتی به می است و در کینه صغری انسان و ذیقه پناه شده در وهردی انسان معدنی آن کینه صغری است و محل سوزن و خواب و بکاه و غضب و درستی است پس چون سالک در این طبیعت ذکر می کند اخلاقی ذمیمه که به آن تعلق دارند ناپایه شده و آراسته به اخلاق حمیده می گردد.

اما اخلاق که طبیعتی و یانه مدبر که است و محل آن هر در کتبه هستند و محل شهوت و حرآب و سجااعت و حرحر است و چون سالک در این طبیعت ذکر می کند صفات ذمیمه ای او مصیحت شده صفات حمیده نمودار می گردد.

فایده حکمت تبیین و استعرا از این لطایف در این مواضع و عدم منکوم پناه و عدم قلب مکانی در آنها این است که لطایف امریه دارای تسبی فزین و احتیاجات عجیب است یکی اینکه مقام رب ولایت آدم علیه السلام است و هر پس را سوای مقام نبوتی مقامی مخصوص و ولایت هم است که بالاصاله به او و بالنتیج به امت او تعلق دارد و مقام نبوت شان فوق مقام ولایت ایشان است و مخصوص به ایشان است البته به طبعی شان برای بعضی از خواص ایشان که الایاد نور نبوت حاصل می گردد و مقام روح مقام ولایت حضرت روح و حضرت ابراهیم (علیهما السلام) است چرا که روح را دو نسبت است یکی

الطیاضی^(۱) دیگری مجردی به هر نسبت با یکی نسبت دارد.

و مقام سر مقام ولایت حضرت موسی علیه السلام است و مقام خفی مقام ولایت حضرت عیسی علیه السلام است و مقام اخی مقام ولایت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است. سبب دوم اینکه عالم القلب عالم ملک و شهادت است و عالم روح عالم ملکوت و عالم ارواح است و عالم سر عالم جبروت است و عالم خفی لاهوت است و عالم اخی عالم خفیه الهویه الالهیه است.

سومین مرتبه قلب مرتبه صفات اعلیه است و مرتبه روح مرتبه صفات نیویه است و مرتبه سر مرتبه شیوانات دیه است و مرتبه خفی مرتبه صفات سلیه است و مرتبه خفی مرتبه ذات معرات من الصفات و الشیوانات ذات و شان جامع است.

پس چون اینها را دستبند بدان که اصل کل در پی مرکز صاحب قاب قوسین او ادنی است صلی الله علیه و آله است و ولایت او اخی است پس هر که به او اقرب بود نزدیکترین مقام رسیده و عکس آن کرده باشد خلاف مرتبه لازم نیاید. تقدیر

مثلاً مقام خفی از مقام سر به اب ذات گرامی نزدیکتر است و عالمش که عالم لاهوت است فوق عالم سر که عالم جبروت است و تحت عالم صوب مطلقه است و مبدأ نیست حضرت عیسی علیه السلام صفات سلیه اند که از شیوانات فوقیه دارند و پایین از ذات مطلقه هستند و مبدأ نیست حضرت موسی علیه السلام شیوانات ذاتیه اند که تحت صفات سلیه اند و همین گونه سایر مقامات مقایسه

شود.

بیان طریق وصول الی الله تعالی

بدان که به حلقه پررنگان مسله‌ی نقشبندیه طریقه‌ی مذہب لطیف عالم امر و طرق وصول الی الله سبحانه

یکی طریقی ذکر اسم ذات باشد یا نفس الیهات اما ذکر اسم ذات و رسیدن به هدف آسان‌تر و مردیکه بر می‌داند و در باقی نفس الیهات و مقدم دارند مثالی بنکته مرد نقشبندیه کار او تجلی و جذب شروع می‌گردد و نزد دیگر اگر از تجلی و سلوک شروع می‌شود نقشبندیه از روی جتهاد و کشف و انهام طوط این و ترجیح داده‌اند و دیگران آن طریق دیگر و مقصود و مان همه یکی است.

مسائره‌ی و از یک فرموی این گنجشک تویی تویی گویی اسم و طریقی خود و تعیم اسم ذات را جدوتر نوشتیم و طریق ذکرش این است که چون سالک به ذکر می‌نشیند بهتر آنکه با وضوء باشد و رو به قبله بنشیند یا هر جهاتی که میسر گردد و اگر گرم نیست یا ترس از شهرب و جمع شدن مردم ندارد رو را بپوشد و زبان را به کام بچسباند و تکان ندهد و اگر می‌تواند نفس را پایش کشیده حبس کند و اگر نتواند آن را انجام دهد ضروری نیست وی کرده‌ش برای کشف و جریان ذکر و حرارت ذوق و شوق خیلی مفید است پس به خیال دل ذکر اسم ذات را به تکرار بر دل حیرت کند به این طریقه او را ساکن کند یا او را ختم داده دوم را ساکن کند بگو الله الله و چون دچار تنگی نفس شد به بینی بکشد همین طور بارها تکرار کند تا چایی که بعضی

از این سینه به یک نفس حرار و پنج حرر و ده حرار اسم د ب گفته اند و در
وقت نفس اسم د ب در فکر خود دارد که افع همان د می سب به و ایمان
آورد م

و طریق ذکر هر طبعه همین است که بوشم و اگر نقشه ی اسم د ب را هم
درد همراه ذکر تصور کند خوب است و اگر در میان ذکر وسواس اید منوجه
آن نگردد و ذکر را ادامه دهد با همت کامل آن وسواس و سستی هر چه باشد
بعد از چند دقیقه دلتج و نابود می گردد.

بیان علایم جریان ذکر

چون ذکر ذنب جاری و کامل گردد و اگر عصر آتش علیه کند در د ب یک
نوع حرارت محسوس می گردد و اگر عصر هو غالب باشد در دل حرکتی بی
اختیار و تیرید می گردد و اگر عصر خاک غالب گردد سکون و اطمینان در
دل پیدا می شود یا این نشانه ها به طور متوالی دیده می شوند با سکه حیرانی و
سرگردانی کاملی در خواب و بیداری روی می دهد که علامت مساوات
الاجزاء است.

خلاصه وقتی این علایم به صورت کلی و جبرشی دیده شوند دانسته
می شود که به گونه ی ذکر جاری شده است پس ذکر روح یاد گرفته شود و بعد
از ظهور هر کدام از علامت بالا ذکر سر و هکدای ذکر سلطان تعمیم بند
و یکی از علایم بزرگ جریان تصدیق این است که وقتی در خواب بیدار
گردد لطیفه ی تعمیم دهنده خود را مشمول ذکر می یابد و گاهاً چون بیدار گردد
سر خود را متحرک می بیند و گاهاً هدای هو هو را از لطیفه به گوش خود

می‌شوند یا دیگران از او می‌شوند ولی حرکت هلیی بعضی علامتی کامل نیست
 بود و بودش یکسان است و اگر شیخ پناهر مصلحتی قبل از جریان ذکر تعین
 دیگر داد اشکال می‌برد و آن را عیب داند و بعد از جریان لطایف عالم سرچه
 ذکر لطایف عالم خلق پیرو دارد.

و اولین لطیفه در لطایف عالم خلق لطیفه نفس است و محل آن در محل
 نهادن در برآست و بود بعضی لطیفه نفس زیر ناف است و به پنجا لطیف
 گفتند حد بر آست به منزله‌ی تسبیح النحل به اسم الحان و طریق ذکر من این
 است که اسم ذات را بر لایحه‌ی نفس خرب کند یا که ذکر او را قلب پر داشته بر
 لطیفه‌ی نفس خرب کند و از اثر ذکر این لطیفه نفس از اندرگی مرود می‌یابد و
 صفات ذمیمه‌اش مضمحل می‌گردند و در آن آثار صفات حمیده تسودار
 می‌گردد.

نایدید ۱: هر لطیف از این لطایف دارای نوری به رنگی مخصوص است که بعد
 از صاحب کشف شده، سالک همان رنگش را در عالم مثال مشاهده می‌کند و
 تا صاحب کشف نباشد این نور را به طور عینی نمی‌بیند البته در سایه
 وجدانی آنها امکان دارد.

نور قلب زرد است و نور روح سرخ است و نور سحر سفید است و نور
 خفی، سیاه است و نور اخفی، سیاه‌تر است و به نظر بعضی میر است و نور
 نفس، خاکسری است و به عقیده بعضی سلگونی است و بعد از مرتبه نور به روح
 کیمیا است و امتیاز انوار بین لطایف قبل الفناء است. اما بعد الفناء انوار همه
 به رنگ حمیمی می‌گردد و بعد از منای حمیمی در ذات نور هم لطایف به من

زندگی و این کیفی تبدیل می‌شود.

نایده ۲ و هر لطیفه از لطایف عالم امر و بر قدم یکی از انبیا اربوا الحرم است
 صی بینا و عیهم الصلوة و السلام پس قلب و بر قدم حضرت صلی الله ادم
 ﷺ است و روح و بر قدم حضرت روح و حضرت ابراهیم (علیه السلام)
 است و بر بر قدم حضرت حضرت موسی ﷺ است و خفی و بر قدم
 حضرت عیسی ﷺ و خفی و بر قدم بهتری کائنات ﷺ است و هر لطیفه نا
 به اصل خود که فوق العرش است برسد فنا حاصل نمی‌گردد و اصل طلب تجلی
 افعال الهیه است و اصل روح نجس به عذاب ثبوتیه است و اصل سر نجس
 شریات دانیه است و اصل خفی نجلی صفات سلویه است و در اصل اخفی
 سام لطایف دیگر متجسی است.

نایده ۳ بدانکه هر شخصی در امراد ساقی دارای یک ذات ثابت در علم الهی
 در مرتبه‌ی وحدت است و این جسم کثیف و در این عالم جسمانی مثل سایه
 است برای آن عین ثابت^{۱۱} و عین ثابتی هر شخص به اسمی از اسماء
 خداوندی مسمی است پس همین اسم اتملق^{۱۲} به مبدأ نجس همان شخص و
 مرتبی اوست و عین ثابت به منزله‌ی سایه و عکس همین اسم است.
 پتا بر این وجه عین ثابت را به اتم و اسم الهی را اب تعبیر می‌کنند.
 چنانچه حلاج^{۱۳} گفته است:

۱- ذات و نفس ثابت

ولدت انفسی ایسی و ذاتی عجیبانی و انا طفل صغیر هی حجور مرصعاتی
 یعنی عین ثابته اسم الهی را در خارج ظاهر کرد چرا که ظهور اسم الهی در
 خارج برای ترتیب اجسام به واسطه‌ی عین ثابته است به همین خاطر عین
 ظهور را به ولادت تعبیر می‌کند و مراد به حجور المرصعات حجور سماء
 الهیه است چرا که اسماء الهیه در اعیان ثابته در مرتبه واحدیت قابل رؤیت
 هستند پس اسماء اجسام خارجی را به واسطه‌ی اعیان ثابته در عالم جسم
 پرورش می‌دهند چنانچه شیر دهنده شیر سواز و پرورش می‌دهد.

فایده ۴: بدان که مبدأ تعین حضرت آدم علیه السلام و مریم و بین اسماء الهیه و
 صفات او صفت نکوس است که اصل صفات همیه اسماء و از حسن و یحاد و
 احداث و احیاء و امانه و اتمام و ایلام و...

مبدأ تعین حضرت روح علیه السلام و حضرت یرهم علیه السلام صفات ثبویه است
 مثل حیات و بقا و علم و قدرت و بصیر و سمیع و کلام و ارادت،
 و مبدأ تعین حضرت موسی علیه السلام حیوانات ذاتیه‌اند خصوصاً لفظ کلیم مثل
 سمیع و بصیر و کسم و همیم و حلیم و هر چه برین وزن اند و مبدأ تعین
 حضرت عیسی علیه السلام صفات سلیماتند مثل لامثال به و لاندله و لم یولد و بیس
 همزکب و لا جسم و لا جوهر و لا غیرها.

و مبدأ تعین حضور اکرم صلی الله علیه و آله ذات بعث جامع جمیع صفات و الکمالات و
 شان جامع است و آن را شان العلم می‌گویند.

فایده ۵: بدان که صفت پر اسم مقدم است مثلاً قدرت بر قدیر و هم بر همیم و

خبرها مقدم اند.

و نیز بدان که هر ولی از یر امت که هبداً تعین او صفات فعلیه باشد و به وسعتی تعقلات آنها و حمل گردد اند و آدمی المشرب می‌گوید جبر که چون مبدأ تعین محض آدم علیه السلام صفات فعلیه بودند می‌گفتند که طبیعتی قلب و بر قدم آدم علیه السلام است عراد از قدم اینجا مقام و مرتبه است.

بیان نفس نفس بر دو قسم است یکی نفس انسانی و دوم نفس حیوانی و نفس انسانی یک طبیعتی ریاض است که در درون محرو و وسط دو ابرو به ودیعه نهاده شده و این طبیعت محل مشاهده‌ی عباد ثابت عایب است با جبریات آنها به طریق کشف و جدائی بعد از تصفیه قبل المبع بعد از فتای حقیقی و رسیدن به بقای حقیقی با کشف عبادی آنها را مشاهده می‌کند قبل از تصفیه و پاک سازی محل صفات ناپسندی چون کبر و غرور و خودی و سب و غلب و جبر و غیرها است از صفات ذمیمه.

اما نفس حیوانی که محل اخلاق ذمیمه است طبیعتی است که در تمام قالب بدن به ودیعه گذاشته شده چنانچه روح یک طبیعتی مودعه در تمام بدن است و محل اخلاق حمیده است و مثالی نفس و روح از اجسام لطیفه سرور و اهرم است. فیلسوف نفس حیوانی را روح حیوانی می‌گوید و توده او جوهر محل طلوع نور برای بدن سب و وقت مرگ نور نفس حیوانی از ظاهر و باطن بدن منتقل می‌گردد و سب خوب فقط از ظاهر منتقل می‌گردد پس ثابت شد که مرگ و خواب برادراند و از یک جنس اند چنانچه موت قطع شدن کسی است و خواب انقطاع جرمی

و میر ثابت شد که قادر حکیم خلق جوهر نفس را یا بدن به سه نوع مربوط کرده است. اگر موران به مقام بدن برسند آن را بیداری می‌گویند و اگر فقط از ظاهر قطع گردد خواب است و اگر از هر دو منقطع گردد مرگ است و بدان که هر وقت که از نفس مطلق سخن به میان آید مراد از آن نفس اشاره است.

فایده: نفس دارای غفلت صعب است.

از آن امارگی او آن است که میلش به جانب اقبال جسمانی و ندان شهود و پستی‌ها است و همیشه دل را به جانب اسفل و دسا و لذاب می‌کشد او مأوای شر و منبع اخلاق فحیمه است.

دوم نفس لومعه، او آن است که از طریق نور قلب به آگاهی رسیده است که او را از خواب غفلت بیدار کرده و به اصلاح حال خود متوجه شده است چون او را اشتباهی سرزد بعد از پی بریدن به آن خود را ملات می‌کند و به سوی آن رجوع می‌کند. قال الله سبحانه ﴿إِنَّا أَنْفُسُ بِالْأَنْفُسِ الْفَؤَادَةُ﴾^(۱۱)

سوم، نفس متکلمه و او آن است که از وسوسه و حدیث النفس بیرون آمده است و بر او اتهام تکذیب آمده است و مدعی مکر و خودپسندی و تکبر در او شده است. قال الله سبحانه ﴿وَإِنِّي لَأَكْفُرُ بِمَا يَكْفُرُونَ﴾^(۱۲)

چهارم نفس مطمئنه و او آن است که بر نور هدایت بهره‌ی کامل گرفته است

به طوری که، صفات دمیعه بیرون مدد و به خلاق حمیه، گریس کامل پیدا کرده است و کاملاً متوجه قلب شده و در ترمی او در ازدیاد بوده و مو قلب انجام طاعات است و در صفات تیریه ما شده است قال الله سبحانه و تعالی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا حِذْرًا﴾^(۱) و در ولایت کبری به این صفت می‌رسد

پنجم نفس راضیه و او آن است که خود بی شینا گردیده است به بناء حقیقی و به موب ارادی رسیده است و موصوف نجیات و سیوناب دمیعه گردیده است. قال الله سبحانه: ﴿إِنْ جِئْتَنِ إِلَى رِجْلِي رَاضِيَةً﴾ در حالت ما این صفت در ولایت حیا به او می‌رسد

ششم نفس مرصیه او آن است که چادر^(۲) بقاء حقیقی و پوشیده است و به اعتبار تجلیات ذاتیه سرین گردیده است. قال الله سبحانه: ﴿وَرَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ و در ولایت حیا در حالت بقا به این صفت موصوف می‌گردد.

هفتم نفس عبودیت و او آن است که آلت محصل تمام کمالات و تجلیات اعمال و اسماء و صفات و شیوناب و عاروب شده است و دو کمالات بیوب و رسالت به این صفت موصوف می‌شود.

و طبیعه‌ی دوم از لطایف عالم خلق طبیعه‌ی سلطان است این را طبیعه‌ی جدی و طبیعه‌ی سلطان ر سلطان لادگار و ذکر سلطان و ذکر سر بعد و ذکر قابیه می‌گویند.

و طریق ذکرش این است که اسم دات با ذکر هور در وسط سر مقام هابه ضرب بکند تا او در برداشته بر وسط سر ضرب کند این قدر ذکر کند که آثار

دگر در تمام بدن و اجزای آن جاری و ساری گردد و تأثیر بین دگر چون کاملاً می‌گردد از هر سو و گوی و می و مواصل و اجزاء صبدای دگر و جریان آن محسوس می‌گردد تمام بدن به صورت قلب در می‌آید.

و دگر این چهار لطفه، چهار عنصر خلقی را رخاکی و آب و باد و آتش تصبیه می‌کند از اخلاقی ذمیجه به خلقی حمیده تبدیل می‌کند.

فایده ۱ بعضی از عناصر چهارگانه به طور ذاتی سنگینی اند و او آن است که حرکت او به پایین است و آن خاک است و آب صفت سنگینی دارد و آتش که حرکت او به طرف بالا است به طور ذاتی سبکی است. و خفیف به انصاف عواء است. و جسمی که از این مرکب می‌گردد دو قسم است لطیف و انبوه. و جسم لطیف آن است که مرکب از سه عنصر بدون عنصر خاک باشد مثل فرشته و دیو و انبوه مرکب از چهار است مثل اسب و دیگر حیوانات

فایده ۲ بدان که هر یکی از عناصر چهارگانه صفاتی دارد که لازمه آنهاست مثلاً لازمه خاک، انبوهی و تیرگی و ظلمت و جهالت و سنگینی و غیرها هست پس چون دگر فانی کاملاً جاری و رسیخ می‌گردد و بین صفات خاک به لطافت و صفا و غیره تبدیل می‌گردند و غنی از صفات عبور می‌کند در خواب خود طری کردن بیادها و درها و کوه‌های لایه لایه را می‌بیند و لازمه آب آمیختن و هم صحبتی با مردم تأثیر پذیری و تمیز کردن و فراوانی و میل به طرف خواب و غیرها است پس وقت عبور او از خواب خود آب دریا و حوض و رود و چشمه و بحر و غسل و وضو در آب را می‌بیند بعد از انجام

دگر قالین صفت حمیده مثل خلوت و غیره اختیار می‌کند
و توازن موء میل الی الشهوات و خشکی معرط و دگرگونی سریع و غیره
هستند اینها هم بعد از تأثیر دگر به طعاب و خلای حمیده مایل بید می‌کند
و در وقت هیور به آن پرواز و خروج به بالا و کوه‌ها را بسیار می‌بیند
و توازن آتش فصب و کبر و غرور و مقام دوستی و غرور و غیره هستند
بس به مرکب دگر قالین این همه به اخلاقی حمیده مایل می‌گردند و در حور
آتش‌ها و اقواو بسیار می‌بیند

فایده ۳: خداوند قدوس هفتاد هزار پرده توری دارد که حجاب و مانی
هستند و برای هر که و بهم بشری اگر سالک دگر هر نظمی را به طور که
بسه است انجام دهد مثل اینکه او ده هزار پرده را طی کرده است تا اینکه
در هفت طبقه هفتاد هزار مقام می‌گردد و پس شخص به یک نوع قرب
می‌رسد

نقد اشتباه: باید دانست که علی راه سنوک سه صورت دارد و در این هر سه
مقامات سنوک قطع می‌شوند ولی حالا به همه ی رونندگان راه مساوی نیست
مثل علم ظاهری که همه عیاه بهصاب علمی را محکم می‌خوانند و پس به اختیار
مهم و ادراک مساوی نمی‌گردند یکی از سه صورت و عینی منحصر است که
در سعی اندک به از بسیار می‌دهند و به کمال مشاهده و درک مقامات می‌رسد
و موصوف به صفات آنها می‌شود

دوم کسانی محض است که بسیار سعی می‌کند و اندک می‌رسد سوم مرکب

از هر دو و سیر او متوسط است.

خلاصه باید دچا شباهت مذ که من هم مثل خواصه امام رومی و خواصه
نشینند بر خواجه اجمیری و حبلائی و سهروردی و دهلوی قدس له سرار هم
معاملات را طی کرده‌ام پس جر مثل ایشان شده‌ام تا که من هم به مقام آنها
رسیده‌ام. به خیر شفا و یصال به اعتیاد. بجهت تکمیل مری مرصه دارید ملوک
مراد و مرید مری می‌شود و عطای هر دو مساوی است اگر چه در یک مقام
ایستاده باشند ولی حیثیت و شهادت و رتبه‌ی هر کس جدا است.

بیان دیگر فی اثبات

طریق من ذکر این است که ویس بری این ذکر من شنیده اولاً به م ذ کتاب
خود را در قلب جمع کند و تمام حو طر^۱ را در دل بیرون کند و نفس را از منی
به مدی بالا کشد و سب بیرون کردن خواطر کند پس ریدن را به کام بچسباند و
نفس را بد کند زیر ناف خود و بند کردن نفس شرط سب ولی حلی عقد
سب چنانچه ذکر کردیم و پس بعد هم بند میکند که مشوس و سنگن دارد به
طور متوسط بند کند در وقت گسستن به سی بکشد نه به دهی پس چم با نفس
را بند کرد به ریاض خبای کلمه‌ی لا^۲ ناف تا دماغ خود بکشد و معظ الله را بر
دوش راست فرود آورد و لفظ الله الله را بر همه لطائف فرو آورد و به سب بر
دل صریح کند تا بر همه لطائف بر آید و در این ذکر شرط است که بر عدد

۱- جمع خاطره و برداشت کلی - هر آنچه به علم خاطر می‌کند

ظاهر ختم کند. بعضی یک بار یا سه یا پنج و غیره و وقت رفت کردن نفس به زمان دل گویند محبذ. معمولاً الله همین طور به ملاحظه‌ی همین شرایط ذکر کند و اگر مبتدی است در وقت نفس لا معبود در خیال آورده همه معبودان باطل را نفی کند و در وقت ثبات فقط دایم باوی عز اسماء را بیات کند و اگر متوسط است لا مقصود در نظر دارد و اگر متهی است لا موجود در خیال برد و تعیین کند ناکه به یک نفس به بسبب و یک عدد برساند و چون به بیست و یک عدد رسید و هیچ اثر و جذبه در دهن خود ندید عمل را از سر گیرد که حملش به سبب نبود شرایط غیر مؤثر شده است و اگر نه پس باز حتماً یک نوع تیری پیدا می‌کند که داکتر خودش می‌تواند و نیز شرط است که بعد از گفتن محفوظاً رسول الله به خیال دل به کلمات تدال و انکدر این التماس میکند اللهم انت فقطمودی و محتوی و رضائک مطلوبی قرع القضا و المسخرة لك التمع علی مخرجک و در نفس و ضوئک القافه

و این عدد و سر که در بی ذکر محفوظ است این را اهل اصطلاح و قیوم عددی می‌گویند و آن و نقل شده از حضرت خضر علیّه مأمور می‌داند که به حضرت خواجّه عبدالحق هجندوانی تعلیم فرموده بود.

و علامت اثر و جریان بی ذکر مبارک بی است که تمام بدن محو می‌گردد و اثر استهلاک به بدن می‌رسد و حدیث و اصطلاحات فانی بر بدن او ظهور می‌کند پس صاحب بی ذکر میر در جمیع اوقات متوجه همین ذکر باشد و نمی‌تواند که در حالت یقین باشد یا بشکست یا در راه باشد یا در کنار و بیار و خوردن و نوشیدن خود مثل صاحب اسم ذات.

البته در این ذکر همه مهم است که در خلوت با همان شرایط ذکر کند و

در اوقات غیر مجموعه این ملاحظه شرط نیست. شخصی از پیروگانه پس مسئله همین دگر در هم به یک نفس پانصد بار و هزار و سه هزار و پنج هزار بار گفته‌اند.

فصله در ذکر اسم ذات و نفی اثبات حدی و عددی و درامه معرر یک بلکه مقصود ادامه‌ی ذکر است البته بعضی اکابر نیز گسالت مریدانه در شبانه روز بعدادی مسح کرده‌اند مثلاً مینوی سر هر و سرینه در یک شبانه روز و متوسط دوازده هر و و منتهی بسبب و چهار هر و و دمی درجه در نفی اثبات پنجاه مرتبه و متوسط هزار مرتبه و علی سه هزار مرتبه گفته‌اند و اگر زمانی پردگی این طریق انتخاب کرد اشکالی ندارد.

طریق دوم از اسباب وصول الی الله تعالی و از سیب ولایت محیب کامی و ادب بشان و محیب بشان در خدمت یسار و اطاعت ایسان است.

طریق سوم از سیب وصول الی الله و از سیب ولایت که شریف مر و بردیک مر و ساد مر است بسبب به راه‌های دیگر در رسیدن به هدف طریق مراقبه است.

مراقبه از نظر لغت مشتق است از ترقب^{۱۱} و انتظار برای هدف یا از رقیب است به معنی نگهداری قلب و در اصطلاح پی نوم محیب است از نگهداری

۱- مراقبه بودن، انتظار داشتن.

در از خم طر و انتظار محسوس این بدو ذکر لسانی و قلبی و چند تعریف دیگر هم کرده اند.

در مراقبه همه وقت قلب را به جنبه مستقیم و مذکور متوجه دارد و این در حضور می گویند و مقصود از ذکر هم تحصیل همی حضور است.

خواجده شیراز عارف بلند پرواز چه خوش گفته است:

حضور می گویم خواهی از بویایب مشو حلقه

می ما نلق من تهوی دع التمدید و الصبر

و به قول عارف روس:

تدوین ده می توانی و می توانی کما دم امور محسوس قائل صفتی

مزد خواجده امام ربانی قدس سره طعنان و حقیقت ذکر می در مقابله

مراقبات به منزله ی الف و یا الل دو مقابله ی هدایه خوانان.

پلان مراقبات

۱ بدان که اول مراقبات مراقبه ی وقوف قلبی است طریقتش این است که به

د ب ذکر — و تمام حواس و ذرات خود در حسب منویری گردد و

قلب را کاملاً متوجه ذات معصوم کند بلا مثل و کسب و در خیال خود که ملا

مواجه گردد که از ذات یحیی میسر بر لطیفه ی من می یابد و از در ریسمان و

قلبی سکوت کند و همه ی مواجهه ی خباب به ورود نفس مثل باران

بباری بر حسب حدود تصور کند علیه استمرار بر سادگی و دوام حضور در

خلوت و شلوغی نشانه کامل شدن این مراقبه است

۲ مراقبه ی دوم مراقبه ی احداست که در این مراقبه ی دوم می امکان

می‌گویند و طریقتی این است که به ادب مشته و این طور در دل خود بیست کند که از ذات خالصی که جامع جمیع صفات و کمالات است و سره از هر عیب و نقصان بیض می‌آید و مورد بیض لطیفه‌ی قلب می‌است. بین مراقبه‌ی اسم اله است و به ورود بیض از عالم بالا بر لطیفه‌ی قلب خود کاملاً متوجه باشد **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ** و **ذِنَّةُ الْعَامِلِينَ خَيْرٌ مِنْ عَفْلِهِ بِرَأْسِ الثَّيْبِ** علامت تکمیلش این است که حضور و جمیعت و استغراق در او تا دو ساعت ادامه داشته باشد حداقل تا دو ساعت در دلش تصویری دیگر ظهور نکند پس معلوم می‌شود که دایره امکان تمام وطن شده است و بعضی گفته‌اند علامتش ظهور انوار لطایف و غیره است

فایده ۱ باید دانست که ذوق و شوق و وارد و فریاد و غیب و استغراق و رقص و سماع و وجد و تواجد و بهره و جذب و غیرها همه در سیر لطیفه قلب اند چرا که سیر آن اولاً در دایره‌ی امکان است و جذب و حضور و جمیعت و واردات و کشف کوی و کشف ارواح و کشف عالم مثال را حوالات بین دایره است و سیر عالم ملک که هیات است از ریه آسمانها و سیر عالم ملکوت که هیات است از عالم ملائکه و ارواح و جنت و مافوق السموات بنها همه در دایره امکان داخل شد و این را سیر آفاقی می‌نامند

و اکابر طریقه فایده‌ی اصلی و مایل اعتبار را در جمیعت و حضور دانسته‌اند البته جذبات و واردات را هم دارای اعتبار می‌دانند دیگر هر سبب و یا پس را امثال کشفها و غیرها تعویل نمی‌گیرند و فابل توجه نمی‌دانند. دایره امکان بدو نصف منقسم می‌گردد اهلن و اسفل اهلن آن ما فوق

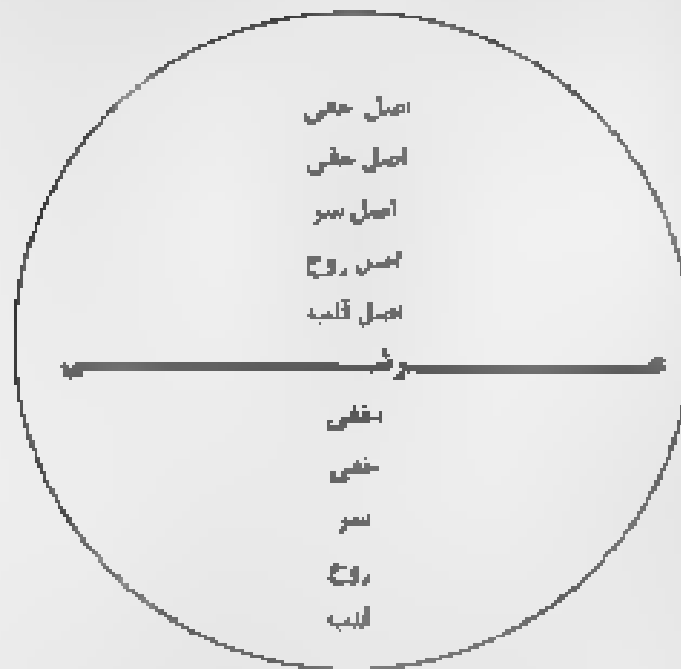
العرش است و استغنی آن از عرش و رمیز و حدک است نهلی و عالم عسری
اصل را عالم خلق می‌گویند.

فایده ۲: سیر افاقی و سیر انفسی هر دو در دایره‌ای امکان حاصل می‌گردند
سیر افاقی عبارت است از مشاهده‌ای بوابه رنگ‌های مختلف در پیروان باطنی
و حصول کشف کونی و کشف ارواح و کشف عالم مثال و سیر در عالم ملک و
ملکوت و غیره و محل آن تحت العرش است.

و سیر انفسی عبارت است از دیدن امور و تجلیات در باطنی خود و موضع
آن فوق العرش است خلاصه خروج لطایف و ارفاق سالک به طرف اصل
شان تا عرش به مشاهده جلیات و کشفها و غیره سیر افاقی است.

و خروج لطایف و از عرش به بالا اصل خود در فوق العرش به مشاهده
جلیات و غیره سیر انفسی می‌گویند و به تعبیر دیگر قطع دایره امکان
مربوط به سلوک و جذب است و سلوکی سیر افاقی و جذب است سیر انفسی
است این است دایره امکان برای رسیدن به مقام ولایت علی کرده این دو
مسیر یکی مهم‌تری است.

فایده ۳: بدان که وراء سیر افاقی و سیر انفسی چهار سیر دیگر است یکی
سیر الهی که دوم سیر می‌الله سوم سیر حق‌الله چهارم سیر می‌الاشباح بالله
سیر الهی عبارت است از خروج سالک از پرده‌های ظلمات به جانب
تحیات رحمت و این هم در دایره امکان است و در هر سیر برای سالک
فضای صفات پندری ثابت می‌گردد.



و سیر می آید عیار است از سیر سالک در تجلیات افعالی الهیه و در این سیر فناء نفس سالک نایب می گردد و منصف به نوعی وجودی می گردد و جدیات و اضطراب و محویت و عدم شعور شاسل حال او می گردد و در اینجا ولی ناقص می گردد.

و این سیر در ولایت صغری می یابد و این سیر را فناء اسم می گویند. و سه به وصول الی الله است شاعری گفته

هیچ کس را نا نگردد او صاء نیست ره در بارگاه گنجیاء

و این است عروت آزادی که موثوابعین آن قنوتوا.

و سیر می آید بانه یا سیر مع له عبارت است از سیر در تجلیات اسماء و

صعاب و در ولایت گیری حاصل می‌شود و در این مسیر برای سالک گشادگی صدر و آرامش از جدیات و محویات و غیره حاصل می‌گردد و به صحو و شمو مرتحنی می‌گردد اگر در رجوع گسندگان باشد به خاطر دعوت الحق الی الحاق به عالم امکان رجوع می‌کند و رجوعش با سهلاکثر در سیر چهارم ظاهر می‌گردد و در این سیر وی کامل می‌گردد به مکمل و یوحید شهودی حاصل وقت او می‌شود و از روی محار و تشبیه این سر را بق باه می‌گویند

و سیر می‌لأشیاء بالله یا سیر من الله عبارت است از سیر در شیوه‌ت‌تیه و این در ولایت علیا حاصل می‌شود و بین رابقاء اکمل می‌باشد در این وقت سالک کامل و مکمل می‌گردد و بعد از تحصیل بنا و بقا به جناب عالم رجوع می‌دهند تا که دعوت خلق الی الحق بکنند.

قائده ۴: بدان که کشف به غیاری دو قسم است کشف کومی و دوم کشف الهی کشف کومی این است که احوال موجودات که از نظر غایب باشند از گذشته و حال و آینده بر وی ظاهر شود. چنانچه وافعی حضرت عمر رضی الله عنه به ساریه رضی الله عنه روایت شده است.

و کشف الهی ابکی احوال خود و احوال دیگر سالکان از مقامات قرب و غیره و در یافت طریق سلوک و غیره برای او قایل کشف می‌شود و درباره‌ی آن بیشتر توضیح داده می‌شود.

قائده ۵: بدان که حق سبحانه و تعالی موصوف است به صعاب و جودیه‌ی

حقیقیه و اضافیه و صفات سلویه و اسماء حسیه و چنانچه در قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیاء ثابت است که اسماء و صفات الهی دارای سایه‌هایی هستند.

و اسماء صفات الهی مبادی تمیزات نباء و ملائکه‌اند و سایه‌های آنها مبادی تعبیهات دیگران‌اند و مراد از ظلال ب نیست که عوم می‌دهد بلکه مراد از ظلال نظامی است از محبوبات الهی که بمسمی نام دارند با اسماء و صفات الهی که بدین وسیله واسطه‌ای است برای رسانیدن نفس وجود و تویج خود بر اسماء و صفات الهی به عالمیان به همین خاطر برای آسان گرفتن ظل^(۱) گفته می‌شود یا در حالت سبک‌تر ظل دانسته می‌شود.

فایده غزالت بین مبادی بحساب انبیاء و ملائکه ب است که صفات الهی دارای دو ابعاد اند یکی جهت وجودشان می باشد دوم جهت پیام‌شان به ذات حق سبحانه و تعالی پس صفات از جهت اول مرتبی انبیاء‌اند و به جهت دوم مرتبی ملائکه‌اند پس نزد خدا ولایت ملائکه سبب به ولایت انبیاء بالاتر و نزدیک‌تر است لیکن چون که ملائکه در مقدم خود مرتبی نمی‌کنند و برای انبیاء هم به مقدم ملائکه و هم بالاتر از ب که کمالات صیوت و رسالت و اودوالعزم است ترقی حاصل می‌شود از این جهت انبیاء از ملائکه افضل‌ترند.

فایده ۷ مدد ناکه به سبب ریاضت و عبادت و مناهت صاحب شریعت علیه السلام و نایب حبیب ان سرور علیه الصلوة و السلام بی واسطه با واسطه‌های برادری چون صومعی به بی واسطه از مقام خود به مقام افریق حق سبحانه و تعالی ترقی می‌کند با آنکه آن صومعی در پیشگاه الهی قرب و نزدیکی برادری به دست آورده که اصل خود برمیده است یعنی قلی را که مهد آئین او است آن زمان در اصطلاح به صوفی، دولی گفته می‌شود.

و مراتب قرب هر قدر بی چون و بی چگونه‌اند لیکن در عالم مثال تمام عالم در روی کشف و مطهرین رأی کشف به نظر می‌آید و آن را عالم امکان می‌گویند و عرش مجید به صورت نظر دایره به نظر می‌آید و در کنار پایینی آن عناصر اربعه و نفس مشاهده می‌گردد و لطیف عالم امر در حوس فودس ظاهر می‌شود و پس از گذشتن از آن صابه اسما و صفات غم به صورت دایره به نظر می‌آید و صومعی خود را در عالم مثال می‌بیند گویا می‌بیند و ترقی می‌نماید تا به حدی که در دایره‌ی ظلال داخل می‌شود و به اصل خود می‌رسد و خود را در رنگی اصل می‌بیند و به وجود اصل باقی می‌بیند و همین است میراثی که از این دایره ظلال و ولایت صومعی است بسیاری این دایره‌ی صفات دانسته صفات را می‌دان دانسته‌اند و در حالت شکر به انوار الحق فائز شده

و ظلال تعصیلا حدی ندارد چرا که برای هر نفس ظنی دیگر موجود است که در بسیاری از موارد که صومعی خود را در حالت‌های مختلف در آن‌های گوناگون می‌بیند.

چنانچه رومی فرموده است.

همصدد و همناد قالب دیدهام
همچو سمره بهار طر رویمدهام
همین طور سیر کمال تا آخر می رود

بیان حلیق لطایف

ابتدا ما یک معدمه چینی باید دانست که به نظر عملاء انبیا مبادیست بلکه به صورت دهمی و خارجی مرکب است تمام اهل اراده و اهل مقل اقتدار را از اجزاء متعدده مرکب می گویند ما اطباء و مکتبیم می فرمایند که تمام اجزاء اساس از نظر ترکیب مادی مرکب اند ولی اطباء به روح غیبی قایل نیستند یعنی اطباء در می طب از روح غیبی بحث نمی کنند نه به این معنی که روح غیبی را انکار می کنند چرا که بحث طب از ظاهر جسد است موضوع مورد بحث آنها به بود و نبود روح غیبی مربوط نیست پس طبه انسان مرکب از جسد و بحار است که روح طینی است می رسد و مکتبیم هم مانند اطباء معتقدند که تمام اجزاء ترکیبی انسانی مادی اند هیچ جزو و آن مجزیه نیست چرا که ارواح مرد مکتبیم هم تنها تفاوت با انسان در این است که بود شان هستی باطن و حدود ارواح قبل حدوث ابدان است و محل قرارگیری آنها تمام ارواح است و ارواح جدا از بدن زندگی کند و اطباء قایل اند که وجود ارواح بعد از وجود باطن ابدان است و با تمام ابدان ارواح هم فانی می گردند.

معریف روح مرد مکتبیم این است: «الروح جسم لطیف منافی الجسم» می گویند که جسم مادی روح در بدن مثل خربان روغن گلاب است در بشنجه و گش. این سرایت مشابه حلقه سرریزی است جز که در پی مجریه محل مجریه

حاله موجود می‌اند و می‌گویند که همان طور که جسم تعلیمی با جسم طبیعی
ست دارد سبب روح با بدن همان طور است البته جسم تعلیمی هر دو است
و روح جوهر

و مرد حکماء و صوفیه هم انسان مرکب است لیکن تمام اجزای او مادی
نیستند بلکه بعضی مادی و بعضی غیر مادی اند در این مورد مرد و گروه معتقد
اند پس حکم می‌گویند که از اجزای انسانی بعضی نفسی باطنیه غیر مادی است
دیگر همه مادی اند

و مزد صوفیه اجزاء غیر مادی انسان متعدد اند بعضی پنج اند چرا که
مردشای انسان مرکب از ده جزء است پنج مادی و پنج غیر مادی اند اجزاء
مادیه نفسی و عناصر اربعه اند و اجزاء غیر مادی قلب، روح، سر نفس اخفی
اند و همین اجزاء مجرده و لطایف می‌نامند و بعضی صوفیه نفس را هم
شامل کرده لطایف سه می‌گویند ولی شامل کردن نفس با آنها به طور تعلیمی
است چنانچه تمرین و تمرین

عناصر مادی دو معنی دارد یکی آنکه ماده جبر او باشد مثل بدن انسانی.
دوم آنکه در ماده یا مادی حلول کرده باشد و نفس را به اعتبار این معنی دوم
مادی می‌گویند چر که نفس که قوه دعوت کننده به سوی خداست در تمام
بدن نفس پسته است پس معلوم شد که کلام خواصه مجدد که لطایف پنج اند
و کلام دیگر که می‌اند معارضی ندارند چر که خواصه لطایف را
تحقیقی قرار داده است و متأخرین تعلیمی و چون که لطایف خمس غیر
مادی و مجرد اند پس به قاعده‌ی انا نفس الحقیقیه نفس بتواضع ثابت شد که
نجیز و غیره ندارند البته ندیم بودی آنها ثابت می‌گردد چرا که قدم از لوازم

مجرد یس. اری این قدر ضرور ثابت می‌شود که لطایف متمکن و محیر
باشند و اینکه صریح گفته‌اند که امور لطایف فوق العرش اند. بنی‌نقطه
محرر اصطلاحی است چرا که عرض در نظر اهل اسلام انتهای ممکنات است
پس می‌تواند فوق العرش فوق الامکنه است پس خارج از مقام امکنه که مجرد
اند و همین است فوق اهل کشف و حجاب متکین متکبر این لطایف اند.

خلاصه صریح اول به بعد از اجراء غیر مادی‌اند و مرد تمام لطایف متعدد و
مجرد اند و حادث بالذات و بالزمان اند و از نظر ذاتی و زمانی حادث اند
بعد از این مقدمه چینی باید توجه داشت که مقصود اصلی اهل تصوف از
بحث لطایف ذاتی نیست بلکه ایشان در مورد احوال لطایف بحث می‌کنند که
کدام فعل قرب الهی پیدا می‌کند و کدام فعل بعد نتیجه می‌دهد.
و فعل اصلی نفس غفلت و شہرت است به وسیله ریاضت و تفرق هر
بها سکون می‌آید بنابراین اگر اصلاً سکون نیاید نفس اماره و اگر سکون
باشد نفس لواحه است و اگر سکون کامل آید نفس مطمئنه است.

و نفس لطایف خمس توجه و تصور الی المقصود است که در همه مشترک
است و همین تصور را ذکر و یاد الهی می‌گویند و اصل حقیقت نفس تصور این
لطایف این قدر است که تصور دهی نفس ذات باری تعالی و ذکر مفرد کرده
شود

و برای حفظ حق و ذکر او لازم است که معمولی با خبری ثابت کرده شود
این چنین مرادیه محتاج اثبات بالذات نیست. پس چون به نفعی علماء دیگر
دینی بدون اثبات معمول جایز است ذکر لسانی هم جایز می‌باشد چرا که ذکر

بسامی حکایت نلیس است و از بی بهت خواب علامه این صیبه هم ثابت شد که ذکر مکرر سامی را قایل نیست.

و باید دانست آن تصور الهی المقصود که در لطایف معانی آمده است پنج درجه دارد یکی محصور و ماد محبوب غایب و غیر موجود دوم یاد محبوب موجود ولی دور که به نظر می‌آید و پس سوم یاد محبوب موجود و قریب چهارم ماد محبوب موجود در سامی که در یاد او بی قدر محو گردد که از مرتبه محسوس و معینت و از خود بی خود باشد.

پنجم یاد محبوب که آن قدر محو شود که از بی خودی خود می‌هم حیر ندانسته باشد و درجه‌ی چهارم و پنجم مثل غرقه‌گی و خواب اند چهارم مثل غرقه‌گی و سرگسجی است که می‌داند و چار گسجی شده ما بر چشم و فکر او یک نوع نیم شعوری ساهه افکنده است اگر چه از دیگر اشیاء بی خبر است ولی از بی خبری و مستی خود خبر دارد

و درجه‌ی پنجم بالکل مثل خواب است چرا که صاحب نوم کامل می‌ر و دیگران خبر دارد و نه از خواب خود خبر دارد که می‌دو خواهیم. گویا بی شخص مصداق لایدری است لایدری شده است پس درجه‌ی اول مثال دیگر است و درجه‌ی دوم محصور است و نام درجه‌ی سوم مکشایه است و نام درجه‌ی چهارم شهود و مشاهده است و نام پنجم معاینه است و چهارم را فنا می‌گویند و پنجم را فناء الفناء می‌نامند

پس فعل لطیفه‌ی قلب ذکر است و فعل لطیفه‌ی روح محصور است و فعل سر مکاشفه است و فعل خفی مشاهده و فنا است و فعل اخفی معاینه و فناء الهیه است.

و به قول یکی:

مردی که سوومند این است و بس کم بسد که گوی کمال این است و بس

پن مرقبات مشارب

۳. سومین مراقبه از مجموعه مراقبات و اولین از مراقبات مشارب مراقبه لطیفه قلب است. و طریقتش این است که سالک به آداب دیگر مشنه صورت کند که پیدمیر اکرم رحمه الله در عزم بالا در جایی ریا است لب خود را مقابل قلب مبارک و کرده است کند و به سان بگوید الهی تبار بجایب افعالی خود را که در قلب مبارک است حضرت رحمه الله بر حسب آدم رحمه الله افاده فرمود باید به حرمت و واسطه پیران کبار بر قلب من اتقا کن.

پس لطیفه قلب در مجلی افعالی فتا خواهد شد و در این وقت افعال خود و افعال جام مخلوقات را نظر سالک پوسیده می گردد به حر فعل یکد خاص حقیقی حق خاص در نظرم هیچ نمی ند و لا - پس اولایه آدم رحمه الله می گویند و سالکی که از بر ولایت واصل شود در در من تسرب می گویند ۴. چهارم از مجموعه و دوم از مشارب مراقبه لطیفه روح است و روح خود را به همان طور که در حسب گشیم مقابل کرده این صورت است که الهی تبار بجایب صفات ثبوتیه را که در روح مبارک پیدمیر اکرم رحمه الله بر لطیفه روح حضرت روح رحمه الله و حضرت بر حید رحمه الله خاصه فرموده است به حرمت و واسطه پیران کبار بر روح من اتقا کن.

و روح در صفات ثبوتیه فنا می شود این وقت سالک صفات خود و جمیع ممکنات را مسب کرده و به رایه حق میخانه و معانی سب می دهد سالکی

که از این راه واصل مقصود می‌گردد از راه ابراهیمی المشرّب می‌گویند.

۵. پنجم و سوم مراقبه‌ی لطیفه سر است به همان طریق کرده. بیت کند الهی یعنی محلیات صیوناب ذاتیه خود که در سر و حشر و ^{۱۱}حشر موسی ^{۱۲}عده فرموده اند به حشر و واسطه‌ی پیران کبار بر سر می‌افکند.

سالمکی از این لطیفه واصل شود آن را موسوی المشرّب می‌نامند. سالمک در این وقت ذات خود را در ذات حق محصل و مستهلک می‌داند و متاخر در شیونات ذاتیه می‌باشد.

۶. ششم و چهارم مراقبه‌ی لطیفه‌ی خفی است و به همان طریق کرده ثبت کند الهی یعنی محلیات صفات صبیبه خود را که از لطیفه خفی و حشر ^{۱۳}در لطیفه خفی حشر عیسی ^{۱۴}عده فرموده‌اند به حشر و واسطه‌ی پیران کبار در خفی می‌افکند.

سالمکی که از اینجا واصل گردد آن را عیسی المشرّب گویند. در اینجا آن در صفات صبیبه می‌باشد. نبرد ^{۱۵} و نبرد ^{۱۶} حتی صیحه از حشر عالم در این مقام مشهور سالمک می‌گردد.

۷. هفتم و پنجم مراقبه‌ی لطیفه‌ی اخفی است و به همان طریق کرده. بیت کند الهی یعنی محلیات شار جامع خود را که بر بی خفی ماست ^{۱۷}حشر ^{۱۸}عده فرموده‌اند به حشر و واسطه‌ی پیران کبار بر حشر می‌افکند. سالمکی که از این راه واصل گردد آن را محمدی المشرّب می‌گویند. و در این

۱۱- خط وایه یگانگی و یگانگی و اطاعت در برابر او و نه برای پاداش.

۱۲- مجرد ساختن خود از لطافت دیری و ترک انتظار پاداش در برابر عمل.

مقام بری سالک تخیلی به اخلاقی اله جلوه گر می‌گردد.

تا یار که ر خواهد و میثقی به که باشد

بابده ولایت این لطایف همه در دایره‌ی امکان است و ولایت صغری که می‌آید در اصل اصول این لطایف است و سهولت می‌گردد مراقبات به حکایتی مشرب به پایانه رسید.

در هشتم مراقبه‌ی ولایت صغری است که از مجموعه مراقبات مراقبه‌ی دوم است پس ر ولایت اویاء هم گیرند و در این مراقبه در بحیثیت افعال انهن و در ظلال اسماء و صفات سیر می‌شود و این طور تبت کنند. فیصله می‌اندازد پس که پس چون و بی چگونه است بعضی می‌رند و همراه می‌و همراه جمیع کاینات است به همان شان که مراد است که صد فیصله دایره‌ی ولایت صغری است و بعضی گیرند، تعلیمی مدب می‌است و مفهوم پس به است ﴿و هو مخکم انما خدکم﴾ تا اینکه معیت بی مامدی او را حاطه کند طبعی این شهر

اتصالی پس تکلیف پس قیاس هست ربه اناس و به جان فاس

و در این مقام سالک به ولایت باقصه مشرب می‌گردد می‌نویسد او و ولی ناقص نامند و از سران این مراقبه ظهور موحید و جودی و دوی و شوی و ورده و وضوح اسرار معیت و نمره و غیب و ولونه و استغراق و ولعی و وجود و تواجد و هر موشی کردن عبر حق سبحانه و تعالی است و گذرگاه‌های است برای رسیدن به تنای قلبی و ظهور شطحیات ان الحی و عبره همه در بین مقام است

بسمه در تمام هر باب بیست و سه ذکر مر و با اسم ذات برای ترمیمی در آنها معین

فیدیه این دایره ظلال اسماء و صفات و مبدء است تمام ممکنات است به غیر از سبب و هر شبهه عندهم لصوات و السلام به هر فردی از افراد عالم به توسط صفات و اسماء قبض می‌رسد چرا که آنها و سائط مد بین انجانی حل و شده و مخلوقاتش و اگر این اسماء و صفات معنی بودند عالم دیده نمی‌شد بلکه در عدم محض می‌ماند چرا که آن ذات مقدس بی نیاز از عناصر است و در آن مراتب مخلوقات میرسد پس اسماء و صفات خود را توسط کردند و مرد از ظل اسما معنی معروض است بلکه معنی ظل محال ظهور است چنانکه ظل جسم را می‌یابند و آن ذات پاک است از جسم مثلاً گرس چند پیه جنو و عقب همدیگر بنهم و رفت در مدنی آنها یابند در یک آن رفت در پنج و شش صورت دیده می‌شود و بی ذات رند همان و جداست و به مربی و خود معنی خود ثابت است فقط عکس‌ها و ضلالت از محض شدید به قول جامی ^{رحمه}

کل ما فی الکیون و هم او حیاتی لئو عکوس فی انرا یا آو ظلال

و معنی که در جل شده راده‌ی آفریدن عدم گردد بری شناخت ذات خود پس اولاً بحسب فرمودند از مرتبه‌ی حدیث انصر نه به مربیه‌ی وحدت که این اسماء و صفات است محلاً پس دو مرتبه بحسب فرمودند از وحده به مربیه واحد است که این مربیه‌ی اسماء و صفات است مفصلاً و این مربیه‌ی همان نامه و ظلال اسماء و صفات است و دایره‌ی مکعب در مرتبه‌ی ظل انظر است

پنجم تجسم اسماء و صفات در مرتبهی سوم و این دایره‌ی مقام مردان شریف و پیشوایان طریقت و مشایخ و امراء و سایر عری اولیاده است از اهل مناصب و این مقام حظردن معرین یا معاد را است و این مقام به موضعه جبر که است این وقت پس این مقام و حروف است در که سیح خود را بخار کرده خود را بر او بالاتر دادند

۹. نهم مراقبه‌ی ولایت کبری است که هر بدی سوم است از دوایر و این را ولایت الانبیاء هم می‌گویند و در این مراقبه سیر در دایره‌ی اسماء و صفات واقع می‌گردد و این دایره شامل سه دایره و یک نوس است پس در دایره اولی مرتبه‌ی انزلی را تصور کند طبق مفهوم این آیه قوله تعالی: و بحر احرب الله من عند النور بد

و در این مراقبه سیر کنند فیض می‌آید از آفتاب که نزدیک تر است به من در یک جهان می‌که منشأ دایره ولایت کبری است و مورد فیض لطیفه‌ی نفس می‌است به همراه لطایف امر و خروج لطایف عالم امر تا اینجا است. و در تصف این دایره سیر اقریب و توحید شهودی ممکن می‌گردد و تصف پایین این دایره بر روی اسماء و صفات و بدین مقام رسیدن عاری است منتهی بر حیوانات و به است

و در این مراقبه تسبیح ربانی یا خیالی یا در نظر گرفتن معنی برای ترقی بسیار مفید است و احوال این مقام به سبب قلب لطیف و بی لذت اند و چون سبب لطیفه‌ی نفس ناپسند و قوی گردد حالات قلب در جنبه آن سیأ متبناً می‌گردد

محبت	قوس	ولایت کبری
محبت	دایره	ثالث ولایت کبری
محبت	دایره	ثانی ولایت کبری
محبت	دایره	اولی ولایت کبری

نیم دایره دوم که مفهوم این است سب نحله و تحفه این است یعنی می آید از من که مر دوست می دارد و من او را دوست می دارم که منشأ دایره ثانی ولایت کبری است و مورد حبس الهی من است پس دایره سوم و نیم دایره قوس هم همین است و هر یکی از این دو پیر بالایی اصل پاستی است و این دایره ثلثه مبادی صفات و شیوانات است و علامت قطع بعضی از مره این است که دایره مثل قرصی افتاب بدون نور ظاهر می گردد و در هر مرتبه که زیاده تر قطع می کند زیاده تر نور قرص نمایان می گردد و دایره ی قوس چون هلال نمایان می گردد.

و علامت تمام دایره ی ولایت کبری این است که معامله ی بیمن باطن که قبلاً متعلم به مفر بود در این وقت مبسم به سیه می گردد و در این وقت شرح صدر حاصل می گردد و سعه سینه خارج از بیان می گردد. صاحب کشف

عبارت این انوار و غیره را می بیند و علامات شرح صدر به طریق وجدان این است که اعتراض قلبی و اعتقاد بر حکم نصرت مرتفع می گردد و پریشانی از نفاق به مقام رضا ناسب می گردد و رضا به نصرت مستحق او می شود و صبر و شکر و نفعی نیک بیف شرعی به قبول بلا دلیل، شای او می گردد و مقام علوم استدلالیه در نظر او بدیهی و کشفی می گردند و قوهی نفس او را به مواجید رب العالمین پیوسته می گردد و نفس او مستهزئ و ضعیف می گردد و می گذارد و امانت در او بیرون می رود به گونه ای که برای تظلم فقط اما بر خود ناراحت می گردد و در مقام عبودیت خود را محض می داند و خود را محض شریعت می داند و در این مقام کار او بهر یک حلال و پاکسازی درونی و ترکیب الخصایل از تمام صفات زایل مثل کبر و خودی و حسد و کینه و غیره.

۱۰. مهم مراتبهی اسم ظاهر است که مشتمل بر دایرهی ولایت صغری و ولایت کبری است. پیش این اسم بعضی می آمد از دانی که بی چون و بی چگونه است و اسم ظاهر نامیده شد، و مورد بعضی لطیفه ی نفسی می با لطایف عالم امر است.



۱۱. مراتبهی ولایت علیا است که اسم یا علی نامیده شده و ولایت علایکه مقام است علیها السلام پیش بر است از دانی که کسی به اسم الباطن است و منشأ دایره ولایت علیا است یعنی می رسد و مورد بعضی عناصر ثلاثه می است.

و در این وقت تسبیح ربانی و نماز نقل موجب ترقی است و ارتباط با ملائکه کرام ایجاد می شود و بسیاری موارد علایکه برای او ظاهر می گردند و

سیر در اینجا در شیونان و صباران است چون سالک به این مقام می‌رسد گوید که اول جوحدهی بی پر و باد بود و نمی‌توانست که به چاب داب احدی پیوندد پس در این وقت اسم ظاهر و باطن دو پراو شدند و می‌تواند که به چاب داب احدی پیوندد و به ولایت عجب این است بدان که دایره ولایت علی به سره معر است و ولایت‌گیری به سره پوست هر دایره بسبب به دایره پایش خود همین حکم را دارد غیر از کمالات نبوت به بالا

۹۴ مراقبه‌ی دایره کمالات نبوت است و آن عبارت است از تجلی ذاتی و بعضی بدون حجاب سماء و العیاض بعضی در نظر سالکانی در الواقع چرا که ذات‌گاهی از صفات خالی می‌باشد و بی‌تش این است بعضی می‌آید از داب احدی که منشأ کمالات نبوت است و مورد فیض محضر خاکی می‌است.

و در این مقام بزرگ اسرار معلومات درمی و مشاهدات فرغانی می‌گردد و این ناشی از مقام میوب است و حصول اینها مخصوص به اشیاء (علیهم الصلوة والسلام) است البته برای ناهمین کامل به برکت تابعیت حقایق به مقام بهره مختصری است و تمام کمالات پائینی مثل ولایت صغری و کبری و علای ظلی این اند و عظم بی مقام از حیطه‌ی بیان بیرون است. و حالات باطنی در این مقام بی رنگی اختیار می‌کنند و حصول بلاجهت حاصل می‌گردد و تمام اضطراب‌ها و شوق‌ها زایل می‌گردند و برد الیقین حاصل می‌گردد و یومیدی و مصبری سخت برای او به وجود می‌آید تا مرحدای که نفس خود را از کافر لرنگه بدر می‌داند و گویا که مصداق المعجز عن ذری الإبراک اندرنگ می‌گردند

و اینجا برای عارف وصل حیرانی همرا و وجود لطفانی حاصل می‌گردد.

و صل‌های که پایین‌تر از من بودند داخل دو دبرای وهم و خیال بودند. مقام عناصر در این مقام طیر عنصر کربابی لاشیه محض می‌گردند.

و احکام شریع در این مقام همه سکاو می‌گردند و به عین الیقین می‌رسد و از دایره‌ی شریعت به حقیقت سربست و از عبور عبور به حقیقت اعمال مشرف می‌گردد تلاوت قرآن مع الترتیل و کثرت نماز به طووس قنوت خصوصاً قنوتین و نکران کلمه‌ی طیه به تنافق و با خود در سده و ادکار غایت در حدیث پاریگر و معاون او در رسیدن به این کمالات هستند و اشتغال به علم حدیث و تفسیر و الهام هستند در ترمی این مقام بزرگترین معاون است.

۱۳ مراقبه کمالات وصال است و پیش این است
یعنی می‌آید از ذات احدی که مستطاب دایره کمالات
وصال است یعنی می‌آید و مورد میسر هیأت وحدانیه
من است.



بدان که مورد فیض در این دایره و تا آخر مقامات هیأت وحدانیه است
تصرف هیأت وحدانیه این است هیأت وحدانیه عبارت است از مجموع تمام
امر و عالم طری چرا که بعد از تصفیه برای هر یکی از این دو عالم شکل و
حالتی دیگر حاصل می‌گردد مثلاً چون حکیم می‌خواهد که از چند داروی
مجرد یک مجموعی مرکب درست کند پس به طور جداگانه خاصیت دیگری
داشتند و بعد از مرکب شدن نام و هیأت و خاصیت آنها تغییر می‌یابد
همین طور لطایف بعد از تصفیه و ترکیب خروج بسیاری پیدا می‌کنند و در این

مقام و در مقامات بالا میر که در آنها انوار و وسع و احاطت خروج و ورود و انجذاب به تمام بدن و غیره حاصل می‌گردد.

کثرت تلاوت قرآن و مقام به طول قرأت موجب مری درین مقام است و صاحب این مقام به ذاب خود متوجع است و از حبس ذاب بدون واسطه اخذ می‌کند اگر چه به برکت تبعیت به این مقام رسید است و در این مقام ترقی باطن فقط به وصل و وهب الهی است عمل و عمل در این مقام و محالنی ندارد اگر چه مرقی در مقام مقامات مربوط به فصل خداوندی است نه به عمل، اما اعمال در دیگر مقامات مثل اسباب اند ولی در این مقامات پیش از اسباب هم هستند مثلاً ذکر در از بین بردن سرگی‌ها و مقام بهیمیه السری کام دارد اما به مری این مقامات نتیجه‌ی معبد بها ندارد آری اگر با تامل لسانی فقط محمد رسول الله رسم کند یا درود خواند آن وقت در این مقام مرقی و وسعت پیدا می‌گردد.



۱۶ مراتبی کمالات اولوالعزم است و او هم عبارت از تجنی ذاتی دائمی است. و تیش این است از ذات احد و محشی که منشأ دایره کمالات اولوالعزم است هر هشت وحدانیت من فیض می‌رسد.

این مرحله از مقام کمالات بالا تر است و این مقطعی پدایانی کمالات رسالت است که به این شریف اولوالعزم مشرف شده‌اند و دیگر به طفیل و تاهیب ایشان و الریث الداب در این مقام معدوم الکیمیة می‌شود و در کمالات نبوت و رسالت مجهول الکیمیة بوده است.

کثرت تلاوت و کثرت نماز و درود موجب ترقی در این کمالات به گونه

می شود و هم چنین در مقامات فوقانی تا آخر دوایر

فایده بعد از این کمالات میر و ملوک دو روح دارد یکی مسیر حقان الهیه است مراد از این حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة است و دوم مسیر حد پس انبیا است و مراد از این حقیقت ابراهیمی و غیره هستند شیخ در بحثی مختار است که از کدام مسیر شرعی شروع کند اما در سلسله ی بزرگان ما مسیر حقان الهیه مقدم است.



۱۵. مراتبی حقیقت کعبه ی ربانیه است و بیش از این است. از ذات بهی که موجود بیام ممکنان است و مبدأ حقیقت کعبه ی ربانیه است بر هیت وحدتیب من لبس می یابد

مراد از این حقیقت ظهور سوار پرده های عظمت و کبریا است که به ذات خداوند قدوس جل جلاله ثابت اند و در این مقام سالک عظمت خداوند نمایی و کبریا پس او را مشاهده می کند و یک روح عریب پروگ بر باطنش غالب می گردد و کمتر کسی است که در این مقام عالی به فنا و فنا مشرف گردد پس اگر در این مقام با گردد مشاهده می کند که ممکنات از توجه به او روی گردان شده اند و در این مقام و بالا اگر چه حالات پس رنگی است و بی علو نسبت باطنی و وصف آن از حد بیان پیروی است و پس است که در این مقام کعبه معظمه را در طواف خود می بیند.



۱۶. مرتبه ی حقیقت قرآن است و آن عبارت است از مبدأ و سبب پلاکیت حضرت ذات بیعت تعالی و تقدس و بیش از این است از ذات بیعت که مبدأ و سبب

حضرت ذات است و منشأ دایره‌ی جمعیت در آن مجید

است بر هیأت وحدانیّت من فیض می‌رسد

و در بی مقام در می‌یابد که هر حرفی از حروف کلام به چه قدر دارای
مبانی و حقایق هست و بواسطه کلام به ظاهر می‌شود و برای قرائت قرآن
تمام جانب حکم دهد پیدا می‌کند و در وقت قرائت ربان تباری حکم شجره‌ی
موسوی پیدا می‌کند و علامت انکشاف ابو رقر را کرم درود ثقلی سب در
باطنی عارف



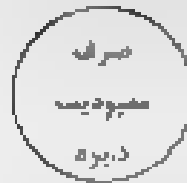
۱۷ مراقبه‌ی حقیقت صلوة است بسبب این است از
ذاتی که کمال و سمت بی چون حضرت ذات است و
منشأ دایره حقیقت صلوة است بر هیأت وحدانی من
فیض وارد می‌شود

بدان که حقیقت قرآن مجید یک جزو حقیقت صلوة

است و حقیقت کعب جزو دیگر است.

سالکی که از این حقیقت بزرگ بهره‌یابد در وقت ادای نماز از این دار نامی
بیرون می‌رود و در دار اخروی داخل می‌شود و بعد از آنکه برای مصداق بی
معام است و بری این سالک در نماز دومی چنان روحی دهد که او تمام بقعه‌ها
و ذوی‌ها بالاتر است.

قرب و نزدیکی که در نماز است در هیچ عبادت قریب از این وجه در
حدیث است اقرب ما بکون العبد من القرب فی الصلوة (۱)



۱۸. مراتبی معبودیت صرف است بیش این است
از ذات بحث که منشأ معبودیت صرف است بر حیات
و حداثی من فیمن می آید

و در این موعظ وسعت میر کونااهی می نماید و نیز قدمی تمام می شود و
سیر نظری جلوه گر می گردد و حقیقت گسندی طیبیه را بر مقام دوس
می گردد و در اینجا به طور کامل بی انبوه ماطنه مهبود می گردد و اثبات
معبود حقیقی و توحید خالقین که خیر او مستحق عبادت است در اینجا
جلوه گر می گردد و در بحث نهایت تفاوت بین عبدیت و معبودیت شکاه
می شود و عاید از مهبود انگونه که نایسته اوست امتیاز پیدا می کند و در این
وقت اشتراط می کند که و ما بلعاب و بوب الاوامل و در پی مقام گفته اند مذ
عبدیت حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک ما شکرفناک حق شکرتک.
حقایق الهیه پیچا بنام شدند و بعد از این حقایق انبیاء می آیند.

فایده بدان که چنانچه برخی در حقایق الهیه و بسته به تعریف خدایست همین
طور ترقی دو حقایق انبیاء دانسته به محبت است و بدانکه اولین مظهر ارگنج
محبتی خدایست و از تعریف او است که نفس حی نامیده شده و گرین همین
نمی بود دنیا به وجود می آمد و عوالم در کسم عدم می ماندند.

معین ذاتیه به نسبت ذات مقدس و الجلال دارای دو اعتبار است یکی
محبوبیت دوم محبت پس اعتبار محبوبیت ذاتی مبدأ همین حقایق الانبیاء
است و با تعریف به دیگران می رسد و اعتبار محبت ذاتی مبدأ تعین
حضرت کلیم الله موسی علیه السلام و با تعریف به دیگران رسیده است.

و اعتبار محبوبه الاسماء و الصفات مبدأ بعین حضور خلیل ﷺ است
و ظهور کمالات اعتبار محبوبیه الصفاتیه مخصوص به حضور آدم و نوح و
ابراهیم و غیرهم می‌باشد علی‌سینا و علیه‌الصلوة و السلام و قبل غیر هذا
القول.

و اعتبار محبوبه ظلال اسماء و صفات و افعال مبدأ بعین مقام اولیاء
مرشد است و اعتبار محبوبه این ظلال و غیره مبدأ نفس اولیاء مریدین است



۱۹ مراقبه‌ی حقیقت ابراهیمی است مبنی بر این
است از ذاب بعد که منشأ دایره حقیقت ابراهیمی
است بر خیأت و جدائی می‌باشد.

چون که این مقامات دارای کجیاب عظیم و اسرار بزرگ اند و کثیر الیترکات
همند از حضور رب الارباب ازین وجه تمام انبیه (علیهم‌السلام) در این
مقام تابع حضور خلیل ﷺ اند چه این مقام مخصوص اوست و لصله
جبری او است نسبت به دیگران و ازین وجه او امام الاثنه است به حکم
﴿لَمْ يَجْعَلْ لِنَفْسٍ لِيُفْلِحْ﴾^{۱۹} به علوی که خادم المرسلین ﷺ در پیروی از
دین و سریت او دستور داده شد. ﴿وَأَنبِئَ بَنِي إِسْرَٰءِيلَ حَقِّقُوا﴾^{۲۰}

و در این مقام برای سالک با ذاب باوی جز اسمیه نوعی تعلل پیدا می‌گردد
که به غیر از التفاتش نمی‌آید تا بجایی که از غیر ذاب توجه به اسماء و صفات
یک نوع حجاب می‌دهد و از دلش به ریاضت مشایخ و طلب کمک و امداد غیر
الله حتی اگر ارواح کاملین و ملائکه باشند او را شرم نداد می‌گردد اگر چه ارواح

کامدین و حلائیکه باشند و در این مقام کثرت درود ابراهیمی موجب ترمیمی است.



۶۵. مرافقه‌ی حقیقت موسویه است و پیشش این است: از ذات یکتایی که منشأ حقیقت موسوی است بر هیأت وحدانی من خصص می آید و حصول کمال این مقام امالة مخصوص به حضرت کلیم الله علیه السلام

است و دیگران در این مقام تابع هستند و گاهی در این مقام از لوط محبت پس اختصار او ربان عارف $\text{عز رب اریض انظر البک}$ بیرون می آید و موجب بر اینکه با وجود ظهور محبت دایره در این مقام عارف به توانگری و بی‌یاری دست می یابد از قبل اجماع صمدیر است و در این مقام پس درود جینی مفید است اللهم صل علی محمد و علی ته و صحابه و علی جمیع السوءاء و المرسلین خصوصاً علی کلیم موسی و سلم.



۶۶. مرافقه‌ی حقیقت محمدیه است که مستقی به حقیقه الحقایق و ظهور او است پیشش این است. از ذات بحث که محبت و محبوب به ذات خود است منشأ دیره حقیقت محمدی خاص بر لب وحدت پس می رسد وارد می شود.

در این مرتبه معنی بنا و بقا به طور خاص رو می دهد و اتحاد خاص به ن سرور کائنات ﷺ میسر می شود. تابع به منبع چای شهاب پیدا می کند.

که اسم محبوب از میان می‌رود و چنان منحوس می‌گردد که جامع در رنگ منبج هر چه می‌گیرد از اصل می‌گیرد گویند که هر دو از یک چشمه آب می‌خورند و هر دو شیر و شکر اند و منی ریح توسط که مرده بد را ناس اند سجن معلوم می‌شود و مصداق این شعر می‌شود:

من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی

تا کس نگوید بعد از این من دیگرم مو دیگری...

افسانه‌ها گزیده‌ام مهر شمعان و زریزده‌ام

بسیار خوبان دیده‌ام اناتسو چهر دیگری

و در این مقام در جمیع امور و حرکات و سکنات دینی و دنیوی پیروی

کنند، محبوب رب العالمین ﷺ به درجه کمال مرعوب می‌گردد

و کثرت درود در این مقام بر می‌بخش است. این دویم اسم گرامی به دو

مقام اشاره دارند یکی مقام محیی و دوم مقام محیویت یعنی ایشان به هر

دو روح این کمال دست یافته‌اند.



۹۶ مراتبی حقیقت احمدی است. اینس این است

از ذات واحدی که محبوب ذات خود است متشأ دایره

حقیقت احمدی است بر هیأت وحدانی من فیض

می‌رسد.

در این مقام محیویت ذاتی که عبارت از ظهور محبوب به نظر ذات صرف

نظر از صفات جسمانی اوست کشف می‌شود. و در این مقام بن درود معبد و

تر می‌بخش است اللهم صل علی سیدنا محمد و عسی ال سیدنا محمد و

اصحاب سیدنا محمد اصحاب صفواتک عدد مخلوقاتک و دارک و سلم.



۶۳ مراقبه‌ی حب صرف است و بیش از آنست که ذات مطلق که منش دایره‌ی حب صرف است بر مآب وحدانی می‌فیض وارد می‌شود.

بدانکه به سبب قرب این مرتبه از ذات مطلق و لا تعین بی‌رنگی و بلندی و مد بی‌مقام است زیرا که او بی‌چیزی که از ذات مطلق بر منتهی ظهور مده عشق و محبت است که منش ظهور و مبدأ خلق مخلوقات است و این مقام مخصوص به خادم البیرون ^{علیه السلام} است و حقانو دیگر انباء در این مقام شاف نمی‌شود.



۶۴ مراقبه دایره‌ی لا تعین است که اندر حضرت اطلاق می‌گویند بیش از آنست که از ذات واحدی که موجود است به وجود خارجی و از جمیع مآب صرف است بر هیأت وحدانی می‌فیض وارد می‌شود.

لیدم اینجا چنانچه گاهی ندارد البته سیر نظری می‌شود چون که جبروت ذات آنها ندارد نظر بی‌بدره حیران و سرگردان است تا به کتب نظم و مع شود اینجای مقامات مجددیه به پیدای رسید.

نایبده: طریق توجه مرشد به مرتبه مراقبه‌ی بین است که شیخ همان سبب و فیض را که در آن مراقبه به دست می‌آورد و به نیت و عزم و محبت کامل بر همان محل مرید به خیال القا کند و به ذات مقدس خداوندی پناه برد که همان فیض و نسبت را از محل الهای او بر محل ملکی اله مرید برساند.

فایده ۲: سالک در مبادی ولایت تا ولایت کبری یا نهایت جنب و جوش و خوق و ذوق می‌رود از این وجه مشعب‌های مسیر در نظر او نمی‌آید و وسوس نفس و شیطان و سرورش‌کنندگان بر او چندان اثر نمی‌کند و بعد از شروع ولایت کبری چون که بخاراب و بحر و اولین خاموشی شده رو به خاموشی می‌گردد از این وجه وسوس و ملامت و گناه همه محو کرده حلقه می‌آورند حتی که سالک به استیاء دچار بازگشت به عقب و پسروی می‌شود ولی باید دانست که این یک موج کمائی است و رو به برمی دارد البته در این موقع ضرورتاً به اجتهادی مختصر نیاز هست که با کمترین کوششی این حالات باطل از بین می‌رود و این را مجدده ثانیه می‌گویند.

بیان حقیقت دوایر

حقیقت اجمالی و اصطلاحی مفهوم دوایر مخصوص مراقبات است و وجه سمیه آنها بر دوایر یا به سبب است که در مراقبات هر چه که از حقایق برای اهل کشف منکشف می‌گردید صورت‌های مثالی آنها در نظر کشفی‌مان اکثر به صورت دایره مبداء گشته است. با ر این وجه که حرکت فکری که در مراقبات موجود است تا زمان مسیر آن همان یکجاست می‌شود و زمانه معتمد می‌گردد مشابه حرکت و ضمیمه و آن منشیء الدوائر می‌شود که از نظر حد و مرز تفیری نمی‌یابد ولی زمانش متغیر می‌گردد.

تعمیمش این است که برای بعضی از بزرگان اهل سبب مکشوف شده است که کاینات عالم از اعیان و اهرامی همه مظاهر اسماء و صفات الهیه اند و اسماء و صفات را حقایق و مبادی تعینات مظاهر می‌نامند و تحقیق کنند پس

مظهر است به هیچ دلبری حقنی و نهی منع شده است فقط بعضی از برگزگان از روی ذوق و کشف پس حکم را کرده‌اند چنانچه که عالم در نظر تمام ادیان از نظر وجود ذاتاً حادث است از روی دلیل و برهان از نظر زمانی معدوم بوده است و چون خالق کاینات ایجاد آن را اراده کرد بر ممکنات که از خارج معدوم بودند و در علم موجود بودند و در علم به اسماء و صفات خود مجسم فرمودند که از آن برای ممکنات یک نوع وجود نفس الامری به که خارجی حاصل شد که مشابه نمرار و ثبات بود تمام این درجه ظلال است پس آنها را به وقت خود در خارج آشکار کرد پس همین ظلال همگی صفات اند و صفات همگی شیون اند و شیون اعتبارات اند برای ذات یعنی دو ذاب اعتماد داشتن به اینکه او مبدأ افکشاننده معلومات است شایع است و بین اعتبار که او مبدأ آثار است شایع قدرت است و بین اعتبار که او مرجع حد المقدورین است شایع اراده است و حکما.

و چون باید بر ذاب می‌شوند بلکه با دلت فقط بخاطر اعتباری دارند و آن نظایر هم به نوعی که بعضی حیثیت نظایر او صدق متناهیین متأخر باشد و نه مقدم مثل معالجه‌ای نفس خود که معالج می‌شود لکن عمل و معالج می‌شود مستعمل نظایرات اعتباری دارند ولی به صورت تقدم و تأخر

موجودات خارجی همگی سایه‌ها هستند به این معنی که موجودات دهمی را هم شامل می‌شود پس گاهی به سالک مراقبه‌ای عدم اصلی عالم را تسلیم می‌دهند و این و مراقبه‌ای احدی می‌گویند گویا تمام موجودات در مقابل عینی حق سبحانه و تعالی هنوز هم معدوم اند که از این مراقبه بر سالک بنا و اصلاحات شبه می‌کند و این را دیردی امکان می‌گویند و گاهی به سالک

مراقبه‌ی اسماء و صفات را تعمیم می‌دهند که به واسطه‌ی ظلال به ظهور و سیاه است و پس را مراقبه‌ی معصوم می‌گویند و در بین مراقبه محبتی موجه و حضور پیدا می‌گردد و در بعضی به خلاق الهی باب و پایه ری پیدا می‌گردد پس ر دایره و لایه صغری می‌گویند و برای عدم مشکلات همین ظلال مبادی بصابت‌اند یعنی فیض اسماء و صفات بری عالم ممکنات به واسطه‌ی همین ظلال می‌رسد و در بین ممکنات حضور ابیاء و ملائکه (علیهم السلام) دارای امتیازی خاصی هستند چرا که اسماء و صفات به راه‌روایت مبادی بصابت نشان‌اند پس از بین وجه مراقبه‌ی اسماء و صفات مخصوص ظاهر که در آن مبادی قیامت ابیاء (علیهم السلام) اند آن دایره و لایه کبری نامیده شده است و مراقبه‌ی اسماء و صفات بر مخصوص باطنی باطنی می‌کنند که آن مبادی نبیانت ملائکه (علیهم السلام) اند و آن را دایره و لایه صغری می‌نامند

و از برکت مراقبه‌ی این دوایره حضور ابیاء و ملائکه (علیهم السلام) مناسب خاصی پیدا می‌گردد و عمل به حکام مثل امور طبیعی و دانشی و غریبی می‌گردند و برای رسیدن به صفات عظمی انجمن راهب می‌گردد و چون که ولایه کبری نفس به عنای مطلق می‌رسد آن را سبب طایع هم می‌گویند و همین طور که مراقبه‌ی اسماء و صفات انجام می‌شود و مراقبه‌ی ذات هم به اختیار و مختلف انجام می‌شود مثلاً گاهی بر سر صورت است که منشأ کمالات نبوت است و آن را دایره کمالات نبوت می‌نامند و اگر از این اختیار که منشأ دایره کمالات رسالت است مراقبه صورت گیرد آن را دایره کمالات رسالت می‌نامند پس دو صورتی که منشأ کمالات اولوالعزم باشد و دایره‌ی

کیالات او بولالکرم می نامند و اگر از این حیث که موجود خلایق است مراتب ذات کنند آن را دایره حقیقت کعبه می نامند و اگر به این اعتبار که در ذات و سبب بین کیف است مراقبه کنند دایره حقیقت مرآت است پس در مظهر حقیقت واسعه است به همین خاطر در برکات و فیوض آن یک نوع وسعت خاص است و اگر به این اعتبار که ذات مقدس جامع این علم ذو یمنی موجودیت و سبب است مراتبه صورت گیرد آن را دایره حقیقت صواب می گویند چرا که معارف جامع مراتب و سجده است و پس به مراقبه می نمود حقایق الهیه می گویند و این هر سه به اعتبار صفات نبوتیه اند

و مراقبه ذات به این اعتبار که منشأ حقیقت براهیمی است آن را دایره خست و حقیقت براهیمی می گویند و بر این حیث که منشأ حقیقت موسوی است آن را دایره حقیقت موسوی می گویند و هنگام حقیقت متعدد و احمدی و جنب صرف و اگر مراقبه آن از حیث ذات مطلق و عدم نسبی انجام شود دایره لاتعین است.

فایده: درجه و مقام این مراتب و تفصیلات در نظر سریع از لحاظ اعتقاد و عمل این است که مقصود اصلی از این مراتب معنی و مطلق و توسل به خدا و پروردگار و غیر او و اواسه شدن به فصایل و صفات شدن از بر این است و مأمور به بودن این امور در شریعت و اولاد است مگر به درجه جمال و ابداع.

شرح بیان اصحابی در مورد نهاده و مبانی آنها از ظواهر و مظاهر و نفس و بیس آنها نه در شریعت منقول است به اسباط شده بلکه نتایج کسوف اند و پس و کشف چهره دلایل و راهنمایان برای هر می بیستند

پس به تفصیلات و بیانی آنها اعتقاد استوار شدنش یا عمل بر مقتضای آنها را لازم دانستی به آنها را مقصود با لداب دانستی به شرط مقصود تصور کردن طبعی در دین و حجاب است وی به شروع آنها باید پس طور معتقد بود که اگر آنها با حکمی شرعی برخورد و تضاد ندارند اشکالی ندارد و از قبیل ظنیات اند. باید پس طور عمل نمود و انجام داد که اگر بین شخص مرید است پس برای خود این تفصیل عمل نکند و اگر شیخ محقق به دستور دهد پس هر بیانی را که خلاف شرح باشد تا درجدهی تصور و نخل به آن عمل کند اما در مورد دوستی و حکم بدهد و شیخ به عوام و نادانان چیرها را تعلیم بدهد که ترس از ویاده روی و گمراهی وجود دارد

تعطیل اعمالی ثابته

ابتدا باید در دمی خود مقدمه چینی کرد در مورد اینکه اصل مسئله وحدة الوجود و وحدة الشهود که معنی و دیالهی بحث ایمان ثابته است به قول حکیم الامت یک مسئله علمی و کلامی است چرا که حاصل آن رباط الحادث بالتقدیم است و این مسئله علمی و کلامی است چرا که مسائل اصولیه کلامیه دو قسم اند یکی عقلی محض که عمل برای لزوم حکم آن کافی است مثل وجود صانع و حدوث عالم و غیرها
دوم عقلی غیر محض که عقل هم حکم آن می‌کند اما در اثبات ادعای خود محتاج ثقل هم هست مثل مسئله رؤیت.

پس بعد از این مقدمه چینی بدان که مسئله وحدة الوجود و وحدة الشهود و ایمان ثابته بعد مدخلی کشف از قسم دوم مسئله علم کلام است و علمی

است لهذا حکیم گسراهی و کفر بر ارباب انچه خود جلب گسراهی بر آن حکیم
کننده می‌کند و این یک نوع علو و دشمنی به ارباب الله است که در آن بیم از
رجح و ازار در جنگ با الله وجود دارد

بنا آنچه علماء ظاهر از کیفیت نبوت الوجود بمحوادث ذکر کرده‌اند اگر
قطعی می‌بود پس در آن وقت بدون شک بر فواید اهل تصوف حکم بطلان
جاری می‌شد و صحیح بود لیکن آن خود هم قطعی است

ممکن می‌گوید که مسئله اثبات الوجود بمحوادث عقلی محض است و
اهل تصوف می‌گویند که از نظر امکانی عقلی است و از نظر واقعی کشفی
است پس این مسئله از هر جانب قطعی است.

خلاصه تمام ادیان آسمانی که عالم را حادث بالذات و پادمان می‌گویند
در این امر هم عقیده اند که عالم اول معدوم محض بود پس به ایجاد بوجود
آوردنده حقیقی جل شانه موجود شد بعد از بی احتیاجت کردند که در مورد
بیان کیفیت وجود و انتفاء آن دچار اختلاف عقیده شدند در بیان پس
کیفیت چهار فواید یکی قول علماء ظاهر دوم قول بعضی از حکماء اسلامی
سوم قول معتقدین به وحده الوجود که رئیس مشهور و فروغ دهنده‌ی آن این
عربی رحمه الله شیخ کبر است اگر چه قبل از آن به طور اجمالی بیان شده بود مثل
انزالحق و سبحانی گویان که مشهور اند چهارم قول معتقدین به وحده الشهود
که امام بن گروه، حضور خواجه محمد رحمه الله است اگر چه قبل از او نیز پس
عقیده به طور خلاصه وجود داشته است ولی رواج دهنده و مفسر آن خواجه
رحمه الله است.

و برای توضیح این اقوال چهارگانه حضور حکیم الامت رحمه الله متالی

مستحب فرموده اند که در این است که یک آینه در بعضی محلات در برابر آفتاب قرار داده شود در آن چهار کعبه بید می شود یکی اینکه آینه به نور آفتاب نور می گردد و این نور که آینه به آن متصف می گردد و معایر نور آفتاب نیست پس همان یک نور است که بالذات وصف آفتاب است و وصف بینه است بالعرض. به همین خاطر چون آینه از برابر آفتاب دور کرده شود نور می ماند دوم بکه آینه از حرارت آفتاب گرم می گردد و این حرارت که آینه به آن متصف شده است یا حرارت آفتاب معایر است اگر چه از حرارت آفتاب پهرامند شده است و چون که معایر است اگر بینه از محاذات آفتاب دور کرده شود گرم می ماند

سوم اینکه فرض آفتاب اندودن آینه نماید می گردد و به دلیل آنکه است که بجهت در آینه است به عین آفتاب است و نه شیخ (سایه) و نه عیار او بلکه فقط وهم و خیال است.

چهارم اینکه سادگی در آینه بر روی زمین مقایل می اند و خود این ظل نه در درجه‌ی نور و حرارت است که واقعی باشد و نه عین عکس می‌شود به غیر واقعی گفته می‌شود بلکه در درجه‌ی پایین هر دو واقع است چرا که به جهت نور و حرارت محیط است و غیر مستقل و به اعتبار عکس صوری قوی و مستقل است پس در کیفیت ولی نور بینه را عین نور شمس می‌گوییم و دوم را معایر حرارت خورشید و عصب ضمیمه شده به آینه می‌گوییم و سوم را خیال محض می‌گوییم و به یک اعتبار در محض محض نفس هم صحیح است و نه یک اعتبار آن را عین خورشید نفس هم صحیح است و چهارم را ظل و شیخ و مثال می‌گوییم.

پس باید توجه داشت که عتباء ظاهر می‌گویند که الله تعالی مصدومات را در زمان‌های آنها به قدرت و ادب خود به وجود حادث مختص فرمودند. بعضی این وجود حادث نه عین موجود است و نه دل یکی و نه همین وجود است موجب ادب حقیقی شدند حالا برهان سبب ممکنات به وجود مثل انتصاب شدن پیدا است به حرارت که حقیقی هم هست و این محتاج کتاب و تحذیر حرارت افتاب است در میان بالا می‌برد تا وجود موجود هر دو یکی است بعضی از حکماء می‌گویند وقتی که الله تعالی ایجاد ممکنات را رده فرمودند به آنها از میان وجودی که خود داشتند و عده بود یک سبب خاص که که آن معلوم است عطا فرمودند و به نشان وجودی مستقل بداد پس این باعیان به همین نسبت موجود شدند پس نزد شارع انتصاب کردن ممکنات بالوجود مثل انتصاب آینه است به نور در مثال بالا که موضوع کردن آینه به حرارت حدیسی بود و انتصاب خورشید به کس بعضی وجود جرمی حقیقی است و موجوده کس.

و اهل کشف به کشف و دوی خود وجود را به طور مطلق از ممکنات نفس می‌کنند و در کشف فقط تصدیق نشان کرده می‌سود و دوی را این طور بیان کرده‌اند که وجود اصل تمام خیرات و کمالات است چنانچه عدم اصل تمام شرور و نقایص است و تمام کمالات و خیرات به حق چنان سلطان برمی گردند پس باید وجود هیچ خیرات است بری خدا باشد و پس ثابت گردد وجود بری ممکنات نوعی شریک و قرار دادناست تمام حل تصرف در این

مسئله اتفای نظر دارند

و بعد از این به دو مذهب مختلف تقسیم شدند یکی مذهب شیخ اکبر است با پیروان خود و یکی مذهب طو حه مجدد رحمۃ اللہ علیہ است با گروه خود پس شیخ می‌گوید که قبل از فریش عالم فقط ذات حق موجود حقیقی بود که دارای دو مرتبه بود یکی ذات همراه اسماء و صفات و دوم علم شرح و بیان همان اسماء و صفات که همین مرتبه‌ی دوم را عیان ذات می‌گویند و اگر چه بی‌ایان ثابته که مرتبه‌ی علم الهی است در اسماء و صفات داخل اند اما نه دارای دو اعتبارند یکی از حیث صلب علم بودن آنها که با ذات حق سبحانه منشأ دوستی مسئله هو علم است دوم از لحاظ معلوم بودن آنها که متعلق علم است پس از نظر اول اعیان ثابته را موجود عینی و خارجی می‌گویند و از حیث دوم آنها را موجود عینی می‌گویند چنانچه علم حادث دارای دو اعتبار است مثلاً در او صورت موجود فی‌الدن یکی احاطه کردن بر حوادث دنی که آن به دهن قائم است و دهنی او مختص است که به این اعتبار آن صلب علم و موجود فی‌الخراج است دوم نفس صورت یعنی اینکه او متعلق علم است از این حیثیت او معلوم و موجود فی‌الدن است. خلاصه همین طور قبل از خلق موجود عالم حقیقی فقط یک ذات بود که در آن از دو اعتبار دو مرتبه بودند یکی موجود عینی یعنی ذات به اسماء و صفات که موجود خارجی در آن متحصص است و آن را ظاهر وجود هم گویند بدین وجه به وجود تعبیر می‌کنند که مرد صوبه وجود عینی ذات است و به بی‌خاطر به آن ظاهر می‌گویند در برابر مرتبه بعدی به اعتبار وجود علمی آن یک نوع بطی است که نفس توان آن را وجود خارجی گفت پس یک مرتبه موجود حقیقی

این شد. هر یک از دوام آن موجود علمی بحسب عیان ثابت است و نفسی است
 سیاحتی و نمائی خواست که عالم را در عدم به وجود آورد به اراده‌ی خود عیان
 موجود علمی یعنی عیان ثابت و بر ظاهر وجود با خلاف مراتب نجفی و
 ظهور که آنها را تنزلات گویند منجلی و متعکس فرمودند پس به همین کیفیت
 در ظاهر وجود عکس اعیان ثابت به گونه‌ای ظاهر شد که نه آن عکس‌ها وجود
 خارجی پیدا کردند و نه در ظاهر وجود آن عکس‌ها حلول کردند فقط یک
 وجود مخفی ایجاد کردند که وجود خارجی به نظر من پیدا پس مرد ایشان
 انصاف حکمت‌ها به وجود چنان است که در میان اینها به لا انصاف عکس
 فرضی آسان به وجود که آن در همه به صورت عکس موجود است نه به
 صورت سایه و بنابراین این نوع صحیح می‌باشد که عکس مرتب در همه من
 نفس و هم و خیال محض است و وجودی مستقل ندارد و حقیقت آن عیان
 جسم روپرو است همین طور محض صورت عکس می‌گوید که به وسیله تجلی
 اعیان پایه بر ظاهر وجود در آنها عکس و نقوس محسوس شدید که وجود
 مستقل ندارند فقط خیالات صرف هستند و محض قول وجودیه همین است.
 و همین مصمود را وجودیه گاهی به این لفظ تعبیر می‌کند که عالم عین حق
 است و همه اوست و عالم مدوم محض است.

و از این بیان روشن شد که بعضی از اهل ظاهر در فهم این چندی حضرات
 وجودیه دچار اشتباه شده‌اند. ایشان نهمیده‌اند که هدف وجودی اتحاد خلق
 با خالق است و در واقع این مورد نیست.

و گویا چه مجدد قدس سره با وجود معرفت در اصل مسئله مشرب
 خاصش این است که بعد از نفس وجود حقیقی از عالم فقط در ثبات وجود

ظهور حقیقی از ممکنات در کیفیت این اختلاف دارد و می‌تواند که علاوه بر
 سماء و صفات در مرتبه‌ی عدم نیز صفات اعتباری وجود دارد و موصیح
 کلامش اینکه در مقابل اسماء و صفات بعضی صفات اعتباری هم هست که
 نسبت به ذات الهی منتهی و معدوم اند مثلاً در مقابل علم چهل است و در
 مقابل قدرت هجرت است - و امثال اینها - پس اینجا دو چیز شده یکی کمالات
 مثل سماء و صفات که موجود دوم نقیصی که معدومند مثل چهل و غیره که
 صورت آنها همین شکلی هستند و همین اند ماهیات ممکنات و پس
 عذاب به خاطر ناقص بودن نمی‌تواند پس اسماء و صفات باشد و به دلیل
 اینکه کمالات در آنها عدم محض و صرف هستند بنابراین تا وجود آنها
 حقیقی است لا محذور ^{۱۱} الوجود الحقیقی فی الحق سبحانه و تعالی و به
 خیالی محض اند کما کان فی مذهب ^{۱۲} الوجودی در فیه پس صورت هیئت
 نقیصه یا کمالات لازم است و پس وجود ظنی می‌گویند چر که شاید ظن
 همین است که از هایت شدن صاحب ظن حایب می‌گردد اما با بسن چشم
 معدوم می‌گردد پس برد خواجه ^{۱۳} این وجود ظنی در مثال پسته یا لامشابه
 همان مادی اینست که بر روی زمین یا دیوار از پسته نمودار می‌گردد که
 وجود و نه دلیل بودن بر است لفظی قول شیخ و خواجه پس شد که شیخ
 نفس وجود ظنی می‌گفت و خواجه انبیا ن می‌گفتند و پس هر دو گروه
 می‌گویند ما شفت الاعیان را کما الوجود نمی‌وجود ظنی به عمده شیخ به
 طور مطلق اثبات وجود ظنی از جانب خواجه.

۱۱- محذور در عدم حقیقی در ذات حق

۱۲- آن گروه که در عدم وجودند

می‌شد پایان تحقیق احیاناً ناپدید در ضمن آن بر مسئله وجود الوجود و وجود اليهود هم به نوهی روشن شد.

پایان کلمات مسئله در مسئله‌ی تشییع

آنها پانزده کلمه‌اند که بنای سلسله منتهی به هر آنها است:

(۱) هوس در دم یعنی دگر خود را با دخول و خروج پس همراه دارد که هیچ کسی را از خود جدا می‌اند این نام مقام یاس، یاس، یاس است در دیگر سلسله‌ها مرثی دوم حضور مع به است و خوابی برگ این و یوسف یاس هم گفتند

(۲) نظر بر قدم برای مبتدی این است که در حال راه رفتن و نشستن و غیره دانه‌ی به پیش پای خود نگاه کند و به جهات سه کم المصاب کند و به نقش و الواح و اشیاء زیاد نگاه نکند چرا که نگاه پس در پس و زیاد و سوسه‌های زیاد و طبع فراوان بری می‌بیند پس است که در هر قدم متوجه آن باشد که بر قدم کدام می‌ایستد.

(۳) سفر در وطن مراد از آن انتقال سالک از مذهب بشری به چاه مباحث منکی است به این طور که هر لحظه متوجه نفس خود باشد چنانچه بیند که اخلاقی از اخلاق وریده‌ی بشری در وجود خودش به آن است به از پس برون به بردارد که به وسیله‌ی نفس ثبات در نفس ۷ الیه در آورده بعد از روزه در حب آورده می‌کند و در الفانیه محبت الهی را در حب اثبات کند اخلاقی رزیه مثل حب دنیا و حرص و حسد و کینه و کبر و خودی و غیره اند و

اشتغال من لطلب الی الاصل را هم سفر در وطن می گویند.

(۴) حنوت در اینجا، مراد از این کلمه این است که در هر کار و مجلس و مشغله به صورت ذکر یا فکر یا بیت به حلق خود توجه داشته باشد مثلاً در مجلس مردمان باشد یا در درس و قرائت و کلام و مطالعه و اکل و شرب و کشاورزی و جرفه و غیره و ولی به دل متوجه آن طرف باشد مصداق دست به کار و دل به بار گردد. و همین است معنی «الصوفی کس و بلس» یا هر شی و فرشی بسی به ظاهر یا خلق است و سزای از آنها جدا است.

(۵) یاد کرد مراد از این کلمه دوام ذکر است یعنی در یاد کردن مشغول گردد و غفلت نکند.

(۶) بازگشتن مراد از این کلمه این است که بعد از چند مرتبه ذکر کردن به جانب التجاء و توجه الی الله و تصریح رجوع کند مثلاً بعد یا هر بار مرتبه ذکر کرده پس به ربای با دل متوجه الی الله شده دعاء و تیار کند مثل این دعاء اللهم انت تقصودی و محنوبی و رضایت مطلق منی مرتکب الذنبا و التاجرة تک انعم عنی نعمتک یغفرک و عرفت فی اذنی و فیه و ضوکی التائمه.

(۷) نگاهدانند مراد از این کلمه محافظت دل خود از هجوم خواطر حسده و خواطر مایوسه اله است. وقتی خطره‌ی فاسدی رو دهد عوشیار و آگاه باشد و او را در قلب خود جا ندهد و اگر بدون اراده او باشد به آن توجه نکند و به روی خود بپارد.

(۸) یادداشت مراد از این جمله دوام مراقبه است در ذات احد بدون توسل به ذکر و الفاظ و تخیلات بلکه فقط با فکر کامل متوجه و مراقب ذات احد باشد و در حصص اسماء و صفات بیفتد و مصداق صفات الانوار مستنات المشرقین

گردد.

۹) وقوف عددی، مراد از آن ملاحظه‌ی عدد و مر است در ذکر نفس اثبات.

۱۰) وَقُوفِ قَلْبِي، این است که کاملاً به دل موجه شده و فکر کند که از ذات بهجت بر قلب من مثل ابر بهاری بیخ می‌ریزد و این توجه را ادامه دهد تا حکم طیب پیدا کند.

۱۱) وَقُوفِ دِهَانِي مراد از آن در هر زمان داکر بودن است و از غفلت دور شدن است.

یادم داشت که شب کنه‌ی از خواجه عبد الخالی عجدوانی - قدس سره - نقل شده که حضرت خواجه خضر علیه السلام به ایشان اموختند و سه کلمه اخیر را سحناگران بهای خواجهدی بزرگ حضرت خواجه محمد نقشبند بخاری - قدس سره - است تَفَعَّلْنَا لَكَ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ آمین.

فهرست سبک سلسله‌ی قادریه

این سلسله منسوب است به جناب قطب عظم و موقت اکرم شیخ عبدالقادر گیلانی تولد او در گیلان - مکن او در بغداد - نسب او حسنی و مذهب او حنبلی

تولد ایشان در اواخر رمضان مبارک سنه ۴۷۶ هـ و قبل ۴۷۰ واقع شد. و در سنه ۴۸۸ هـ داخل بغداد شد و عمرش ۱۸ سال بود و در سنه ۵۲۹ هـ به سنه ارشاد نشستند و وفاتش در سنه ۵۶۱ هـ بزرگفته شد ۵۶۴ واقع شد و عمرش ۹۱ سال گردید.

در این سلسله اولین درس و تعلیم ذکر شیئی اثبات است به چهار متوسط و طریق همای است که در سبک نقشینه بان بیان کردم و طریق اسم ذات هم اولاً همین است

۱. درین دوم اسم ذات است و آن چهار سبک است یکی یکی ضریبی و کیفیتش این است که دو زانو نشسته و بگریه الله به شد و مد و چهار متوسط به توبه قلب و حین. پس کمی توقف کرده تا نفس آرامش شود همین طور ادامه دهد.

دوم آنکه اسم که دوبار ضروب کنند پس در ضریبی می‌گویند و کیفیتش این است که مثل اول نقشه اسم ذات را همان طور کشیده یک ضروب بر زانوی راست زند و دوم را بر قلب صرب کند تا بر ذاب اثر پیدا کرده و آسودگی خاطر

روی دهد و جلو نظر بر طرف نگردد.

سوم ذکر سه ضریب در این چهار راتو باشد و یک ضریب بر راتوی راست و یکی بر راتوی چپ و یکی بر قف و این سوم سدیدتر و شکارتر باشد. چهارم ذکر چهار ضریب مثل سوم بسته یک ضریب بر راتوی راست و یکی بر چپ و یکی بر جنب و یکی به جلو خود رود. و این ضریبی اخیر شد و استکارتر باشد.

۳. ذکر هو است و طریقی بر است که دو راتو سسته و هر دو کف را بر هر دو راتو نهاده و سر را پایین بردنک راتو بود و در راتو دگر هو را بر دارد به صدای شکر و حبیب نفس و به اصل صبر برسد کسی توفیق کند پس ادامه دهد این را ذکر لاهوتی می نامند. بعد از فراخ بر ذکر یکبار کلامی تمجید و یک بار درود و این دعا را بعد از آنکه قف فارغ و می و قدر بترکت بقدر بود عافیا و علما و فقیه فارغونا علی قدر سبعة رحمتی و مضربک و معطرینک اللهم افصح مسامع قلوبنا بذكرک یا خیر الذاکرین و یا ارحم الراحمین.

یک جلسه بعد صبح تا آخر و یک جلسه بعد عصر شیخ یا مریدان خود جلسه گروه به چهار متوسط ذکر کند تا خروقت تا هر عددی که شیخ معین کند.

۴ پاس نفس و او ان است که در وقت بیرون مدب نفس بگوید یا اله و در وقت ورود نفس بگوید یا اله و این را سه دهه تا در و نمودی عیب کند و ذکر بی اختیار جاری کرده این چهار درجه ای ادکار اند.

۵ ذکر اسم ذات حقیه طریقی همان است که در ذکر تقشید بیان ذکر کرده شد بدون حبیب نفس

۷. پاس انعام اسم ذات و طریقتش آنکه اسم ذات را بالای قاف تصور کرده لفظ هو را به خیال دولز کرده از اقلای بگشواند.

۸. ذکر آیه که تفصیل آن در بیان اشتغال چشمتی می آید.

۹. شکل یورخ گیر و این چند نوع است اول آنکه نفس را حبس کرده به وسط پروان نگاه کند و دوم به هوا نگاه کند سوم چشم را بست گشاده و چشم چپ را ببندد و در پرده‌ی راست یعنی ملاحظه یورخ کیف کند.

۱۰. شمس اسم ذات آنکه در یاروی که شد شکل شب صغیری به رنگ شرح یا بلگون کشیده در آن لفظ الله را به اب طلا یا نقره نوشته و پیوسته به دن نگاه کند تا آنکه نفس این اسم در دل او پدید آید یا به صورت واهی بر دل حبس خیال را کند.

۱۱. شکل دوردهی آنکه در به قبله یا ادب دو زانو نشسته هر دو چشم بقدر مسوده و زبان را به کام چسبانیده به حضور قلب یعنی با زبان دل الله سمیع را تصور کند به ملاحظه‌ی موره خط توانی از ناف بر آورده تا به وسط سینه که مقام لطیفه‌ی سراسر است برد شان رساند و از سینه الله بصیر و بر آورده تا به مغز رساند و از م الدماغ الله علیم بر آورده تا به عرش برساند بهار الله عظیم از عرش تا به مغز و الله مصمم از مغز تا به سینه و الله سمیع از سینه تا به ناف آورده این جمله یک دور گردید و بیاورد از ناف شروع کند و درجه به گونه‌ای که ذکر شد طریق خروج و نزول کند بعضی از برگزگان همراه این کلمات مذکوره الله تعالی و یاد می کنند به این تقدیر اندازه که آن را تا آسمان چهارم بزنند و الله علیم را تا به عرش رسانند این شش درجه‌ی اشتغال اند.

مراقبات قاضیه

۱. مراقبه‌ی ﴿كُلُّ مِنْ غَلِيهَا هَان﴾^{۱۱} طریقتش اینکه ذات خود را خورده و پوسیده و خاک‌ستر شده تصور نماید و داند که یاد او را چا به چا می‌کند و اسکان و شکافته و تمام عالم را آسوده کرده است فقط بقای ذات مطلق در نظر داود تا اینکه محویت و بی خودی او دهد. بین مراقبه‌ی فنا است.

۲. ﴿أَمْثَلُ نُورِ الشَّمْسِ وَ الْأَرْضِ﴾^{۱۲} در هر زمان و مکان نور الهی را محیط بر عالمیان تصور کند تا اینکه به استغراق کامل برسد. بین مراقبه‌ی نور است. ۳. مفهوم است ﴿إِنَّ الْعَوْتَ الْبَدِ تَهْوُونَ مِنْهُ﴾^{۱۳} تا اینکه اثرش پدید گردد و مرگ با چشم دیده شود.

۴. مراقبه‌ی توحید افعالی طریقتش این است که تمام افعال و حرکات و سکنت موجودات را به جانب ﴿لِفَعَالٍ يَفْ بَرِّمِد﴾^{۱۴} تصور کرده او را شایع مطلق داند و دیگران را فقط به منزه‌ی است با تصور کند تا مصداق این شعر گردد

مردان قهرمان هوا شکستند از جنگ و پند و پیانده دستند
مردم فنا چو غوطه خوردند جز حق همه را و دایع کوهند

۵. مراقبه‌ی توحید معانی آن اینکه مصائب خود و مصائب جمیع موجودات را بر تو مصائب حق داند و در آن مستغرق گردد شراب آن قابل

۱۱- وحشی، آیه ۸۶

۱۲- سوره‌ی جمعه

۱۳- نور آیه ۳۵

۱۴- بروج آیه ۱۶

شرح بیست

از مراقبه‌ی توحید ذاتی که فقط ذات حق را موجود بدانند و خیر از او موجود به سائر بی‌آورد محققان این را منع کرده‌اند زیرا که شرعی با توحید وجودی محض می‌گردد و خوف انا الحق و سبحانی دارد

در بیان سلوک چشتیه

این سلسله به جانب امام الطریق و برهان الحقیقه منطبق و بهار الهندی حضرت سید معین الدین چشتی السنحری ثم الاحمیری - مدرس سره - منسوب است محل تولد چشتی - از نظر نسب حینی - محل اقامت اجمیری و از نظر مذهب حنفی

تولد ایشان در سنه ۵۳۷ هـ به وقوع آمد و فاتی در سنه ۶۳۳ هـ واقع شد روز یکشنبه ماه رجب بود.

اذکار ایشان

۱ ابتدا نفس الهامه را با صدای آشکار که نه بلند باشد و نه آهسته تسبیح می‌فرمایند و این ذکر چهار نوع دارد یکی ذکر ناستوتی چون لا اله الا الله دوم منکوتی الا الله یعنی اثبات مجرد سوم جبروتی چون اسم داب الله، چهارم لاهوتی مثل هو هو و میر ذکر ریان را ذکر جسمی و فکر را ذکر نفسی و مراقبه را ذکر دینی و مشاهده را ذکر روحی و معاینه را ذکر سری می‌گویند و میر ذکر ریان را ناموس و ذکر دل را منکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر سر را

لا حولي ولا قوة الا بالله.

۶. «وارد» صبیح که طریقتش مردشان معروف است. در صیاء القلوب و اوشاد مرشد دیده شود.

۷. نفس اثبات یا ضرب کردن به صورت حبس نفس یا بدون حبس نفس است.

۸. ذکر اثبات مجرد یعنی بعد از الله.

۹. اسم ذات در نفس و در ضرب و اسمیم می دهد و طریقتش در ضیاء القلوب شیخ العرب و الحیثم رحمتهما الله ذکر شده است.

۱۰. ذکر نفس ثبات مناسب به لطافت عصبیه که در صیاء ذکر شده است.

۱۱. پاس (۱) انقاس چنانچه بالا ذکر کردم.

۱۲. دیگر اسم یک ضرب تا هفت ضرب.

۱۳. اسم ذات بندری چهار و بیست و سه سر در میان هر دو ران و نور برده و الله را از ناف گرفته سر را بلند کرد، و هر دو دست را بر راس محکم گرفت و او را بر بدن ضرب کند تا اثری عجیب دارد.

۱۴. ذکر حاروب به این طور که نافه را از رانوی چپ شروع کرده و سر را بر روی شانه راست ختم کرده و کمی سر را به جانب پشت کج کرد، ضرب الله را به شدت تمام بر دل ضرب کند و پوسه بمرس کند تا اثر کامل پیدا گردد.

۱۵. ذکر حاروبی، نفس را به دور کشید و دور کلمه ای نافه را به دوس

راست رسانیده دو زانو ایستاده و هر دو دست را برداشته آنگاه را به قوت کامل بر دل صریح کنند.

۱۶ ذکر اژه، بدان که نفس را واژگون کرده با شیب تمام کشیده و دوری آن را بر حل روند. طریق اژه در اسم ذات به گونه‌ای دیگر است.

اشغال ایشان

۱ اسم ذات به حبس کردن نفس و به طور پنهانی حبس دم نزد ایشان و نزد قادریه اصل الاحول و شرط است.

۲ نفس نیابت به حبس دم طریقتش همان است که نزد مشیختیان ذکر کرده‌یم.

۳ شمس سه پایه. این است که به الفاظ الله سمیع الله مجیب الله علیم ذکر کند طریقتش آنکه چهار زانو بشت و تصور سلطاناً محفوداً و سلطاناً نصیراً نگه دارد و دم را حبس کند و او بر ناله به اصل مفر رساند وقتی نفس به اصل مفر رسید الله سمیع گوید و بی فشمع را تصور کند و بار بر دل الله بصیر گوید و بی یمنصور تصور کند و بار بر ناف الله علیم گوید و بی یمنطق تصور کند و باز از ابتدا شروع کند با اصل مفر الله علیم و بر دل الله بصیر و بر ناف الله سمیع گوید چندان که دو یک نفس صد و یک بار بگوید و این ذکر تأثیر عجیب داود قرب موانع و قرب فریعی و قرب معایه همه آثار این شغل اند.

۴ شغل سلطاناً نصیراً

۵ شغل سلطاناً محفوداً طریق اینها در ضیاء مذکور است.

۶ شغل سلطان الدکان

۷. شغل سرمدی و سر نمد

۸. شغل بساط، تفصیل این همه در ضیاء القلوب موجود است

مراقبات ایشان

۱. مراقبہی اللہ حاضر، اللہ ماضی
۲. مراقبہی رؤیت مفهوم آیه ﴿الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ﴾
۳. مراقبہی معیت مفهوم آیه ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾
۴. مراقبہی القربیت مفهوم آیه ﴿تَقَرَّبْ إِلَيْهِ﴾
۵. مراقبہی وحدت و وحدت اوست مفهوم آیه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^(۱)
۶. مراقبہی فنا مفهوم یہ ﴿عَلَّ مِنْ غَلْبِهَا﴾^(۲)
۷. مراقبہی ﴿لَسْمَا تَوَلَّوْا فَنُوحِوْهُ إِلَى اللَّهِ﴾
۸. مراقبہی ﴿كَانَ اللَّهُ غَلْبَكُمْ رَقِيبًا﴾
۹. مراقبہی ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾
۱۰. مراقبہی ﴿وَقَبْلَ أَنْ تَنْتَفِخُوا أَنْتُمْ وَالْأَنْفُسُ تَتَّبِعُونَ﴾
۱۱. مراقبہی ﴿وَهُوَ لَاحِظُ الْغُيُوبِ﴾

۱- حدید آیه ۴

۲- قد آیه ۱۶

۳- رحمن، آیه ۲۶

بیان سلوک سهروردیه

این سلسله به جانب رواج دهنده سب و او بین برنده مدعیه شیخ دورانی خود محسوب شیخ شهاب الدین بو حنظل صهر سهروردی . مدعی سهر - منسوب است . تولدش در سهرورد و مدتی به ابوبکر صدیق - در سن - می رسد تولد ایشان در سنه ۵۲۲ هجری و وفاتش در سنه ۶۳۶ هجری و قریب مد مرقش در بلخ است . و او امام و پیشوای شیخ خواجه مصلح الدین سعدی سهروردی و پدر بزرگوار او است .

ادکار ایشان

۱ ذکر نفس اثبات است به این طریقه که دو زانو یا چهار زانو بنشیند و دست راست را بر چپ بگذارد و بین سه رابطه را تصور کند . اول پیوند با سید المرسلین علیهم السلام دوم امر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه را و سوم رابطه با شیخ خود پیوند اول و یا روبرو بودی و دوم و به طرف راست و سوم را به طرف چپ پس پنج یا شش یا نه مرتبه دوزخ خواند و چند بار کلمه‌ی معجیه خواند و سه مرتبه استغفار خواند

پس فقط لا ر از دی بر دامنه سر را چرخانده و به طرف راست چپ من دهد و راست و بالا برد تا دوش راست و الله را اینجا تمام کند پس سر را به جانب قلب خم کرده الله را بر دلی صرب کند با در نظر گرفتن معجزات

در نفس و اثبات حق لایحوت هر اثبات. این را ذکر لاحوتی می‌گویند.

۲. اثبات مجرد با همین چرخش سر و در نظر گرفتن یعنی نفس و اثبات به هر معنی که مرشد تعلیم دهد. این را ملکوتی می‌گویند.

اشغال ایشان

۱. یکی اسم ذات است و طریقتش این است که از محلی تکب یا دوران سر شروع کند و بالا رود تا شاهی رسد پس اسم داب را به شدت بر لب صریح کند و اسم داب را به صغاب هسگانه دمی یعنی الله قدیم الله مرود الله مصمیع الله مصبور الله غلیم، الله قدیر موصوفه کند و این را ذکر جبروتی می‌گویند.

۲. اسم هواسد طریقتش اینکه سر را به طرف صیبه پایین برد و از ناف یا د ب ذکر هر را بر دارد تا دماغ رسانیده بر دماغ صریح کند و خود را در هویت حق سبحانه فنا کند. این را ذکر لاحوتی می‌گویند.

۳. پاس اثناس نفس اثبات است چنانچه در ذکر چشیمان گذشت.

مراقبات ایشان

مراقبه‌ی حضور است که الله حاضری و الله ناظری و مراقبه کند دیگر مراقبات شانه همدان الله که قادریان می‌کند و هر بعضی او بهایی هستند که چشیمان انجام می‌دهند.

این پایان بیان سلاسل اربعه است.

باب یازدهم در بیان کرامت

مسئله اول باید دانست که حلاوت کلام محققین در این باب این است که کرامت آن امر را می‌گویند که از کسی که تابع کامل نبی صلی الله علیه و آله است بر خلاف قوانین طبیعی ظاهر گردد پس اگر آن امر خلاف عادت نباشد کرامت گفته نمی‌شود و اگر همان شخص که او صادر شده است پیرو پیامبری نباشد پس آن هم کرامت نیست. مثل خرق عادت‌ها که از ساحران و جویگان و غیرهم سر می‌دهند. و اگر آن شخص ادعای پیروی داشته باشد اما در واقع پیرو نباشد نفوس می‌کند که در اصول مخالف باشد مثل اهل بدعت یا که از لروح دین پیروی نکند مثل فاسقان و گناهکاران خرق عادت او هم کرامت گفته نمی‌شود بلکه استدراج است و سرزنش این است چون که این شخص به وجه خرق عادت خود را کامل می‌داند گمراه شده هیچگاه در رسیدن به حقیقت و پیروی سبی نمی‌کند و نفوس از حاقبت خری وجود دارد.

زمانی به آن کرامت می‌گویند که از جانب شخصی مؤمن و تابع حقت و متقی صادر شود اما در این دوران معامله بر عکس است هر کس که از او کرامتی سرزند حتی اگر از نظر عطیده و آیین کافر و مشرک هم باشد مردم عادی و بعضی از خواص ساده لوح او را شخصیتی بزرگ تصور می‌کنند با وجود اینکه بزرگان تصریح کرده‌اند که اگر شخصی بر هوا پرواز کند و بر آب

ساز خوانند و از جاهای شرح و سبب تعریف یاسد او را باید به هیچ حساب آورد

مسئله دوم، بر باید دانست که بری وجود کرامت به برای ولی علم آن ضروری است و نه در ظهور آن قصد و اراده ولی دخالتی دارد گاهی هم دارد و قصد و اراده ندارد و گاهی نه علم دارد و نه قصد و گاهی هر دو دارد حالا کرامت به قسم شد، یکی آنکه قصد و علم هر دو مسبب مثل جاری شدن میل به نامدی ناروی اعظم علیه السلام دوم آنکه علم باشد و قصد نباشد مثل رسیدن میوه جنت که فعل آنها نبود به سریم (رحمی الله عنها) در غیر مومل خود. سوم آنکه نه هم هست و نه قصد مثل خوردن صد صدیق اکبر علیه السلام همراه مهمانان و زیاد شدن آن از کرامت او که اینجا به قصد نبود و نه علم چنانچه خوردن حضرت ایشان موجب گردید. و احتمال چهارم برای مثل معصومه لایل درگ است که قصد باشد و علم باشد چرا که بدوی هم قصد ممکن است. پس بر موع اول می توان تعریف و حسب اطلاق کرد نه بر هر دو قسم دیگر البته آنها را برگز و کرامت می گویند.

مسئله سوم نیز باید دانست که کرامت بر به بسیاری دو قسم است یکی کرامت حسی یکی کرامت معنوی. بیشتر عوام حسی را می دانند نه معنوی را. و حسی را گمان می دانند و پس مثل کشف قلوب و عبور و پرواز بر هو و سوار بر آب و طن بر آب و طن زمان و مکان و غیرها و برد خواص کرامت معنوی گمانی برورگی است یعنی مستقیم بودن بر شریعت و هاد کردن به مکارم اخلاق و صدور کارهای نیک بدون معنی و رنج. و پاک بودن از عتبات دمیحه

و تأثیر گذار بودن در امر معروف و نهی منکر و در تعلیم و پیروی از آن و اثر پذیری بیک در هم شبیه به او و منتظر شدن او پدی اینها کمال و کرامت های بزرگ اند که اصلاً جمال استدراج ندانند به خلاف قسم اول که در او پس جمال موجود است. از این وجه گامین دو هنگام صدور کرامت خبی می رسند که استدراج باشد یا خدا مستحواسته از آن خودپسندی و تکبر مبداء شود با آنکه از صدور آن پس عوام سهرمی که پاه کشنده باشد حاصل شود بلکه بعضی فرموده اند که بعضی از او بیاد اهل کرامت وقت موت میماند کرده اند که کاش او را کرامتی صادر می شد تا چیزی را فقط در احواب به ما می رسید چرا که پس امر ثابت است که هر مقدار که برای مردی تعمی در دنیا کم کرده شود در آن عالم تکمیل می گردد

مسئله چهارم و نیز باید دانست که بعضی از علماء برای موت کرامت حدی تعیین کرده اند و هر اموری که در نهایت بزرگی اند مثل پیدا شدن در درند بدود بدر یا حیوان شدن جماد یا به ملائکه حریف ردن صدور ینها را از روی کرامت ناممکن دانسته اند اما مرد محققین بری آن حدی مسب چرا که آن فعل را جانب خداوند محال ظاهر شده است فقط بری روشی شدن میزان سرب و مقبولیت پس مرد خدا از اولی صادر شده است و الله تعالی بر هر چیز قدرت دارد قدرت او حدی معین ندارد به خاطر شهاب ممکن است گفته شود یا معجزه تفاوتی ندارد جواب او این است که وقتی که صاحب کرامت اقرار علامی پس می کند و صدور کرامت را از طفیل ابیاح پس می دهند جای هیچ شبهاتی نیست البته صدور آن عرق حادث که پیامبر صدور آن را از جانب

دیگران به طور قطع نباید ناممکن دانسته مثل آوردن نظیر شرآن عیندی
محتاج می‌گردد

مسئله پنجم بدان که کابر هر مودعانی که پنهان کردن کرامت خبیاری بودی
و جب است مگر حایی که اظهار آن ضروری باشد یا از عانم غیب به او احاره
داده شود یا بدون اختیار او باشد یا که مقصدی نبوی اعتماد طالب حق و
مرید صادق باشد جو آن وقت جایز است.

مسئله ششم بدان که مقام بعضی اولیاء کاملین عینی عیودست و رحمت است به
حدیث خاظم ایشان می‌توانند در هیچ چیز عمت و تصرف کنند. از این وجه
کرامتشان مشاء معلوم می‌شود و بعضی و خوب تصرف می‌دهند فقط بسیم و
واگذار کردن به کرامت ایشان است. و از این معلوم شد که حدود کرامت از
ضروریات ولایت است

مسئله هفتم بدان که از بعضی اولیاء بعد از موت هم تصرفات و کرامات
محبوب و غریب سر می‌زند و این مورد بسیار واقع شده است چرا که ولایت
بعد از موت گرفته نمی‌شود بلکه همراه ولی است ری تصرفاتی که در حین
حیات خود نمی‌توانند بعد موت هم می‌توانند

مسئله هشتم بدان که برای کرامت بی هم شرط است که از اسباب طبیعی آن
اثر پدید آمده باشد لکن ندانم که اسباب اسکار باشد یا پنهان. مثل اسباب

مجریم‌تر می‌بینیم، حاضران، همزاد، تعبدات محرم، چشم‌بندی و طبرها
چرا که از اینها هم یسی عجایب و خرایب نمودار می‌گردند.

مسئله نهم بدان که هر فعل که انجام آن به فرای ظاهری حرام است انجام
دادن آن هم به قوی باطنی ممنوع است چنانچه بر گناهی را بخشش یا دل‌کشی
را به دور تصرف کردن و او کارگرفتن یا مال‌گرفتن یا راز پنهانی کسی را ظاهر
کرده.

مسئله دهم بدان که حدود امور ممنوعه از وی حیثاً بدون اصرار و توبه
کردن او هنگام بی‌پردن به اشتباه و انگاش حاصل کردن در مورد مسئله
مختلف قیه‌خادج ولایت و کرامت او نیست.

مسئله یازدهم حکیم انکار کرامت کفر نیست بلکه گناه است البته دشمنی به
اولیاء اله از روی سرکشی و طعنان موجب بی‌سویی است و محبوب سوء
محاکمه دارد الحیاد باقی.

مسئله دوازدهم بدان که کرامات و کشف و دیدن اموری که ممکن است
ظاهری و کمراه کنند، باشد و بیروهای ندرونی، شایسته دلستن و ندارد که
بینها کمالات پسند بلکه به قول خواجیهی بزرگ لدی سوء هر چه دیدنی و
شنیدنی و خواندنی و داستانی همه و زیر کلمه‌ی لافش باید ساخت. بلکه
کمال این است که هم استدلال در نظر عارف کشفی گردد و در بقین برتری
حاصل گردد.

باب دوازدهم در بیان مسائل متفرقه

مسئله اول، شطحیات خارجی محبت بستند به عنوان دلیل از آنها استفاده
شود و می گردد به طبع مناسب حال و اوضاع بود به توجیه بیان شود باید به
ایشان پادشاهی شد

مسئله دوم، اربابان اند دو قسم اند گروهی از ایشان اهل خدمت و ارشاد اند و
در هدایت و اصلاح قلب و تربیت معنوی و بدنی طریقی مشغول اند ایشان
را اهل اولاد می گویند و از میان ایشان هر که در عصر خود کمال و انصاف باشد
و فضیلت شامل و کامل باشد او را قطب الارشاد می نامند و اگر شایسته مجددیت
دارد مجدد و امام هم می گویند و ایشان را بی حقیقتی حضرت امیر (علیه السلام)
اند گروه دوم نه می گویند که کار اصلاح معاش و انتظام امور دنیوی و دفع
بلا یا و مصائب و تبدیل نظام کشور و غیره به ایشان واگذار شد، است که به
اجاره الهی به این طور مشغول اند پس هر که از این گروه کمال یابد او را
قطب التکوین و قطب مدار و غیره می گویند و ایشان مثل ملایکه اند که هر چه
به آنها امر شود انجام می دهند حضرت خضر (علیه السلام) او این قبیل هستند و برای
ایشان برودت گرامت و تمیزات هیچ و خیر لازم است پس خلاف اهل

ارشاد امام‌اهل‌ارشاد داوای کرامات وجدانی و ذوقی بسیار می‌باشد که در فهم هوام نفس آینه‌د

مسئله سوم کشف دو قسم است حیانی و وجدانی. کشف حیانی آن است که امر پوشیده مشاهده شود و وجدانی آن است که فقط آن را به طور وجدانی درک می‌کند و مشاهده نمی‌کند و هر یکی از این دو سر بر دو قسم است یکی کشف نهی دوم کشف کرمی کشف الهی آن است که به استخراج و استنباط مسائل و حقایق در مسائل دینی و عرفانی و شرعی برسد پس نوع کشف امری غیب و کمالی است و کشف کرمی آنکه چیری از حوال کائنات بر او منکشف گردد و این کمالی است بلکه احتمال گمراهی و نقص داود اگر چه در نظر هوام این دومین کمال است و اولی را کمال معنی دانند. ما چگونگی تعریف آنها را نوشیم این تعریف یا اول چندان لونی ندارد.

مسئله چهارم باید دانست که تصوف و صوفی بودن عمل کردن و کار کردن در طریق سلوک است یا خدیفای است از جدیای الهی که شامل جان او می‌گردد مدار تصوف بر تحقیقات و نکته‌سنجی‌های عمیق است یا اگر کسی که در تدبیرات علمی تصوف مهارت داشته باشد صوفی گردد بلکه تصوف کاری عملی است چه بسا که یکی با ذکاوت و مطالبه‌ی تصوف را زیر و رو می‌کند ولی از راه تصوف خبر ندارد مثل کسی که قواعد تجوید را عمده از بر کرده اما مدنی او اهوه و تسمیه هم خبر ندارد یا مانند کسی که معام اصول و قواعد طب را از بر کرده ولی از ترکیب داروها خبر ندارد. بنابراین در این میدان باید به

کار پرداخت نه فقط به مشق‌های مدعیان و نه‌مدعیان.

به قول هارک شیراز

حدیث از مطرب و می‌گو و راز از دهر گم‌جو

که کسی نگفت و نگشاید به حکمت این مدار

و به قول رومی ^ع

شهم و خاطر نهر کردن نیست راه جز بسکینه می‌نگردد فضل شاه

مسئله پنجم اگر چه اعدادی بسیار به عمل حال و مجردوس ندارد و حال می‌را به عنوان دلیل و برهان بیان می‌کند اما بر امور باشد اعدادی و معنی هم نکند ایشان را در حالی نبرد منظور داند چر که مخالفت با آسان موجب محرومیت می‌گردد

هارک شیرازی چه خوش گفته است

بروای زاهد و بر درگشان خورده مکبر

که بداند چو این بحث بعد رور است

مسئله ششم فقط بر علم ظاهری قیاس شود که علم ظاهری اگر چه کمالی پس بزرگ است و می‌بدون کتب علوم باطن رسیدن به کمال بشری ممکن نیست و مانده که به انکار تصوف و ترک این سبب گشوده اند علتش سه چیز است یکی اینکه با ایشان از شمره و حقیقت تصوف می‌خبر اند یا که نهیب دارند یا چون عمل بر تصوف خلاف اغراض نفسانی است به انکار و ترکش اذیت دارد است نا از دست آنها دچار تلنگنا شود و زودتر آنها را همراه کند

به قول شیرازی

ز مصحف رخ دلداز ایمنی بر جوان

نه این مقام مقالات کسب کشف است

مسئله هفتم، و در مباحثه و ریاضات به حد متوسط رفتار کند و به الفراط و غیر برود که در آخر ضرر می‌کند و همین طریق از قرآن و حدیث ثابت است
به قول هارث

کفایت انسان گهر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گیرد چنان یا بر نعمان سخت‌گوشتی

و اگر هر قدر هم سخت بگذرد باز هم استقامت ورزد و اگر در تحصیل مقصود تاخیر شود نومید نگردد بلکه تلاشی کند،

به قول رومی رحمه الله

لذت این راه می‌توانی و می‌خرانی ای آدم! آخر دمی ضایع بجای
استفاده از مباحثات شرعی و کسب لذت شرعی و بهاس‌های ماهر و
ساختن و ایدمان‌های مالی و جمع کردن اموال حلال به منظور اهداف
صحیح دینی با کمالات بشری و پیشرفت‌های عرفانی سازگاری ندارد.

به قول رومی رحمه الله

چیز است دنیا از خدا ضایع‌تر پس لغزش و لغوه و لغزش و رن

مسئله هشتم، حلاص و بشان ولی کامل و مقبول از نظر تب و معنویت بر
است که وقتی دینی‌پندگان بر صلاح و غیر متعصب بدون هر سببی و تعلقی

و نفس و صبری دیوی به شخصی محرم کردند یا در مورد او حس ظر دارند و و یا سبب به او سایل قلبی دارند پس به حکم من کن الله کان الله این دین میبویست آن شخصی است و همین است مصداق حدیث اعلان جبریل، اما آن دومی و دشمنی که سپس یا رشته داری یا خوب صبر یا چپ منعم باشد اختیار ندارد و نیز در مجلس او یاد خدا آید

مسئله نهم اجتماع کردن ذاکر بر در یک جا و جلد کردن برای ذکر جایز است و موجب هیچی در ذکر و موجب انعکاس انوار قلب یکی بر دیگری و موجب مشاط و ترقی هست و مع کسالت و سهولت در مداومت می‌گردد و دلیلش حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که فرمودند

قال رسول الله ﷺ ما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله تعالى يتلون كتاب الله تعالى ويناديون بهيهم الا نزل عليهم السكينة وغسبتهم الرحمة وحققهم الملائكة وذكروا لله هم عندنا خروجه ابو داود

مسئله دهم وقتی شیخ کثرت ذکر و اداهه آن و تحصیل جمعیت و اسودگی خاطر و اتحاد و یک سوئی در آن را برای مرید مصدق بداند اگر برای مدتی تری عبادت غیر واجب و سخن غیر مؤکده را برای او تجویز کند جایز است حتی اگر به درس و تدریس یا مواظف غیر لازم مر کند گنجایی دارد و دلیلش حدیث حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه است

قال قال رسول الله ﷺ يقول الله تعالى من شققة القرآن من مستغنى اعظمه انفس ما اعطى المساكين به أخرجه الترمذی

مرآن هم دیگری است. پس وقتی که استغراق در آن مانع از دعا که منجی عبادت است، شد به جای اینکه تلاوت گردد، به او مؤده پاداش یشری داده می‌شود پس همین طور اگر دیگری مناسب قلب به مرید تعلیم داده شود و او دیگران متبحر کرده شود، گنجایش دارد و مشایخ قابل علامت هستند

مسئله یازدهم بیوب علم باطنی و علم دینی نصیب آن در این حدیث موجود است.

«عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ ما افاض الله من كتاب الله معذرة اعظم فقام الله لا اله الا هو الحى القيوم، فغضبت عن صدرى و حال ليهلك العلم ما افاض الله الخرجه مسلم و ابو داود»
به بیان برای حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه از جانب الله بزرگترین آیه قرآن الهام شد و یا سایر اکرم رضی الله عنه آن را علم گفت و تیریک گفت.
معلوم شد که علم دینی هم همت که آن را علم باطنی ولدنی هم گویند

مسئله دوازدهم برای مشایخ معروف^{۱۱۱} و دم جز و امراض و فقهیه به طریق شرعی جایز است و دلالتش این حدیث است.
«عن ابیایوب رضی الله عنه انه كان له سهوۃ فنهاه عمر و كاتب تجبى العون فتلحق معه فسكن الى رسول الله ﷺ قال انى فاك راسها فقل نعم انه أجيبى وصور الله ﷻ قال فاحذوها، الخرجه الترمذی»

۱- دعایی که برای رفع چشم دلم و دفع بلا برده می‌شود.

و در دیگر احادیث هم جوارد دم و پوشش نمود مثل حدیث عبیده بن عمرو رضی الله عنه و عبیده آمده است و در این حدیث تصریح است که حضور کرم صلی الله علیه و آله بدین گرایش خود را به صحابا رسانید فرمودند و در حدیث دیگر آمده که لا حول الا منظور نمی داند پس بلکه نفس اعتد و صبر است چنانچه اهل جاهلیت داشته بودند.

مسئله سیزدهم: اشققان و تدبیر اهل تصوف برای پیدا کردن یگسویی در ذکر بدعه است ینکه ثبوت و دلیل آنها این حدیث است.

عن ابي بصير رضی الله عنه ان الحسن رضی الله عنه قال يا ابن ابي ارجل سموي خذ سيف تسجده رواه الميهقي

به این حضور کرم صلی الله علیه و آله به صحابی تدبیر تحصیل یگسویی را در صورت پس جسم تعلیم فرمودند و مقصود تمام سوال و تدابیر سابق تحصیل همین یگسویی است.

مسئله چهاردهم: بدان که سماع و عرق غریبی اهل تصوف به حس بالذات است و نه قبیح بالذات پس اگر به صورت انعامی با رعایت شرط مباح کرده شود برای نشاط طبع و دفع سنگینی انجام شود رواست و اگر به صورت عذاب در آید یا بدون شرایط جوار انجام شود، به غلط برای باری انجام شود مازوست.

و در این مورد بسی در سائل و اوراق از مکتوبین و اثبات کنندگان نوشته اند و میانه کرده اند بیاب و خلاصه اش همین است که پوشش و جامع ترین تحقیق

در این مسئله کلام مبارک عواجیه ی بزرگ حضرت نمشید (قدس الله اسراره) است که فرمودند نه این کار می‌کنم (یعنی یک نوع لهر است و لهر می‌کنم) و نه انکار می‌کنم (چرا که مباح است می‌نشد) نه دره

مسئله پانزدهم: دادن شیخه برای مریدان و کتابت شیخه و سند اجاره برای خلقا پندهب می‌شد. امری چهارم در پسته داده است به ذیل این حدیث «عن ابی هریره رضی الله عنه قال خطب رسول الله ﷺ فذكر قصة الحديث فقال ابو شاه اكتبوا لي يا رسول الله فقال اكتبوا لابي شاه» أخرجه الترمذی و صححه در این حدیث ابو شاه خراسندی که دستور نوشتن این احکام را به می پندهب، فرمودند نوشته کرده به او پندهب.

مسئله شانزدهم: بدان که درین راه مقصود کار کردن و ذکر کردن است، کثرت محاسب و مقامات بدون کثرت ادکار و کثرت اشتغال به مراقبات و اعمال به درد تسمی طوره. مرسها و مقامات فقط منازل ذکراند به ذات عبود غیر مقصودند مثل منازل سفر که مقصود طی مسیر مسراست و سفر و منازل و غیره وسایل اند از این وجه گفته اند

کار کن کار، بگدر از جلتار گفتوین راه کار دلرد کار

بسی افراد از نمشندای ما به کثرت تعلیمات و مقامات هره شده اند و آنها را مقصود می دانند این اشتباهی بزرگه است مثلاً اگر فردی یک لطیفه خوانده است ولی ذکر به کثرت می کند بن بهر و انهدیر و هتافه معبول تر است از نکه ده سبق خوانده و ذکر می کند بلکه کثرت استیاق بدون کثرت ادکار

بعد بسند از ثبوت یک نظر ثبوت دیگر نظایر سری مسلم و معلوم است ثبوت برکات شان از این حدیث است و ثبوت تصرفات فکویس از نصی خسر علیه السلام در قرآن کریم ثابت است.

مسئله نهم استدلال بسبب دو دست گریص صوفیه می حدیث است عن صلیبه از کسی که آنها را رسول الله صلی الله علیه و آله سفر عنبها و دین دیدها اربعة الاف مواله تستمع مهن^(۱)

این حدیث در آبی مسئله اصل است چرا که در هستی امر صا و دیگر دانه ها فرقی نیست و رشته فقط برای اجتماع است و در حدیث نیز اجتماع هسته ثابت است و آنچه می گویند که در دست گرفتن آنها شبه ریاء است جوابش این است که احتیاط از حقیقت ریاء ضروری نیست چه برسد به شبه ریاء. از حدیث ظهرائی ثابت است که احتیاط از حقیقت ریاء هم لازم است

مسئله دهم عده ای که می اهل تصوف آورده شود از روایتی گفته طمع و ریاء طلبی و گدایی نکند و چوب ید بدون ضرورت هم جمع نکند ایشان در مودعاته و غنی نباید طمع نکند و چون بیاید جمع نکند.

مسئله یازدهم و نهم بدان که هیچ ضرورتی برای یحسانه ی و بر هر کسی ضروری است و بالخصوص برای کسی که مدعی تصوف است چرا که صوم

شده بدون بدوای بدیع شرع مقدس معاد سرعی و عقیق است پس باید که مدعیان بصورت به اندازه قدرت و استطاعت سر موشی از چاده‌ی شریعت جستجوگری بگردند و در هر پنج جزء آن ملاحظه کنند. ۱. اعتقادات باشند یا ۲. عبادات یا ۳. معاملات باشند یا ۴. معاصرت و حدود و کفارات یا ۵. اخلاقیات در همه امور برای پیروی از آن سعی کنند چرا که طریقت و حقیقت و معرفت اجرای شریعت است و استقامت بر اجترای ماضی مکان بدیر است که سعادت بر کل دیده شود و خود شریعت بدون آنها می‌تواند ضامن نجات جزوی باشد و آنها بدون شریعت نمی‌تواند ضامن نجات جزوی باشند طبق فرمایش شیخ چه مجدّد الف ماضی قدسی سره طریقت و حقیقت و معرفت هر سه بخادمان شریعت است که در تکمیل جزء سوم شریعت که اخلاص است یعنی شریعت سه جزء دارد یکی علم و یکی عمل و یکی اخلاص پس علم و عمل سازمند طریقت و غیرها است لکن در تکمیل جزء سومش که اخلاص است ضرورت طریقت و غیرها پیدا می‌گردد پس بی هر سه خادم شریعت اند که جزء سوم او اخلاص را تکمیل کنند.

پس معلوم شد که هر که معتمد به مذکور و فرقی بین شریعت و طریقت است بدان و حتم است که از روی نادانی کل و تراخری و و اجترای بر کل شان حد کرده جنبه گیری بین آنها بدست می‌کند و این عیب گمراهی و سحابت است

مسئله بیست و دوم باید دانست که طراف و شوخ طبعی ضامن کمال و ولایت هل نه نیست پس بر حل کمال خطی شوخ مرچ هم بوده‌اند مثل

حضرت شاه اسماعیل شهید و دهلوی قدس سره لهذا اگر بزرگ شوخ مرعی را دیدند بد بین نگردند چرا که جز حدیث ابو داؤد به روایت حضرت امید بن خضر رضی الله عنه از تنی کریم رضی الله عنه خوش طبعی ثابت است.

مسئله بیست و سوم: ادعای طه حق خود به طریق شرعی و مال دومی به طریق شرعی و عصب و حشم در حدود سرح و کسب و خرب به طریق حلال موانع کمال و لایب و بزرگی نیست و همین مورد باید اختلاف در مسائل شرعی مانع از احد قبض اراکابر گردند چرا که بزرگ ترین مقام اصل کمال صحابه رضی الله عنهم بودند ولی در آنها هم امور مذکوره موجود بودند برای وی بودند مرده‌ی مخالف شدن شرط نیست.

مسئله بیست و چهارم: باید در تنای مباح به صورت نظم و نثر اگر به حد شرعی خارج شود مجامع نیست.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین

این پایان رساله است. روز پنجشنبه ۷ ماه رجب ابوابش به حساب تنای حضرت موسی علیه السلام و به حساب شهر سال مکمل گردد.
 بقت الحمد اولاً و ثانياً حمداً کثیر طلب میاری حیه و حسنی الله علی حمیر
 العربیة صلیوة دالمة یدوام ملک الله

اشعاری از مؤلف

بر لبه فصل و طعن من نوشتیم نامه‌ای
 در ردیف جسدگاشی با یسوسم جامه‌ای
 صورت مردان گرفتیم سریتیم خود را نه کن
 تا ز تصور وحدت در دل فتد هنگامه‌ای
 افتاب عمر من شد در آفتاب اندر غروب
 از کمالات و حقایق پُر شد پیمانده‌ای
 گوی کوراله پرانم در طریق محتلمین
 صورت عذوقش و شس پایش شد المسانده‌ای
 سال‌ها در دفتر نفس و هوی گزشتیم رهین
 طارم عرفان حق یا می شد کائناده‌ای
 نسبت ما را فروغ از عکس جام و پاد
 می‌رویم به قانون نظام از نسبت سورانه‌ای
 جان و مال و حال و آنچه هر چه در وهم می‌است
 چینه را کن توفدای لحظه‌ای شبانه‌ای
 در مقام لوزیایی هر قدر بی‌آرزوسیم
 بیکه در خب تشنه‌ان و ارامنه و مردانه‌ای
 ختم کن عمر گمیه در گمایل وحدت
 صرف کن سعی همیشه خدمت جانانه‌ای
 گو محاله و هم سلام بی‌عدد مسکین «عمر»
 روح خشم سرسپیی را مثل شب پروانه‌ای

فهرست مطالب

آثار کلام.....	۲
باب اول در بیان سلوک و طریقت.....	۴
در بیان سلوک، طریقت، تصوف و صوفی.....	۵
در بیان تعریف، موضوع و غرض تصوف.....	۵
بیان تصوف و صوفی.....	۶
باب دوم در بیان اصلاح باطن و حقیقت آن.....	۱۵
باب سوم در بیان سرور، صحبت شیخ کامل و اهل دل.....	۱۹
وجه تأثیر صحبت اهل دل.....	۲۳
باب چهارم در بیان ثبوت بیعت و امام آن.....	۲۵
تحقیق و توضیح مسئله‌ی بیعت.....	۲۶
دلیل ثبوت بیعت مشایخ و پیروی و مریدی.....	۲۷
باب پنجم در بیان طریق و آداب بیعت.....	۳۰
آداب بیعت.....	۳۱
باب ششم در بیان منهج و امام و آداب آن.....	۳۳
اقسام شیوخ به نسبت مرید.....	۳۵
نتایج و آثار صحبت پیر کامل.....	۳۹
باب هفتم در بیان شرایط مجازین و خانها و بیان صفت‌ها و مناقات.....	۴۲

۴۳	بیان نسبت و اقسام آن
۴۶	انواع نسبت مصطلحه و طریق تحصیل آنها
۴۸	راه تحصیل نسبت طهارت
۴۹	طریق تحصیل این نسبت
۵۲	بیان متعلقات
۵۲	علاج و مایوس
۵۴	معالجه‌ی عشق مجاری
۵۵	بیمت زمان
۵۵	تنزلات سته
۵۷	نقشه ترتیب مراتب
۵۷	اَشْهَاتِ مَسَائِلِ غِنِ نَزْدِ اَهْلِ تَصَوُّفِ
۵۸	معنی قطع تعلق از مایوس‌ی الله
۵۸	اقسام معالجه‌ی اخلاقی ذمیمه
۵۹	تحقیق وحدة الوجود و وحدة الشهود
۶۳	تحقیق عالم مثال
۶۳	حقیقت تهذیب اخلاقی
۶۴	معنی افضل دانستن شیخ خود از همه
۶۴	بیان شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت
۶۴	بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین
۶۵	تذکره صحبت شیخ به امر والدین
۶۵	علم لذتی

- ۶۵ حقیقت جللیه
- ۶۶ تحقیق تصرفیه
- ۶۶ توجه بالبدن
- ۶۷ باب هشتم در بیان آداب توبه
- ۷۲ باب نهم در بیان اسم ذات و معنی آن
- ۷۲ بحث اول: بیان خصایص اسم ذات
- ۷۸ بحث دوم: در بیان بودن اسم ذات علم ذات الله جل جلاله
- ۷۹ بحث سوم: در بیان بعضی اسرار این اسم مقدس
- ۸۲ بحث چهارم: در بیان جواز ذکر اسم ذات مجرداً از حروف و لغات
- ۸۵ فایده‌ی ثبوت ذکر قبلی
- ۸۷ بحث پنجم: در بیان بعضی نکات اسم اعظم
- ۸۹ فایده جلیله برای رجوع اعراب کلمه‌ی توحید اطرافاً
- ۱۰۶ باب دهم در بیان سلاسل و طریق سلوک آنها
- ۱۰۷ بیان سلاسل و غانواده‌ها
- ۱۰۷ بیان ترجیح بعضی سلاسل از بعضی
- ۱۰۹ بیان طریق سلوک تشبیهی تعقلیه
- ۱۱۹ بیان طریق وصول الی الله تعالی
- ۱۲۰ بیان علائم جریان ذکر
- ۱۲۹ بیان ذکر نفس الثبات
- ۱۳۲ بیان مراقبات
- ۱۳۹ بیان حقیقت لطایف

۱۱۳	بیان مراقبات مشرب
۱۶۰	بیان حقیقت دوا بر
۱۶۴	تحقیق احیان ثابته
۱۷۱	بیان کلمات صیقلیده در سلسله می تمجیدیه
۱۷۲	در بیان سلوک طریقه قادریه
۱۷۷	مراقبات قادریه
۱۷۸	در بیان سلوک چشبه
۱۷۸	اذکار ایشان
۱۸۰	اشغال ایشان
۱۸۱	مراقبات ایشان
۱۸۲	بیان سلوک سروریه
۱۸۲	اذکار ایشان
۱۸۳	اشغال ایشان
۱۸۳	مراقبات ایشان
۱۸۴	باب یازدهم در بیان کرامت
۱۸۶	باب دوازدهم در بیان سایل معرفه
۲۰۱	تجرباتی از معجزه

و ملاک عقاید واقعی اهل سنت و تصوف